

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

۳۹۰ بر عراق و بسکاسکت را بر سینه بدیل میکیزی و تور اینزدیکت معویه کوچ نداد الا آن مالی که بر زنت نهادی و بر تو عقل افتاد است  
 البته از این سفر در خاطر داشتی که امیر المومنین از یانی کرده باشی اکنون که پشت در روی اینکار را اینک نظر کردی و دست کن  
 مال قبیل در خور این نعمت کثرت دیگر در نکت نبایست کرد و رحمت غریب نبایست بر خویشتر نهاد بر خیر و مایانی که هر چند  
 آنی هم نوز در است این نامه بدست من سعی زود میرداد و گفت هر چه زود تر شایست مصطفی را در باب پرسش رسول مقدم عمل  
 شتاب بشام آمد و آن کتوب را بمصطفی داد چون مصطفی در نامه نظر کرد و گفت چنان مینماید که این کتوب را حصین بن منذر نگاه داشت  
 رسول گفت نیکی گفتی لکن بمصطفی ترا چکار که این نامه که نوشت یا این سخن که گفت ما ترا با اصابت را می صافت عمل شایست  
 نیکت بر اندیش که از که بریدی با که پیوستی و بر زیادتی این تو در عراق مطاع بودی در شام مطیع در آنجا فرمانگذار بودی در اینجا  
 فرمانگیری مصطفی ایچله بشیند و پاسخ نکتت پرسش جاست و آنکس بر اینزد معویه آورد معویه گفت مصطفی تو در نزد من از آن تر بودی  
 که ساخت تو آلوده تمتمی شود پس حاجت نیست که کتوب اهل عراق را بر من قرانت کنی و از ایشان بر است جونی من چنان  
 مدغم که تویی سلامت با بسری خویش شو مصطفی باز آمد و رسول را گفت من امیر المومنین مگر بخیم نه از نهران بود که بر است می  
 باشد بلکه آنال که بر زنت نهادم او ای آنرا قدرت ندانم ما چار فرار کردم و از آن روز که وارد شام شدم سوگند با خدی که در  
 امیر المومنین سخن خبر نسبی کنونی نکرده ام اگر خواهی از مردم شام باز پرس کن در جواب حصین بن منذر بدینگونه رقم کرد که کتوب  
 از بدایت تا نهایت نکران شدم در اطنا ب سخن فادتی خبر طلال است نشود شهادت است که من از چه روی تبرکنا امیر المومنین کفیم  
 و نیز دیک معویه آمد و با او نیز سخنی کفیم و پمانی نهادم اکنون در میان و مخلوط محصورم چند که در شام ما نیز مورد ولایت مردم عراق  
 و اگر مراجعت کنیم جامعی دیگر آغاز شاعت کند و از من تبر دیکت شام هیچ عذری پسندیده نخواهد بود چه نخست کنایه که ده ام  
 عذر کنایه دیگر خواهد بود چنان بحساب بگیرم که امیر المومنین معویه خواهد داشت الا این را بی عا حکیم که معویه با بدیم شکر مگر نیست  
 بهتر است که در شام مقام کنیم اگر کار بر معویه فرو آید باز عراق خواهیم شد و اگر امیر المومنین را نصرت افتد جای من در مردم اولیما  
 لکن من در هر جا باشم روی من بسوی شما باشد و اسلام رسول نامه را بگرفت و بگفته آورد حصین بن منذر را سپرد و او با  
 خدمت امیر المومنین علیه السلام آورد آنحضرت فرمود او را دست باز دارد که بیچگاه بنزدیک ما باز نخواهد

عده زدن امیر المومنین علیه السلام نجاشی شاعر را و کتوب او تبر دیکت معویه در سال سی و هشتم هجری  
 از قبیل بنی امیاری بن کعب نجاشی شاعر در شمار اعیان اشراف میرفت و او در صفین ملازمت رکاب امیر المومنین علیه السلام داشت  
 و شاعر اهل عراق بود و شعرای شام را مانند کعب بن جعول و جز او را حکم امیر المومنین باسخ میبردست و خان فاد که بعد از اول میرضا  
 ابو سماک الانسی بر در ساری خویش جای داشت تاگاه نجاشی آنکس است که گرم میکند و گفت ای نجاشی بجا میشوی گفت سیرم  
 کجاست نصارتی آخری فراگیرم همانا که سفیدی شطلم و سروران او را از اول شب در تنوری فقه جای داده ام تاکنون نیک فرستاده  
 ابو سماک گفت دای بر تویی نجاشی و ز اول شهر رمضان نجاشی گفت از چیزی که نمیدانی سخن مکن یکت امروز ما بر این شرقال  
 استغفیرک من شراب کالودین بطین النفس من فی العرف و یومئذ فی الطرف بقصر الطعام و یقبل یقدم  
 الکلام گفت سعادت میخیزم ترا از شرابی که گویند آفتاب در دو طبلر نیکو و پاکیزه گردانید و در نگاه عروق تپانده و بد زبانا نیز و  
 سازد و طعام را بکوبد و زبانا جاری کند این کلمات چنان ابوسماک را از راه میرد که روزه و شهر رمضان را از خاطر سبزه و سبزی  
 نجاشی رفت با هم بستند و بخت کوهشت سخن از تود بر آوردند و بخوردند نگاه بحساریدن کاسات عمار پر خسته چون از شام

خندون امیر  
 المومنین علیه السلام  
 نجاشی شاعر  
 از قبیل بنی امیاری  
 بن کعب نجاشی  
 شاعر در شمار اعیان  
 اشراف میرفت  
 و او در صفین  
 ملازمت رکاب  
 امیر المومنین  
 علیه السلام  
 داشت

# کتاب خوار از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

والی دماغ گشت و خاطر را از تنگت و بد فراغ داد و کارستان نمی کردند و سرود و داستان همی زدند با نکت و آواز  
 نوشانش از جدران خانه آنسو تر رفت نجاشی با از شیعیان علی همسایه بود این هویا هویا شنید و نمیشد بدانت  
 بی توانی بجزرت امیر المومنین علیه السلام آمد و قصه کجبت علی علیه السلام در چشم شد و عوانا از بفرمود تا برفتند و سر می نجاشی با بجا صرو  
 گرفتند و سماک بهر جلی که داشت بگریختند و خوشترن با بر این بی سزاخت پوشیده ساخت نجاشی با خود آنها داد و بگریختند  
 و با خدمت امیر المومنین علیه السلام آوردند آنحضرت بفرمود تا نجاشی را از جاره عریان کردند و او را پشیمان و از زمانه بزود چون بی  
 شماره بکرانه رسید ضربت از زمانه دیگر فرما کرد و نجاشی گفت ای امیر المومنین پشیمان و از زمانه خرد بود این بیت دیگر چیست فرمود  
 از برای جرئت تو در خدا تعالی و اطاعت تو در شهر رمضان آنگاه بفرمود تا نجاشی با همچنان در میان آن از آنکه بود در جماعت مردم  
 دادند تا مردمان چنین کار پند گیرند که در کان در کرد نجاشی با بچرخیدند و بگریختند خری نجاشی خری نجاشی و نجاشی در جواب  
 که در کان همی گفت کلاً انهم اثمنا و کما هاشمنا یعنی حاشا که نجاشی پلیدی کرده باشد همانا ثعبه زیرین و بیانی است  
 و سرخیک را با مویهای در هم بافته محکم بسته است با بجمه نهد برین با صم السلولی چون نجاشی را عریان تن بد آنحال بید جا بر نظر  
 بر او افتد و آن روانی است از خرد مسلم است و مردمان بر او که شده و هر کس مطرفی بر او افتد تا از مطرف عدوی کثیر بر او چشم  
 و نجاشی بنی سلول ابدین شرح گفت

و کما هاشمنا یعنی حاشا که نجاشی پلیدی کرده باشد همانا ثعبه زیرین و بیانی است  
 و سرخیک را با مویهای در هم بافته محکم بسته است با بجمه نهد برین با صم السلولی چون نجاشی را عریان تن بد آنحال بید جا بر نظر  
 بر او افتد و آن روانی است از خرد مسلم است و مردمان بر او که شده و هر کس مطرفی بر او افتد تا از مطرف عدوی کثیر بر او چشم  
 و نجاشی بنی سلول ابدین شرح گفت

إِذَا اللَّهُ جُنَّاصًا لِحَا مِنْ عِبَادِهِ  
 وَكُلُّ سَأَلِيٍّ إِذَا مَا دَعَا نُوَّهُ  
 هُمْ الْبَيْضُ أَلْدَامَا وَدِيْبَانُجِ أَوْجُهُ  
 وَلَا يَأْكُلُ الْكَلْبُ الشَّرَّ وَدِيْبَانُجِ أَوْجُهُ  
 فَيُطَاعُ اللَّهُ هُنْدِينَ غَا صِيم  
 سَبَّحُ إِلَى أَعْي الْعُلَى وَالْمَكَارِنَا  
 جَلُوهَا إِذَا لَشَوَدَّتْ وَجُوهُ الْمَلَامِ  
 وَلَا يَنْتَقِي الْخَالِ فِي الْجَاهِيمِ

چون این حد بر نجاشی فرود آمد مردم میانیه رنجیده خاطر شدند و طارقی بن عبد الله بن کعب التمدی حاضر حضرت شد و عرض کرد ای  
 المومنین با پیش اهل عصیت و طاعت و اهل فرقت و جماعت را ولایت عدل معادن فضل و اوست که برابر دارند و ما را طاق نیست که  
 محل این نعمت کنیم از این حد که بر نجاشی رفت سیسما ما را پر آتش کردی اندیشهای ما را پر آکنده ساختی ما را برای کوچ وادی  
 که بدو از آنه دوزخ میرود امیر المومنین علیه السلام تو آنها لکبیرة الاصلی الخاشعین همانا حدود خداوند بر مردم بفرمان عظیم  
 و بر مردم خاضع و خاشع کرانی نیکند مگر نجاشی کترین از مسلمانان نیست حمت حکم خدای را در آنچه حرام کرد حجت و من کفارت حجت  
 اورا با برای حدود خداوند بگردد اشم و این آیت مبارک را فرست فرمود و لا یخیرتکم عن شئان قوم علی آن لا تعبدوا  
 اعداؤا هو اشر للثغو بناید بموجب ضمی قومی طریق عدل نکند بلکه عدل کند که با بر مینر کاری نزدیک است پس طارقی از نزد  
 امیر المومنین بیرون شد و در عرض راه اشترخنی او را دید که رو گفت ای طارقی قوی که در حضرت امیر المومنین عرض رسانیده که سیسما  
 ما را پر آتش کردی و اندیشهای ما را دیگر کن ساختی گفت من گفته ام اشتر گفت سو کند با خدای چنانست که تو گفتی ان حد  
 که لاسامعة و ان اموننا لذلک لجامعة ما در حضرت امیر المومنین علیه السلام بنده کان فرمان پذیریم و آنچه بر او فرود آید قضی قوی  
 شماریم و پوزش و نیایش بریم طارقی در چشم شد و گفت یا اشتر زود باشد که کشف افتد که جزانیت که تو دهنست از این کجبت و سر  
 خویش رفت چون شب دادم و تار یکی جا ز افرو گرفت با تقاق نجاشی از کوفه بیرون شد و طریق شام پیش داشت و بموی پست  
 و نجاشی بنی شعور حق امیر المومنین علیه السلام گفت

من طریق بن عبد الله  
 و نجاشی بنی شعور  
 صوبه

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبیه

الامن ببلع عینی علینا  
فایق قد آمنت فلا آخاف  
عقلک یستغیر الحقی لما  
و آنت أمودکم فیها الخیلا

چون مویه از رسیدن نجاشی آگهی یافت مردم شام را اجازت کرد تا بروی ده آندند و ده خدمت او کردند و هر کس از نجاشی  
نیز در میان جماعت بود در میان انبوه دیدار نیکیست مویه حاجت را فرمان کرد که نجاشی را حاضر کن نجاشی بانگ برداشت  
فقال لها انا ذا الجاهلین بین یدیک یا أمیر المؤمنین ان الوجل لکنت باجناها ائمانا لک من الرجل  
آخرا قلبه و لیس انک گفت ای امیرانیک منم نجاشی در برابر تو ایستاده ام اگر از صغر خسته دیدار شوم باکی نیست مردم  
تعلت لسان که در چلترین اعضاست انسان شوندند بایدن فری و اندام قوی که این صفت از بهایم و چهار پان پسندیده  
مویه گفت ای نجاشی تویی که این شعر گفتی

و علی بن حرب سابع ذو عیالک  
اجش هم فیر و الی قاع دوائی  
اذا فلت اطراف الی قاع تنوشه  
قرنه له الشافین القطان

این بخت و دست بر سینه نجاشی زد و گفت ای بر تو مانند من کس نهریت نشود و بر پشت اسب فرار کند نجاشی گفت ای امیر  
از این شعر آهسته کردم بلکه بر ادب عقبه را خواستم انوقت مویه روی بطریق کرد و او را تحسین و تحسب فرمود و مقدم او را  
عظیم مبارک داشت و نجاشی از علی علیه السلام آغاز کرد و سر کرد و ناستوده بر زبان آورد و سب زبان در بطریق از زخم سان تا  
هموار تر افاد پس نجاشی گفت انا ما مویه اذنی منکم فلا یخطک گفت مویه اینک من با سخن می آیم باید که ترا چشم  
نیارود انگاه بجهت بر شمشیر خویش کرد فقال ان الهود علی کل حال ببت علا فون عبادیه فتم منه بمنظور و مستمع  
فهم رسولهم لم یکن من قبله بناو کبابا ولا یخلمه بهمینه اذا اراد ان یطولون فبالبه السلام من رسول  
کانت المؤمنین ترا و جهما فاما کما نوضع فیما اوضعنا فیهم بین یدیک فایق غادیل مع رجال من اصحاب رسول  
الله انبیاة مرشدین ما زالوا انما را الهدیة و معالیة للذین خلفنا عن سلفهم من اهل دین لا دنیا  
کل الخیر فیهم و انبهم من الناس ملوک و اعیال و اهل ثوبات و شرف لنبی اکبرین و لا فاسطین فکرمین  
و عیة من رغبت عنهم و عن صحبههم الا لیراوه الحق حیث جرعوها و لو غورین حیث اسلکوها و علیت علیهم  
ذنب مؤثرة و هو من متبع و کان امر الله قدرا معذورا و قد فارق الایسلام فبناجله بن الایهم فورا  
من الضم و انفا من الذل فلا تفرقه نام مویه ان شدک ما تمولک الی حال و اوضعنا لک الی کتاب احوال  
قولی هذا و استغیر الله لک یجمع المسلمین خلاصه این سخن بغاری چنین می آید میگوید پروردگار را که در و کفار بندگانش را  
بنا و شرف پیغمبری برایشان هم از نوع ایشان رسول فرستاد که نیچگاه کتابی بخواند و خطی نکاشت اینوقت مردم جاهل حق  
پیغمبری که آیت رحمت و طبع غیب بود در شک و ریب افتادند ان مویه با در خدمت نامی قامت بستیم که عادل پرستگار است  
با اتفاق جماعتی از اصحاب رسول خدای که پرستگار را تند در شد خویش را با قند و خلفا عن سلف آیت پرست و آیت شریعتی طویق  
و سلاطین قبایل و صنادید خاندان خیر و شرف فرز و صلاح خویش را در اتباع ایشان استندند و ایشان را در شمار ناکین و فاسطین  
گرفت اگر ما از خدمت ایشان روی بر تافتیم و از صحبت ایشان تقصیر بستیم از بهر آن بود که اجرای حدود حق و عمل تو بستیم داد  
بر طریق عدل و اقتضا تو بستیم رفتن در موافقت قضا و قدر خداوند حبه بنا و بهوی نفس ما دست یافت چنانکه از این پیش جمله

### کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بن لایم نیز از سبب اجرای خدمت گذشتند و در باره عار از حقار کردن ایمویه فخر و جرات مجوی کرد ما بار برستیم و با خدمت تو پیوستیم اکنون از این که دارنا هموار بجزرت کرد کار پرورش میریم و از بهر خود و دیگر مسلمانان از این کلمات ساعت ساعت در خاطر مویه آتش میساختند و بزلال عالم و یکب فرو میخورد و با بجه چون طاروق از این خطبه پرداخت مویه او را نیک بخواستند در سر بر خویش جای داد و او را از لید و طریف شریف کرد و گفت اگر من سخن کفتم آن بود که خاطر ترا خست به بخا هم کرد بلکه طریف زبان من رفت و روی سخن از وی برتافت تا مجلس ساجی رفت طاروق بر جاست و عمر و بن مره و دیگر عمر و بن صنفی از قبیله حبیب با او برخاستند و با اتفاق بیرون شدند و زبان بملامت و شجاعت کشوند و گفته باین قطعه و مکریم که مویه در حق شما عرضی داشت و او نبود که در مجلس او بدین گونه خطبه کنی و خاطر او را بدین کلمات ناپسند خسته فرمائی طاروق گفت سوگند با خدا می مراد شکم زمین جاری دهند خوشتر میاید که بر روی زمین بروم و گوش دارم که مویه علی را که در دنیا و آخرت از وی فاضلتر است بهی گوید و اصحاب بول خدی را بیست نقص نسبت کند و چنین وقت خداوند بر من فرض میدارد که سخن خیر سخن گویم چون قصه طاروق مویه را در کوفه بعضی امیرالمؤمنین رسانیدند فرمود لَوْ قِيلَ لِلْهَمْدِ يَوْمَئِذٍ لَفُئِلَ شَهِيدًا لِنَبِيِّكَ طاروق باین روایتی طاروق در سخن گفت

دیگر باره با خدمت امیرالمؤمنین مراجعت کردند

فرا گذاردان

ذکر ایالت محمد بن ابی بکر در مملکت مصر از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام در سال سی و هشتم هجری

از حوادث روزگار چنان افتاد که مرض و باور ما زندان و عراق خسته گشت و مضای امور بدست تعطل و تقوی ما خود شد من بنده زین مدتی مجال تمییز و تفتیش بدست نشد و تا کنون که شهر حجابی لاولی سال کبیر رود و پست هشتاد و چهار هجری است آن اینه و همیا و ناسبتی چون شیرکاری در مصر و خویش و ما زانرا که است تا که روز فرارسد و فرصت او کرد و لکن من بنده قلم بدست کردم و صفی بر کفتم از و بانمی بر سرم و در ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیکریم که حصی و معقلی منع است اگر میرم دست در آن امیرالمؤمنین دارم اگر مانم فضایل او میکارم ایچای من ای بخشنده بیست ای قیاض بیضت تو مرادین عقیدت منده بدر و بدین عقیدت میران سخن محمد و آل الطینین الطاهرین کنون بر سر سخن رویم چون امیرالمؤمنین علیه السلام از صفیر مراجعت بکوفه فرمود پس از ایامی چند اشرفی را با ایالت ولایت جزیره ما مورد داشت و محمد بن ابی بکر را بفرمانگذاری مملکت مصر فرمان داد و تاریخ مصر که خاص سلاطین آن مملکت است مسطور است که محمد بن ابی بکر در نیمه شهر رمضان ارد مصر شد با بجه چون امیرالمؤمنین محمد را ما مورد است بدین کلمات وصیت نمود فرمود ای محمد عهد من با تو اینست که در پنهان آسکار از خدای تبری خدایا اگر ان باشی با مسلمانان برفق و مدارا کاری و با فاجران طریق شدت و غلظت سپاری اهل فتنه ابدست عدل اقتصاد داد و دهی سینه مظلوم را بصیقل انصاف صافی کنی و در است ظالم را بنهار نصف از پنج بزنی و با مردمان جانب غنود و حسا را فرود کنی و از کفر گناهکاران خویش را دری و خراج را بیرون انصافان خود داری بی آنکه حدیث بدعی کنی بر اهل سنت ثانی و در خویش و پیکانه و با دمی حاضر کیان نگری و در حق ایشان حکم کنی و از ملامت و شاعت مردم با کن نداری طریق هوسپاری این کتور با خطاب بل مصر و محمد بن ابی بکر فرمود

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَعَلَىٰ أَيْحَالِكُمْ أَعْلَانُهُمْ وَأَسْرَائِهِمْ وَأَعْلَانُكُمْ أَن تَأْتِيَهُمُ الدُّنْيَا دَارَ بَلَاءٍ وَفَنَاءٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ جَزَاءٍ وَبِقَاءٍ فَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يُوْثِرَ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَىٰ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَفْعَلْ فَإِنَّ الْآخِرَةَ لَبِقَىٰ وَالذُّنْيَا لَفُتَىٰ بَدَقْنَا اللَّهُ وَإِنَّا لَكُمُ بَصِيرَاتٌ لِّمَا بَعَثْنَا مِنْهُمُ النَّاسَ لِيَتَّقُوا اللَّهَ وَيَأْتُوا اللَّهَ بِنُورِهِمْ فَمَا لَا يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سَرَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

کتب امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن ابی بکر و در این مصر

اصول

# جلد سیم از کتاب وقیم ناسخ التواریخ و وقایع اقبالیم سیم

آمران احدیها لایحزوه و الاخری للذیبا فابده یا امر الاخری و لتعلمه و فبک فی الخیر و لتعلمه فیه ینتک فان  
الله عز و جل یطی القصد علی قدر ینقیه و اذا احب الخیر و أهله و لم یعلمه کان اذنا الله کمن علمه فان  
رسول الله قال یحب من یجمع من نبوک ان فی المذنبه لاقواما ینرم من منیر ولا یهبط من واد الا کانوا  
ماحبتهم الا المرمن بقول کانت لهم نیه تم اعلم با محمد انی و لبتک اعظم اجناد اهل مصر و اذ و لبتک تا  
و لبتک من امر الناس بانک تخشون ان تخاف فیه علی نیک و تخذ زید علی دینک و لو کان ساعه من نهار  
قاریا سئل ان لا یخط و تک یرضا احد من خلیفه فاضل فان فی الله خلفا من غیره و لبتک و شیخ غیره خلف  
منه فاستد علی الظالم و لن لاهل الخیر و قربانم الیک و اجملهم یطنتک و لخواصک و السلام بیفر ما یسأل  
وصیت میکنم که در پنهان و آشکارا از خدای بر سید و پر سزگار باشد و باید که ای سخنان در امتحان و قیامت و آن سرای خانه پادشاه  
و بقاست پس بر مرد و نماز فرض سایه که سر می جاودانی را بر در افغانی اختیار کند خداوند ما را بصیر و بصیرتی تا که از معروف بگردد و ایم  
بدان ای محمد که اصیاج تو با مر آخرت افزون یکنار و نیاست لاجرم چون کاری پیش آید جانب نیار افرو که در و نکران بود آخرت عیاش  
و در طلب نیکویی میکوش و نیت خویش را صافی میدارد چه خداوند تبارک و تعالی نیکو کاران را از نیت نیکو پادشاه نیکو فرماید چنانکه رسول  
خدا هنگام مراجعت از غزوه تبوک با آنان که طارست رکاب داشتند فرمود جماعتی در مدینه قیامت داشتند که شمار هیچ فرار و فرود می بود  
نداید الا آنکه با شما بودند چه در خاطر داشتند که با شما کج و دهنند و الام و ستعالم ایشا ترا باز داشت این ای محمد من ترا در بزرگتر مملکت خویش  
امارت دادم واجب میکند که بر خویش تبری بر دین خویش خایف باشی و ساعتی خدای را فراموش کنی و برای ضای مخلوق خالق را شرم  
نیآوری چه در بر حال خدای نکر است بر آفریدگان خویش خلیفه است پس بر ظالم شدت کرد با مردم نیکو بوق مدارا باش و ایشا را با  
خویشتر نزدیکت بدار پس محمد بن ابی بکر از کوفه خیمه بیرون زد و در اول شهر رمضان راه مصر پیش داشت و تحمیل و تعریب علی دست  
کرده پانزدهم شهر رمضان وارد مصر گشت مردم را در مسجد جامع انجمن ساخته و فرزند غیر بر پای شد و کتوب امیر المؤمنین علیه السلام  
بر ایشان عرض داد و آنگاه این خطبه فرات کرد اما بعد فانه یهدیه الذمه هذا ما و انا کرمنا اختلف فیه من الحق و یقینا  
وانما کرمنا فاعلم انی عنده الجاهلون الا وان امیر المؤمنین و کذا فی امور کرم و عهد الی بما سمعتم و اوصانی بکثیر  
مشاهده و ان لو کجهدا ما استطعت فانا نؤتی فی الله علیه توکل و الله انیب فان یکن ما ترون من اهل  
و اغالی طاعه الله فاحمد و الله علیه ما کان من ذلک عملا یغیر الحق فارقوه الی و عافیون فی علیه فان بذلک استند  
و انتم بذلک ما جورون و قننا الله و ایا کرم لصلح العمل در جمله میکوی سپاس و ستایش خداوند را که ما را بر راه راست هدایت  
فرمود در امری که نزدیک مردم پیشیده بود و بصیر ساخت امری که بسیار گران جا بلان بنیاد بودند بنیاد مردم که امیر المؤمنین علیه السلام  
ولایت امر شما را با من گذاشت بدان سان که در کتوب معاینه کردید از من عهد بسته بدانسان که اصفا فرمودید و شافقه با امری  
وصیت فرمود که در اصلاح امر شما در آنچه توانائی دارم توانی خواهیم چیست پس اگر آنچه از کردار من یاد کردید بر قانون پر سزگار علی احکام  
خداوند است خدای را سپاس کن بید که او را موقوف داشته و بدین کردار پادشاه فرموده و اگر کردار ما هموار و ماصوبت میداریم بر و اید  
مخاطب و معاتب سازید که مرا از کردار ما استوده نیستی باشد و شما نیز از خداوند پادشاه سپاس بیاید چون محمد از بن کلمات حسرتی در مردم  
اطاعت دار کردن نهادند و حکام او را فرمان پذیر شدند پس حال خود را از برای ما و هم صا بر صراحت بر و اگر در و بر کرم بجانب طبعی  
داشت الا شیخان عثمان که در ضربت جانی داشتند اگر چه از ادای عراج ذر کوه مضایقت نینفرمودند لکن نزدیک محمد نیامند در اطاعت محمد

خطبه محمد بن ابی بکر

خطبه محمد بن ابی بکر

### کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۹۰

کتوب محمد بن ابوبکر  
بامیرالمؤمنین

کتوب  
علی علیه السلام  
بن ابوبکر

نیز چنان بودند که باقیس بن سعد بن جبار به شرحی که در کتاب صفین در ذیل احوال فرما کند از آن مصر مرقوم افتاد با جمله چون کار مصر  
بر محمد راست با ستاد بدینگونه کتوبی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و از آنحضرت از حلال و حرام و مواظبت و سنن  
کرد لبید الله امیر المؤمنین من محمد بن ابی بکر سلام عليك فاني اخذ اليك الله الذي لا اله الا هو اما بعد  
فاني ذاي امير المؤمنين اوانا الله وجماعة المسلمين فيه افضل سرورنا واملنا فيه ان تكتب لنا كما باقية  
فرائض وانشاء مما يتبلى به مثلي من الغناء بين الناس فكل فان الله يعظم لامير المؤمنين الاخر وبعين  
الذخيرة سراسر و تهاش خرد و بدینگونه بزرگتر شادی ما و فاضله از روی آنست که امیرالمؤمنین از بهر کتابی بخار و در آنجا  
و سنن با کثوف ساز و در آنچه من اشال من در قضای میان مسلمانان محتاج بشویم روشن فرماید که از برای امیرالمؤمنین اجری  
بزرگ و ذخیره عظیم است علی علیه السلام در پاسخ او بدینگونه رقم کرد بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله امير المؤمنين  
علي بن ابي طالب الي محمد بن ابی بکر و اهل بيته سلام عليك فاني اخذ اليكم الله الذي لا اله الا هو اما بعد فقد  
وصل الي كتابك فقرأته و فهمت ما سألني عنه فاعجبني اهتمامك بما لا بد منه و ما لا يضر المؤمنين غيره  
و ظننت ان الذي دعاك اليه نيته صالحة و رأى غير هذا خويل و لا حسيس و قد بعثت اليك ابواب الاضيحة  
جامعالك و لا قوة الا بالله و حسبنا الله و نعم الوكيل و بجملة سينغرايدی محمد کتوب تو بمن رسيد مکران شدم و بدستم  
آنچه را مستکت کردی و مرا بسخت آورد و پسند داشتم اتهام ترا در کاری که در صلاح مسلمانان از دستن آن کار بر می آید  
که در این مستکت از ناقضای نیت صالح تو و پاک فطرت است لجرم بسوی تو کسب داشتم کتاب حکام و ابواب قضیه را که جامع  
از برای تو و در هیچ کاری تو را مسطن عمل نکند از بعد از سال این کتوب امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب قضا و ذکر موت و حسن و صفت  
بهشت و در زخ و کتاب است کتاب ضو و موافقت صلوة و ذکر رکوع و سجود و کتاب آداب امر معروف و نهی از منکر و ذکر احکام  
احکام در زنا و دمه و نظری که بازن مسلمة فخر کند و دیگر چیزها بد و فرستاد و محمد را با حکام شریعت عالم ساخت این کتوب نیز از کتوبی است  
که امیرالمؤمنین علیه السلام بمحمد بن ابی بکر فرستاد و او را و مردم مصر را مخاطب است

کتوب علی علیه السلام  
بمحمد بن ابی بکر در این سنن

اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله و العمل بما اتمت عنه مسئولون فانتم بهداهن وانتم اليه سائران فان  
الله عز وجل يقول كل نفس بما كسبت رهينة و قال محمد ذكروا لله نعمة و الى الله المصير و قال قوريت  
لنستلهم اجمعين عما كانوا يعملون فاعلموا عباد الله ان الله سائلكم عن الصغير من اعمالكم و الكبير فان  
بعدي تخن الظالمون و ان يعفروا عنهم فهو ارحم الراحمين و اعلموا ان الله ما يكون العبد الى التوبة و للغيره  
حين ما يتعل بظلمة الله و مناصحه في التوبة قبلكم يتقوى الله عز وجل فانها تجمع من الخير ما لا يجمع غيرها  
و بعد ذلكها من الخير ما لا يدرك بغيرها خيرا الدنيا و الآخرة يقول سبحانه و قيل للذين كفروا ماذا اتوا بذكر  
فالواخبر للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة و اذا في الآخرة خيرا و لنتم خارا للذين و اظلموا عباد الله ان  
ان المؤمن يعمل ثلثا ما خيرا الدنيا فان يئنه بعمله في الدنيا قال الله و انشاء آخرة في الدنيا و ان في الآخرة  
لن الصالحين من عمل لله تعالى اعطاء آخرة في الدنيا و الآخرة و كنهه اللهم فيهما و قد قال الله تعالى يا عباد  
الذين امنوا اتقوا ربكم للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة و ارض الله و ابعثه انما يوقى الصابرون انهم  
يعتبر حساب ما اعطاهم الله في الدنيا لم يجانبهم في الآخرة قال الله تعالى للذين احسنوا الحسنة و زاد

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سیم

كالتی الجنة والزیادة الدنيا واعمالها الاخرة فان الله یكفر عنه یكل حسنه سبیة بقول ان الحسنات یذهبن  
 التیثات ذلك ذكری للذکرین حتی اذا كان يوم القيمة یسببت لهم حسنا لهم واعطوا بكل واحدة عشر امثالها  
 الى سبعاً و ضعف هموا الذکرین بقول عز وجل ان من ذك علینا جناحاً یقول عز وجل ان ذك انما یقول انما یقولنا  
 وهم فی الثواب امون فارغبوا فیہ واعملوا فیہ و تحاشوا علیہ واعلموا ان المؤمنین المتقین قد هبوا  
 بما یجل الخیر والجله شرکوا اهل الدنيا فی دنیاهم ولذکر انهم اهل الدنيا فی دنیاهم بقول الله عز وجل ان من  
 زینة الله الی اخرج لعیبادیه والیتیمان من الذین مل فی الذین امنوا فی الآخرة الذی اصابه یوم القيمة الذی  
 تفصل الايات لیوم یعلمون سکون الدنيا بافضل ما سکنت واکوفا بافضل ما اكلت شاکوا اهل الدنيا فی  
 دنیاهم فاکوفا من افضل ما اکلون وشر من افضل ما یفربون ولسوا من افضل ما یلبسون وترغبوا من افضل  
 ما یترجون وریکوا من افضل ما یرکون اصابوا الذی الذی مع اهل الدنيا مع انهم غدا من جیران الله عز وجل  
 یتقون علیه لا یرذلهم دعوة ولا یفرض لهم لذة انما فی هذا ما یثابرون الیه من كان له عقل وقلوب ولا  
 قوة الا بالله واعلموا عباد الله انکم ان القیم ربکم وحقیم یتقون فی اهل بیته فقد عبدتموه بافضل العبد  
 وذرتموه بافضل ما ذکر وشرکتموه بافضل ما شکر واذنتم بافضل الصبر وجاهدتم بافضل الجهاد وان کان علیکم  
 اطول صلوة منکم واکثر صیاماً اذا کتم انتم واهل اولیاء الله من الی محمد واکتفوا واحدوا عباد الله الذکر  
 وقرآنه وخذوا له عذر فانه یدخل بامر عظیم من لا یكون معه شر ابداً او شر لا یكون معه شر ابداً من  
 اقرب الی الجنة من غایبها ولس احد من الناس یفارق روحه جسد حتى یعلم الی ای المیزان یصیر الی الجنة  
 ام الی النار اعدوه لله ام ولی له فان کان ولیناً تحت ابواب الجنة وشریح له طریقها ونظر الی ما اعد الله عز  
 وجل لا یلبسها من کل شیء ووضعت عنه کل یقین وان کان عذراً لله فیها له ابواب النار وسهل طریقها  
 ونظر الی ما اعد الله فیها لاهلها واستقبل کل مکفره وفارق کل عروید فال تعالی الذین تتوهم الملائكة ظالمی القلوب  
 فالوا ما کان عمل من سوء بل ان الله علم بما کتم تعلمون فادخلوا ابواب جهنم فیس منون المتکبرین واعلموا عباد  
 الله ان الموت لیس منه قوت فاحذروه واعدوا له عذر فانکم طردوا الموت ان اقمتم احذروه وان مبرم اذکرکم  
 وهو انکم من ظلمت معنود بواجبکم والدنيا نظرم من خلقکم فاکثروا ذکر الموت عند ما بناز عکم الیه  
 انتم من الشهوات فانه کفی بالموت واعطاء وفضل رسول الله صلی الله علیه واله اکبر واذکر الموت فانه  
 هادیم للذات واعلموا عباد الله ان ما یتهد الموت سکن من الموت لمن لم یغفر له وترحمه واحذروا القبر وحمته  
 وحنیفه وظلته فانه الذی ینکم کل یوم اما یت الذریق اما یت الغریب واما یت الذود والقبر ووضعه من جاهد  
 الجنة او حصره من حفر النار ان المسلم اذا مات مات له الارض من جبال واهلها کانت من احب ان تمشی علی ظهر  
 فاذا وینتک مستنم کف مشویک فلیس له مدبیره واذ اذ من الکافر مات له الارض لا ترجوا ولا اهلا وکنت  
 ممن بعض ان تمشی علی ظهره فاذا وینتک مستنم کف مشویک فنظم علیه حتی یلقی ارضه واسر واخلوا ان  
 الفسک الی قال الله سبحانه فان له معیشتة مستکما فی عذاب القبر وانه یطعم علی الکافر فی قبره حبات یسعة یسین  
 یفینا عظاما یفیش یجر حتى یسبث لو ان یتساقطها فی الارض من ما انبت الارض ربها ابداً واعلموا عباد الله ان

### كتاب خوارج از كتب امير المؤمنين علي عليه السلام

انفسكم واجسادكم الرقيقة الشائعة التي يكتفيها البسم من العذاب تنبئة عن هذا فان استطعتم ان تزخروا  
انفسكم واجسادكم بما لا طاعة لكم به ولا صبر عليكم فعملوا بما احب الله سبحانه وتعالى ما كرهوا فافعلوا ولا حول  
ولا قوة الا بالله واعلموا عباد الله ان ما بعد الفير اشدين الفير يوم يسيب فيه الصغير ويترك فيه الكثير  
ويحفظ فيه الجبير وتذهل كل مرضعة عما ارضعت واحذرُوا يوم تلعبوسا فتنظر برأكان شرة مستطيرا اما ان  
ذلك اليوم وقصر استطار حتى فرغت منه الملائكة الذين لبث لهم ذنوب والتبع الشداد والجمال الاولاد  
والارضون الهادوا والنقيب السماء هي يومئذ واهية فتعتبر مكاتك وزدة كالدهان وتكون الجبال سرايا  
مهتلا بعد ما كانت حتما صلابا يقول الله سبحانه وتعالى في الصور فصيرون في السموات والارض الا من شاء الله  
فكف من يسيبه بالتمج والبصر واللسان واليد والرجل والفرج والبطن ان لم يعف الله ويح وأعلموا عبادا  
ان ما بعد ذلك اليوم اشد واذهي على من لم يعف الله له من ذلك اليوم فاحذروا نار اقرها يند وحرها شديد  
وعذابها جديد ومقامها حديث وسراها شديد لا يغير عذابها ولا يموت ساكنها اذا لبثت لله سبحانه  
فيها رحمة ولا يتم فيها دعوة واعلموا عباد الله ان مع هذا رحمة الله التي وسعت كل شيء لا تخرج عن المباحة  
عرضها كعرض السموات والارض حين لا يكون بعدة شر ابد وشهوة لا تنفذ ابدا ولذة لا تقضى ابدا وتجمع لا يفرق  
ابدا قوم قد جاوردوا الرحمن وقام بين ايديهم الليلان يصحاف من ذهب فيها الفاكهة والزمان فقال رجل يا رسول  
الله اني احب الخيل اذ الجنة خيل قال نعم والذئب نفسه بيده ان فيها خيل من باقوتها خير عنها يركبون قريت يلام  
خلال وروي الجنة قال رجل يا رسول الله اني ابيحني الصوت الحسن في الجنة الصوت الحسن قال نعم والذئب نفسه  
بيده ان الله لبا من احب ذلك منهم يبيح نفسه صوتا للتبج ما سمعت الاذان يا حسن منه فقط قال رجل يا  
رسول الله اني احب الابل في الجنة ابل قال نعم والذئب نفسه بيده ان فيها خيل من باقوتها خير عنها يلام  
فذا لفت بمارق الذباج يركبون قريت بهم خلال وروي الجنة وان فيها صور رجال وبناء يركبون من اهل  
الجنة فاذا اعجب آدم الصورة قال ربي اجعل صورة في مثل هذه الصورة فاجعل صورته عليها واذا اعجبته  
صورة المروة قال ربي اجعل صورة فلانة ربي مثل هذه الصورة فبرجع وقد صارت صورة زوجته على ما اشبه  
وان اهل الجنة يزورون الجنار سبحانه في كل جمعة فيكون قراهم منه على منابر من قريو الذين يلقونهم على منابر  
من باقوت والذين يلقونهم على منابر من زبرجد والذين يلقونهم على منابر من مسك فبينا هم كذلك ينظرون  
الى نور الله جل جلاله وينظرون في وجوههم اذ املك سبحانه تشبههم فمطر عليهم من الثمر واللذة والسرور  
والبهجة ما لا يعلم الا الله سبحانه ومع هذا ما هو افضل منه رضوان الله الاكبر اما انما لو لم يخوف الا يعجز  
ما خوفنا به لكنا محمومين ان يشدا خوفنا بما لا طاعة لنا به ولا صبر لقومنا عليه وان يشدا خوفنا الى ما لا  
غنى لنا عنه ولا بد لنا منه وان استطعتم عباد الله ان يشدا خوفكم من ربكم وتحسن بكم فانتم فافعلوا فان العبد  
انما تكون طاعته على قدر خوفه وان احسن الناس لله طاعة اشد لهم له خوفا وانظروا الحمد صلواتك كيف نصيبها  
فانما انت امام يبيح لك ان تتهاوا وان تحقها وان نصيبها لو فيها فانه ليس من ايام يصلي يقوم يكون في  
صلواته وصلواتهم نفس الا كان اتم ذلك عليه ولا يخفى من صلواتهم شيئا واعلم ان كل شيء من عملك يبيح



### جلد ستم از کتاب در نیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

صَلَوْتِكَ فَزَيَّعَ الصَّلَاةَ فَهَوَّ لِيغْرِهَا أَشَدَّ نَهْيًا وَوُضُوئِكَ مِنْ قِمَامِ الصَّلَاةِ قَابِ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ فَإِنَّ  
 الْوُضُوءَ يَضَعُ الْإِيمَانَ وَانظُرْ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَصَلِّهَا لَوْ مَهْلًا لَا تَجْعَلْ بِهَا عَيْنَ الْوَقْتِ لِقِرَاجٍ وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنِ الْوَقْتِ  
 لِشَيْءٍ فَإِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى سَوِيْدِ اللَّهِ فَسَأَلَهُ عَنْ وَقْتِ الصَّلَاةِ فَقَالَ النَّبِيُّ **أَنَا بِي خَيْرٍ مِنْكَ** فَإِذَا دَخَلَ مَدِينَةَ  
 الْفَلَاحِ جَنَّ زَالِيهِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى الْعَصْرَ وَهِيَ بِيضَاءُ نَهْيَةً ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ جِئْنَا غَابَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى الْعِشَاءَ  
 جِئْنَا غَابَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى الضُّحَى مَا غَلَسَ نَهَا وَالْحَجُّومُ مُشَبَّهٌ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا بَصَلِيَ اللَّهُ بِهِ  
 فَإِنِ اسْتَطَعْتَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَنْ تَلْبِزَ الشَّيْءَ الْمَعْرُوفَةَ وَتَسَلِّكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ الَّذِي أَخَذَ الْمَلَكُ الْبَرَّ  
 نَعْدَمُ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُمْ انظُرْ رُكُوعَكَ وَسُجُودَكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ كَانَ أَيْمًا الثَّلَاثِينَ صَلَاةً وَأَخْضَعَهَا وَكَانَ إِذَا رَكَعَ  
 قَالَ **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ** مَلِكٌ قَرِيبٌ وَإِذَا رَفَعَ رُكُوعَهُ قَالَ **سَمِعَ اللَّهُ مِنْ عِبْدِهِ** اللَّهُمَّ لَنَا الْهَيْبَةُ وَالْمَهْلِكَةُ  
 وَمِلَادُ أَرْضِكَ وَمِلَادُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ مَا نَا سَجْدًا مَا لِي سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ ثَلَاثِينَ أَسْأَلُ اللَّهَ الْكَرِيمَ  
 وَلَا يُرَى وَهُوَ بِالْمَشْرِ الْأَعْلَى أَنْ يَجْعَلَ لَنَا وَإِنَّا لَكِنْ مِنْ حُبِّهِ اللَّهُ وَبِرُضَاةٍ حَتَّى يَنْبِتَ عَلَى شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَتَجْنِبَ دِينَهُ وَإِلَّا  
 حَلِيهِ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ لِحْثَانَهُ لِنَا فِي دِينِنَا وَدِينِنَا وَأَوْلَانَا وَأَخْرَانَا وَأَنْ يَجْعَلَ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ  
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فَإِذَا اسْتَطَعْتُمْ بِأَهْلِ عَصْرِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَنْ تَصَلُّوا أَوْ الْكُفْرَ أَوْ الْإِسْلَامَ وَأَنْ يُوَافِقَ بِرُكُوعِهِ  
 عَلَانِيَتَكُمْ وَلَا تَخَالِفَ السُّكْرَ فَلَوْ كَرِهْتُمْ فَاصْلُوا بِحَمْدِ اللَّهِ وَإِنَّا لَكِنْ بِاللَّهِ وَسَلِّكَ بِنَا وَبِكُمْ الْحِجَّةَ الْعَظِيمَةَ وَالْكَرَامَةَ  
 وَدَعْوَةَ الْكُذَّابِينَ هِنْدٍ وَمَاتُوا وَأَعْلُوا الْأَشْيَاءَ إِمَامًا الْهَيْبَةَ وَإِمَامًا الرَّبِّ وَمَوْجِي النَّبِيِّ وَعَدُوَّ النَّبِيِّ حَتَّى  
 اللَّهُ وَإِنَّا لَكِنْ مِنْ حُبِّهِ وَرَفَعِي لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ **إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّةٍ مَوْجِي**  
**وَلَا مُشْرِكًا** أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُجْرِبُهُ اللَّهُ بِشُرْكَهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمٍ  
 الْبَاسَانَ يَقُولُ مَا لَمْ يَفْعَلْ وَيَقْعَلُ مَا لَمْ يَكُفِّرْ وَقَالَ النَّبِيُّ مِنْ سَعْرٍ حَسَنًا وَسَائِسَةً سَيِّئًا فَذَلِكَ النَّبِيُّ  
 حَسَا وَمَدَّ كَانَ يَقُولُ حَسَنًا لِي لِيَجْعَلَنَّ فِي مُنَافِقِي حَسَنًا سَمِيًّا وَلَا يَمُنُّونَ بِهِ وَاعْلَمُوا بِأَنَّ أَحْسَنَ  
 الْوَرَعِ فِي دِينِ اللَّهِ وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ **أَطَاْنَا اللَّهُ وَإِنَّا لَكِنْ عَلَى شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَأَذَاهُ حَقِيهِ وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ**  
**بِالْشُّعْرِ فِي سِرِّهِمْ أَرْكَرَ وَعَلَى آيِ طَالٍ كُنْتُ عَلَيْهَا جَلْنَا اللَّهُ وَإِنَّا لَكِنْ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْضَحَكَ بِسَبِّحِ**  
 خِصَالٍ مِنْ جَوَامِعِ الْإِسْلَامِ لِحْسَنِ اللَّهِ وَلَا تَحْسَبَنَّ النَّاسَ مَخْرُجًا مِنَ الْقَوْلِ مَا صَدَّرَ الْعَمَلُ وَلَا تَحْسَبَنَّ فِي  
 وَاحِدٍ بِفَضَائِلٍ مَخْتَلِفِينَ فَيُنَافِضُ أَرْكَرَ وَيَزِيغُ عَنِ الْحَقِّ وَاجِبَ الْإِمَامَةِ رَعِيَّتِكَ طَلِبُ لِيَقْبِكَ وَالْكَرَامَةَ  
 تَكْرَهُ لِيَقْبِكَ وَأَهْلَ بَيْتِكَ وَالزَّيْمَ الْحِجَّةَ عِنْدَ اللَّهِ فَاصْلِحْ أحوَالَ رَعِيَّتِكَ وَخَيْرِ الْعَمَلِ إِلَى الْحَقِّ وَلَا تَحْزَنْ  
 فِي اللَّهِ لَوْمَةَ الْإِيمِ وَأَنْبِغِ لِي سُنَّةً شَارَكَ وَأَجْتَلِ بِنَفْسِكَ أَسْوَأَ لِي حُرَيْبِ الْمَسْلُوبِينَ وَبَعِيدِيهِمْ وَعَلَيْكَ بِالصَّوْمِ وَإِنَّ  
 رَسُولَ اللَّهِ عَكَفَ غَامًا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَعَكَفَ الْعَامَ الْمَسْبُوبَةَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ  
 فَلَمَّا كَانَ الْعَامَ الثَّلَاثِيَّ رَجَعَ وَهَضَى عَيْنَاكَ قِمَامًا وَرَأَى فِي مَنَامِهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِينَ كَأَنَّهُ لَيْسَ فِي مَاءٍ  
 وَطِينٍ فَلَمَّا اسْتَبَقَ رَجَعَ مِنْ لَيْلَتِهِ إِلَى أَرْوَابِهِ وَإِنَّا مِنْ عَصَائِبِهِمْ ثُمَّ إِتْمَامُ مَطَرٍ وَالْبَلَدُ ثَلَاثِينَ وَعِشْرِينَ  
 النَّبِيُّ جِئْنَا بِسَبِّحِ قَوْلِي وَجِئْنَا نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ فَلَمْ يَزَلْ يَسْتَكْفِرُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ  
 حَتَّى لَوْجَهُ اللَّهُ **قَالَ النَّبِيُّ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ صَامَ سِنَةً** أَيَّامًا مِنْ سَوَالِهَا كَمَا تَامَ السَّنَةُ جَعَلَ اللَّهُ

# کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۹۹ خَلَقْنَا وَوَدَّ فَاخَلَّةَ الْمُتَّقِينَ وَوَدَّ الْخَالِصِينَ وَجَمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي دَارِ الرِّضْوَانِ اِنْجَانًا عَلٰى سِرِّ مُتَقَابِلِينَ اِنْشَاءً اِلَلَّهِ

خلاصه این کلمات بغرض اینست که بیاید میفرماید ای مردم صراحتاً استوده بر منیزید و اعمال فرمان کنید چه شمار چند فرمائید و روزی از شما باز پرس کنند و شما در تنگ و بد پای بست کرد و آنچه شید چنانکه خدای فرماید کل نفس بما کسبت بینه و بازگشت شما بسوی خداوند است و بداند که خداوند از کردار شما خواه که چکند خواه بزرگ پرشش خواه که در بر آنچه یادشش و اگر که کفر خواهد فرمود پس اگر که کفر کند حق باست چه راستکارانیم و اگر پاداش فرماید از هم را رحیم است بداند آنچه که بن کار از رحمت خداوند و امرشش و پرکار از یک کند که اهل عبادت و تقدیم توبت و امانت است پس بر شماست بر منیزکاری که خیر دنیا و آخرت را از بهر شما فرمایم کند و از دنیا و آخرت شما را بر خود دارد و بداند ای بندگان خدا چون هر دین من در طلب دنیا و دست عیش عبادت کند رحمت خداوند رحمت در ابد در کند از دودنیای او را ساخته کند و حال آنکه در آخرت نیز در شمار نیکوکارانست و اگر در طلب آخرت بیخ برود و خدا را برترش کند خداوند بر نیکوکاری کنایه از فضیله اعمال و برتر از آنکه حسنه است با حقیت است و روز بر آنکه شمس است از شما گیرند و یکی را بدو بلکه بنهاد و برای نیک عطا فرماید و در عرفات بهشت نامن با دینی بند چون بنده نمون بی طمع دنیا و طلب بهشت خدای عبادت کند خداوند دنیای او را مسمور دارد و او را در آخرت کار و فرماید و وفات او در دنیا و آخرت کفایت کند و آنچه او را در این جهان عطا فرماید پاداش او در آنسوی بحساب نگیرد و بیرون حساب او را ببرد بداند ای بندگان خدای که بندگان نمون بر نیکوکاری مشتی در منافع دنیوی با اهل دنیا شریک و سهم اند و اهل دنیا در منافع اخروی با ایشان شریک نباشند همانا شریک نباشند این دنیا در دنیای ایشان در اکل شرب و لبس حایه و تزویج زمان دیگر چیزها با ایشان شریک کند و فزونی جویند و در آخرت نیز در جوار خدا عزوجل جای گیرند و از لذات ایشان کاسته نشود و دعوات ایشان با اجابت مقرون گردد پس آنکس که خردمند باشد از وصول این تمام خوشتر داری بخند بدین عبادان چون پروردگار خود را بر منیزکار باشد و خوشتر از آن است بانه دارد چنانست که خداوند نیکو تر وجه عبادت کرده اید و بفاسله کم فرماید داشته اید و با بهتر حال سپاس گشته اید و در طریق بندگی با پی اصطفا استوار نموده اید و در راه خداوند بصعب تر کار بجهد فرموده اید اگر چند جز شما در صلوه و صیام از شما زیادت قیام داشته آنچه شما خدایر از منیزکار تر و آل محمد را خاضع تر و خاضع تر باشد فزونی شمار است بدان ای بندگان خدا از منیز که بهر سید و از در رسیدن بر رسید و زاد و راه این راه را بسازید چه ناگاه در میاید با منیز بزرگ با بنیز چیرست که بر نیکو شتاب او ایاز نشود با همه شریست که هرگز روی نمی بیند و چکس نیست که از این جهان بیرون شود و بداند که بسوی بهشت میرود با بدو رخ در میشود و او دشمن خداست با دوست او اگر در دمای بهشت بر روی و کشته شود و راه نموده آید پس نظاره کند بر آنچه خداوند از برای دوستانش جیبا ساخته پس فارغ شود از هر وسبک کرد و از هر شغلی و اگر دشمن خداست دمای جنم بر روی کشته شود و طریق واضح گردد پس گمان شود آنچه را خداوند از هر دین آفریده پس هر آید بهر که و بی دور شود از هر سردری بداند ای بندگان خدا بهکس با از منیز که چاره نیست خند کند از رسیدن هر که چو سیح راه نموده باشد همانا شما شکاران هر که اگر بجای باشد شما را فرود گیرد اگر بگریزید شما در رسد چه ملازمت منیز که با شما اند ساید شما با شما اقرب است و نواصی شما خود دوست پس هر که از او ان بیاید آورد چون بود هر سوسرین شما غلبه جوید زیرا که و اعطی از منیز که بهتر است نشود رسول خدا فرمود و از او ان بیاید هر که آن دم لذت بداند ای بندگان خدا اگر خداوند نیامرزد و در حرم عبد از منیز که کا صعب تر است بر رسیدن ز قبر و شاق قبر و تنگی قبر و ظلمت قبر همانا هر روزی که بید منیم خانه خلک منیم خانه عزبت منیم خانه کرمان و جانوران همانا قبر یا باغی است از باغهای بهشت یا پنوله است از بیوتلهای جنم چه اگر مسلم را بجاک سپه از زمین با او حساب کند

### جلد سیم از کتاب تویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعه

... که مرها و اهل دوست داشتیم که تو بر پشت من کلام زنی اکنون که با تو نزدیک شوم خواهمی است که کار من با تو چگونه بود و در زمان تا  
جان که چشم او کار کند گشاده شود و چون کافر بر اینچنان سپارند زمین با او خطاب کند که لامر شبا و لا اهلاد شمن میباشتم که تو بر  
من کلام زنی اکنون که با تو نزدیک شوم کردار خود را با تو نمود اگر کنم در زمان او را جان فشار کند که اضلاع او بیکدیگر حسید بیا  
شکی میباشتم که خدای جبر داده عذاب قبر است که خداوند اندر قبر بکافران نودون تن از دنیا میسکار که اجساد کافران را تا روز  
بر اینکتر گاه همی گزند چگونه از درگاه که اگر یکی از آنها بر روی زمین برده اند از روی زمین که با همی سر بر زبانه عباد الله که جانهای  
شمار تا تاب توانانی نیست به خدای شهابی نرم و قین است چنانکه عذاب عقاب که از تابنده پس بر پیشتر رحم کند از غدن  
که طاق حمله آن نخواهد داشت پس آن کار بدست کند که خدای دوست دارد و برتر کند آنچه را که گروه میسار و در این دنیا  
بندهگان خدای که آنچه بعد از قبر دیدار کند پس صعب تر است از آنچه در قبر دیده آید روزیست که از هول هبت صغیر بر شود و پیر  
و پیر خویشتر که در روزمان حال حسینهها ساقل کند و مضعه نکار ذاهل که در روزیست شتر آن نیشب فراز را فرود گیر و زمین  
و زمان در فرغ اقد و فریشتگان که از معاصی مصونند در غمات هول فرغ فرود شوند و سار بسعد و جبال اسید و ادا قضی گسره  
دستخوش فرغ و پایمال فساد گردد و سپهر بلند که خلیل پذیرد شکافه شود و روزگار دیگر گزیده آید و کوساران چنان که آنچه شود  
که نمودار سرب کرد پس صورت دیده شود و هر آفریده که در آسمانها و زمینهاست بخویشتر اقد تا چند که خدای خواهد پس  
حال کسی که بکوش چشم و دست پابی فرج و بطن آلوده جرم و جبریت کرد و در خدای عاصی باشد اگر خدایش نامرزد و جرم  
تقریبه داند ای بندهگان خدای از پس این روزگار سخت تر شود و دواهی مظلوم بیدار کند اگر خدای بر با نجات دهد و آن تن فرود  
چشم است که بنگاهش بعد وحدت و سورتش شدید است و عذابش نوبت آید و متفر را با کر زای میهن بفرساید و مردم عطا  
شراب یم میباید و این عذاب بزرگتر استی پذیرد و بچک از ساکنین و روز هرگز غیرد و اریست که رحمت خداوند در آنجا  
راه نکند و استغاثت هیچ آفریده شنیده نشود و ایندای بندهگان خدا با اینهمه رحمت خدا که محیط است تمامت اشیاء درین  
میدارد از بندهگان خویش بیشتر است که با اندازه آسمانها و زمینها پهن است خبریست که از پس شتر دیدار می شود و شهنوشتی که  
بنهایت نیاید و لذت که فانی میگردد و همچنین است که پراکنده نمی شود جماعتی باشند که در جوار خداوند در آیند و غلمان شستی  
در برابر ایشان با طبع قمانی را گنده بقوا که در یاصین استیاده شوند همانا مردی در حضرت سول خدای بعرض ساینده که من اسبهای رهوار اینک  
دوست میدرم آیا اندر بهشت خیل باشد فرمود سو کند بد آنکس که جان من بدست اوست که اندر بهشت خیلها از یاقوت احمر باشد  
که بهشتیان سوار شوند در قستان بهشت بگریزد دیگری بعرض ساینده که مرضوت خوش پسند آید یا در بهشت صوت حسن شنیده  
آید فرمود سو کند بد آنکس که جان من بدست اوست خداوند از هر آنکس که صوت حسن دوست دارد فرمان میکند و حتی اگر کسی از او  
صوتی مستح که پس کوشی بهتر از آن شنیده است مردی دیگر عرض کرد یا رسول الله من شتر را دوست میدرم آیا اندر جنت شتران  
شتران باشند فرمود سو کند بد آنکس که جان من بدست اوست که در بهشت شتران از یاقوت احمر باشد که جواز از زرنج و از زرد  
سند می زرد بیاج بر پشت گسره و از داهل بهشت بر آنها سوار شوند و در خلال اشجار جنت عبور دهند و اندر جنت صورتها  
وزنا نیست که بر مرکب اهل بهشت سوار شوند و اگر کسی از اهل جنت را صورتی بشکفت آید و از خدای بچستمار شود که خداوند آنصورت  
کرد در زمان با بصورت هر آید و اگر صورتی از او بشکفت آید در خدای بخواهد که صبیح او به بصورت باشد هم در زمان با بصورت  
همانا اهل جنت هر روز جمعه زیارت میکنند خداوند جبار و مقررین حضرت کوهی بر بنا بر نورد و جماعتی بر بنا بر یاقوت و جمعی بر بنا بر زرد

### کتاب خوارج از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

و برخی بر مبارک جای دارند و در نور خداوند عزوجل میگردند و خداوند جل جلاله در روی ایشان نکرانست پس ایشانشان را فرود گیرد  
و برایشان نعمت و لذت و مسرور و بخت فرود بار دهد آنکه خدای تعالی آن نداند با این همه رضای خداوند از اینجمله فاضلتر است بدانید  
ای بندگان خدای گرامی این بود که ما نرسیدیم الا بیخض صبری که خداوند بیداد ما را هر آنی شبایستد بود که خوف تا فراوان شود از چیزی  
که طاقت نداریم و بر آن صبر توانیم و اینکه شدت کند شوی با چیزی که مستثنی از آن نتوانیم بودمان ای عباد الله اگر توانید بر پاوت  
کنید خوف خود را از پروردگار خود و این فعل بسکوار است باز در آنچه منتهی طاعت بندگان با دانه خوف ایشان است چنان  
کس در طاعت خداوند فاضلتر است که خوفش از خداوند بیشتر است اکنون ای محمد کران از خوش باش تا چگونگی نماز خویش با پی بری  
زیرا که تو جماعتی را امامی سزاوار است که اعمال نماز تو بگو بدانی و بوقت نماز که آری زیرا که اگر در نماز امام و نماز آنان که اقتدای  
کنند نقصانی باید آید گناه اینجمله بر امام عمل شود و اقتدا کنندگان از زیانی نرسد بدان اینجمله که اعمال اینجمله تا پنج نماز است آنکس که نماز  
فاسد کند اشت فساد دیگر اعمالش از نماز فروست و بدان که وضو شرط تمام صلو است و نصف ایمان است پس نکران باش در نماز  
ظرف تا بوقت او کنی و تقمیل مکن بیرون وقت تا از این فریضه فراغت جوی و واپس میگردی از وقت تا مشغول گردی و دیگر باشی همانا مردی  
بجست رسول آمد و از وقت صلوه پرسش کرد رسول خدای فرمود جبرئیل بر آمد و وقت نماز را بنمود پس پنج نظر را بگذاشت وقتی که  
شمس از زوال برسد و نماز عصر را بگذاشت گاهی که کوه آفتاب بگشت نماز مغرب را بگذاشت گاهی که شمس بپدید گشت و نماز  
عشاء را بگذاشت وقتی که شفق بنیشت و نماز صبح را بگذاشت و هنوز ستارگان بدار بودند همانا رسول خدای بدین گونه نماز  
گذاشت پس اگر توانی بر طریق سنت روی راه روشن بدار دست باز نهی پس رکوع و سجود خویش نکران شود رسول خدای بر کعب  
فرمود سه کرات سبحان بی العظیم و بحمد و چون بر جاست فرمود سماع الله لمن حمد الله لکن الحمد ملاسمو لکن مع ملارضک ملاک  
من شتی و در سجود سه کرات فرمود سبحان بی الاعلی و بحمد سه کرات است سوال میکنم از خداوندی که می بیند و دیده نمیشود که بگرداند ما را و ترا از  
انگس که دوست میدارد او را خداوند او را ز اورا ضعی است با پای شویم شکر او را و ذکر او را و احسن عبادت او را و ادای حق او را  
و بر هر چیز که چستیا کرده است ز برای او در نیای او دین با او اول ما و آخر ما و اینکه بگرداند ما را از جمله پر پیژگانانی که خونی و خونی از ابرایشان  
نیست ثانی اهل مصر چنان باشد که راست آید گفتار شما با کردار شما و اینکه موافقت کند پنهان شما با آشکار شما و مخالفت بخند  
زبانهای شما با دلهای شما خداوند ما را دشوار بر طریق هدایت ما برد و راه راست بردمان ای مردم مصبر بر پیژید از سوره و تائیدیکه  
او بدترین انعام است و جنبش ترین شمن است رسول خدای را خداوند بگرداند ما را و شما را از انگس که دوست دارد او را و ارضی باشد همانا شنیدم  
از رسول خدا که فرمود من بیناکن نیستم را مت خود از انگس که مؤمن است انگس که شکرست چه نومر خداوند بیدین ایمان و محفوظ میدارد و شکر  
بشتر شکر او محمد دل میفرماید لکن تیرسم بر شما از منافقان که دل انا و زبان گوید دارند سخن میگویند و ترکب مسکرمیشوند اول  
خدای فرمود مؤمن کسی است که از حسنات خود مسرور شود و از سیئات خویش محزون گردد و تیر فرمود در مناقب حسن با علی علم در سنت  
و شریعت فراهم نشود بدان ای محمد که فاضلترین فقه و روح دیدین خداوند است خداوند اعانت کند ما را و ترا بر شکر  
خدای ذکر او ادای حق او و عمل بطاعت او پس سنت که در سوره علانیه پر پیژگان را باشی خداوند ما را و ترا از پر پیژگانان بدارد و آن  
ای محمد تیرسل از خدای از مردمان در کار حق چنانک میشود بدان که بهترین عمل است که با عمل راست آید و در امر واحد بد حکم مختلف  
حکومت مکن روی از حق بر متاب و دوست میدارد از بهر رعیت چیزی که از بهر خود دوست داری مگر در میدان چیز را که از بهر خود داری  
بیت خود مگر در میدانی با صلاح حال رعیت میکوش از جهت در راه حق ندیش در کار حق از ظلمت کنانک در او با انگس که با تو گوا

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقلیم سبعة

که در جواد اهل دوست داشتیم که تو بر پشت من کام زنی اکنون که با تو نزدیک شوم خواهی است که کار من با تو چگونه بود و در زمان ما  
 جانی که چشم او کار کند گشاده شود و چون کافر بر اینجا که سپارند زمین با او خطاب کند که لام جواد الا اهل دشمن میباشتم که تو بر پشت  
 من کام زنی اکنون که با تو نزدیک شوم که در خود را با تو نمودار کنم و در زمان در چنان قشار کند که اضلاع او بیکدیگر چسبند  
 شکی معیشت که خدای خرداده عذاب قبر است که خداوند اندر قبر بر کافران نود و نه تن از دنیا میکار که اجساد کافران را روز  
 برانگیز گاه می کنند چگونه در آن که اگر یکی از آنها بر روی زمین برود ابد از روی زمین که با هر سر بر زنده بماند عباد الله که جانهای  
 شما را تاب تو انانی نیست بدینهای شهابی نرم و در قین است چنانکه عذاب عقاب است که از بتا بند برین خویشتر بر هم کیند از عذاب  
 که طاقت حمل آن نخواهد داشت پس آن کار بدست کیند که خدای دوست دارد و برتر کنونی آنچه را که گروه می شمارد و بداند  
 بنده کان خدای که آنچه بعد از قبر دیدار کند بسی صعب تر است از آنچه در قبر دیده اید روزیست که از هول هبت صغیر سر شود و پیر  
 و پیر خویشتر که در روز زمان حال حسینهها سابقا کند و مرضه نکند از اهل که در روز یک شتر آن نیشب فراز از فر و کیر و درین  
 و زمان در فرغ اقد و در شتکان که از ماصی معصومند و غرات هول فرغ فرود شوند و سایر سده و جبال آسید و ادا صی کسره  
 دستخوش فرغ و پایمال فساد کرد و سپهر بلند که خلل نپذیرد شکافه شود و روز کار و دیگر که آید و کوهساران چنان که از خسته  
 که نمودار مراب کرد پس صورت زیمده شود و هر آفریده که در آسمانها در میناست بخویشتر اقد تا چند که خدای خواهد پس  
 حال کسی که بکوشد چشم و دست و پای فرج و بطن آلوده جرم و جبریت کرد و در خدای عاصی باشد اگر خدایش نیامزد و رحم  
 نماید بداند ای بنده کان خدای از پس این روز کار سخت تر شود و او ای مظلوم دیدار کند اگر خدای بر آن بخشاید و آن آتش خور  
 چشم است که بگامش بعید و حدت و سورتش شد است و عذابش نبود آید و متفر را با کر زامی این بفرساید و مردم عطا  
 شراب میم پیاید و این عذاب عذاب بر کزستی نپذیرد و بچک از ساکنین و زخ هرگز نمیرد و اریست که رحمت خداوند در اینجا  
 راه نکند و استغاثت هیچ آفریده شنیده نشود بداند ای بنده کان خدا با این همه رحمت خدا که محیط است تمامت شایر دین  
 نمیدارد از بنده کان خویش بستی که با اندازه آسمانها در مینا پناه است خیر است که از پل شتر دیدار می شود و نه نیست که  
 بنهایت میناید و لذت که فانی میگرد و مجسمی است که پراکنده نمی شود جماعتی باشند که در جوار خداوند آید و غلمان شتی  
 در برابر ایشان با طبعمانی را کند و بگو که در یاصین آسوده شوند همانا مردمی حضرت سول خدای بعضی ساند که من اسبهای رهوار اند  
 دوست میدرم آیا اندر بهشت خیل باشد فرمود سو کند بد آنکس که جان من بدست اوست که اندر بهشت خیلما از با قوت احمر باشد  
 که بهشتیان سوار شوند در قستان بهشت بیکدیگر می برضی ساند که مرصوت خوش پسند آید آباد بهشت صوت حسینند  
 آید فرمود سو کند بد آنکس که جان من بدست است خداوند از بد آنکس که صوت حسین دست دارد و زمان میکند و حتی و آکه میسوزاند  
 صوتی مشیح که پس کوشی بهتر از آن نشنیده است مردمی که عرض کرد و یا رسول الله من شتر را دوست میدرم آیا اندر جنت شتران  
 شتران باشند فرمود سو کند بد آنکس که جان من بدست اوست که در بهشت شتران از با قوت احمر باشد که جواز از سر سرج دارند و پیر  
 هستند می زید بیاج بر پشت کسره دارند و اهل بهشت بر آنها سوار شوند در خلال اشجار جنت عبور دهند و اندر جنت صورت  
 و زمان نیست که بر مرکب اهل بهشت سوار شوند و اگر یکی از اهل جنت با صوتی شکفت آید و از خدای بجهت سار شود که خداوند آنصورت  
 کرد و در زمان بد صورت هر آید و اگر صورتی از او شکفت آید و از خدای بخواهد که صبیح او بد صورت باشد هم در زمان بد صورتی  
 همانا اهل جنت هر روز حبه زیارت میکنند خداوند جبار را و مقررین حضرت کروی بر بنا بر نور و جماعتی بر بنا بر با قوت و جمعی بر بنا بر

### کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و برخی بر مبارک جای دارند و در نور خداوند عزوجل میگردند و خداوند جل جلاله در روی ایشان نگرانست پس ایشا زافرو گیرد  
و برایشان نعمت و لذت و مسرور و بخت فرودبارد چند آنکه خدای متعال آن نداند با این همه رضای خداوند از اینجمله فاضلتر است بدانید  
ای بندگان خدای گزین این بود که ما ترسیدیم الای بعضی خبری که خداوند بیداد ما را هر آنی شبایسته بود که خوف ما فرودان شود از خبری  
که طاقت نداریم و بر آن صبر نتوانیم و اینکه شدت کند شون ما بخبری که مستغنی از آن توانیم بودمان ای عباد الله اگر توانید بزبات  
کنید خوف خود را از پروردگار خود و این فعل سگوار دست باز دارید چه بنده مطاعت بندگان باز از خوف ایشان است چه آن  
کس در طاعت خداوند فاضلتر است که خوفش از خداوند بیشتر است اکنون ای محمد کران نماز خوش باش تا چگونه نماز خوش سپاری بری  
زیرا که توجاعتی را امامی سزاوار است که اعمال نماز نیکو بدانی و بوقت نماز که آری زیرا که اگر در نماز امام و نماز آنان که اقدابوی  
کنند نقصانی باید آید گناه اینجمله بر امام عمل شود و اقداب کند کار از ابانی زسد بدان اینجمله که اعمال اینجمله تابع نماز است آنکس که نماز  
فاسد گذشت فساد دیگر اعمالش از نماز فرودست بدان که وضو شرط تمام صلوات و نصف ایمان است پس نگران باش در نماز  
ظرف تا بوقت ادا کنی و تجمل مکن بیرون وقت تا از این فریضه فراغت جوی و واپس سفین از وقت تا مشغول گردی دیگر باشی همانا مردی  
بحضرت سؤل آمد و از وقت صلوته پرسش کرد رسول خدای فرمود جبرئیل بر آمد و وقت نماز را بنمود پس نماز ظهر را بگذاشت وقتی که  
شمس از زوال برسد و نماز عصر را بگذاشت گاهی که کوفه آفتاب بگشت نماز مغرب را بگذاشت گاهی که شمس ناپدید گشت و نماز  
عشاء را بگذاشت وقتی که شفق بگشت و نماز صبح را بگذاشت و هنوز ستارگان در آرزو بودند همانا رسول خدای بدین گونه نماز  
گذاشت پس اگر توانی بر طریق سنت رومی راه روشن دست باز ندی پس رکوع و سجود خوش نگران شود رسول خدای بر کعب  
فرمود سه کثرت سبحان بی العظیم و بحمده و چون بر جاست فرمود سبحان الله من حمد الله من لکن الحمد ملا سواکنت ملا ارضاک و ملا  
من شتی و در سجود سه کثرت فرمود سبحان بی الاعلی و بحمده سؤل سکنم از خداوند می بیند و دیده نمیشود که بگرداند ما را و تو را از  
انگس که دوست میدارد او را خداوند و از او را رضی است تا پای شویم شکر او را و ذکر او را و حسن عبادت او را و ادای حق او را  
و بر هر چیز که هستی ما کرده است از برای ما در نیای ما و دین ما و اول ما و آخر ما و اینکه بگرداند ما را از جمله بر چیز کارانی که خوبی و خصلی از ایشان  
نیست آن ای اهل مصر چنان باشید که راست آید گفتار شما با کردار شما و اینکه موافقت کند پنهان شما با آشکار شما و مخالفت نکند  
زبانهای شما با دلهای شما خداوند ما را و شما را بر طریق هدایت مبرور و راه راست بردمان ای مردم صبر بر چیزید از مسویر و بدینیکه  
او بدترین نام است و جنبش ترین شمن است سؤل خدا را خداوند بگرداند ما را و شما را از آنکس که دوست دارد او را رضی باشد همانا شنیدم  
از رسول خدا که فرمود من چنان نیستم راست خود از آنکس که نومنان است آنکس که شکرست چه نومنا خداوند بیدمان با آن محفوظ میدارد و شکر  
بشتر شکر او محمد دل میفرماید لکن هر سیم بر شما از منافقان که دل نما و زبان گوید دارند سخن میگویند و ترکب مسکر میشوند و دل  
خدای فرمود نومن کسی است که از حسنات خود مسرور شود و از سیئات خوش مخزون گردد و نیز فرمود در مناقب حسنیای علم در سنت  
و شریعت فراهم نشود بدان ای محمد که فاضلترین فقه و رب در دین خدا طاعت خداوند است خداوند اعانت کند ما را و ترا بر شکر  
خدای ذکر او و ادای حق او و عمل بطاعت او پس شکر که در ستر و علانیه پر میر کار باشی خداوند ما را و ترا از پر میر کاران بر آید مان  
ای محمد ترس از خدای از مردمان در کار حق چنانک شود بدان که بهترین فعل آنست که با عمل راست آید و در امر واحد بد حکم مختلف  
حکومت مکن روی از حق بر متاب و دوست میدارد از بهر عیت چیزی که از بهر خود دوست داری مگر و میدارد چیز را که از بهر خود  
بیت خود کرده میداری با صلاح حال رعیت میگویم از جهت در راه حق خندیش در کار حق از علامت کنانک در او با آنکس که با تو کار

### جله سیم از کتاب و نیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

۵۰۲ بشوری کند طریق بصیحت فرو کند اردو کردار خویش را سوه مسلمانان فرمای و برست که روزه بداری همانا رسول خدای در سال دهم  
 اول رمضان اندر مسجد عتکاف میفرمود و در سال ثانی در عشر ثانی متکلف شد و در سال سیم چون از ابدای عشر سیم رجوع با عتکاف فرمود  
 در خواب بیدار کرد که لیل القدر در عشر و آخر است حضرتش کانه بر آب کل سجده میکند چون از خواب بیدار شد با جماعتی از  
 اصحاب آنک سزای خویش فرمود در شب سیم سیم رمضان سجای مترکم گشت بارانی بارید و چون صبحگاه حضرتش نماز با برادر  
 بگذاشت روی مبارکش با آب کل آلوده گشت و از آن پس بر سال در شهر رمضان در عشر و آخر عتکاف میفرمود تا کابلی بسره می بگردید  
 و هم رسول خدای فرمود که هر کس در شهر رمضان روزه بدارد و شش از شوال را صایم باشد چنان است که در تمام سال روزه گرفته است  
 خداوند دوستی ما و محبت ما را چنان بدارد که دوستی متعین و محبت مخلصین است و میان شما و دار رضوان در حق پر کند کنی بکنند  
 انشا الله چون این کتاب بمحمد بن ابی بکر آوردند در نزد خویش می داشت بدان کار میکرد در خبر است که بعد از شهادت محمد بن ابی بکر  
 چنانکه عنقریب شرح میروید این بست عمرو بن العاص افتاد و او نزدیک موی فرستاد موی در او نیکو است و شکسته میگفت و این  
 عقبه گفت چند این مکتوب بشکستی نظاره خواهی کرد و فرمان کنی در آتش بسوزاند موی گفت چنین سخن مکن این بیست که تو میفرم  
 و لیکه گفت آنست که مردمان بدانند که تو از علی ابوطالب اخذ احادیث میکنی و ساگر فرمان اولی موی گفت و بگفت مرا فرمان کنی که علی  
 بدین شکر می بسوزانم سو که با خدای که علمی چنین جامع و حکمی چنین جاوی نشنیده ام و لیکه گفت که تو با علم و حکمت علی و قضای  
 عقیدتی چنین استوار داری از بهر چه با او کار زاری میکنی گفت که نه این بود که علی عثمان را بگشت مرکز با او قتال نکرد پس ساغی موی  
 ساکت شد آنگاه سر برداشت و گفت واجب میکند که مردمان را با یکا نامم که این احادیث از علی جاریسه بلکه میگویم این مکتوب بگفت  
 که در نزد پرسش محمد بود و نیک ببارسیده و از آن بهره ستویم گرفت و این مکتوب در خزین نبی بسته بود تا نوبت خلافت بعد از  
 عبدالعزیز رسید وی اشکار ساخت این مکتوب علی علیه السلام است یا بحدی چون علی علیه السلام بدانت این مکتوب است موی  
 افتاد سخت مخزون گشت و بدین شعر مثل حبت

لَعْدَ عَوْرَتِ عَثْرَةٍ لَا أَعْنِدُ  
 مَوْفَ أَكْبَسَ بَعْدَهَا وَأَسْمِي  
 وَأَجْمَعُ الْأَقْرَابَ الشَّيْثَ الْمُنْتَشِرَ

مشاوره موی با اصحابی در فتح مصر و دفع محمد بن ابی بکر در سال سی و هشتم هجری

مشاوره  
 موی در فتح  
 مصر

چون امیر المومنین علی علیه السلام از صفین بکوفه مراجعت فرمود و قصه حکمین نهایت شد و مردم شام با موی بخلاف سلام دادند و  
 از جانب علی علیه السلام تحمی امینی حاصل کرد و یکبار در فتح مصر بست عمرو بن العاص و حبیب بن مسلمه و بسر بن ابی طایه و ضحاک بن  
 قیس و عبد الرحمن بن خالد و شریح بن السهم و ابوالاحور السهمی حمزه بن مالک و دیگر قواد و سپاه و زرکان درگاه را حاضر ساخت و با ایشان  
 فتح مصر سخن بشوری کرد و عمرو بن العاص که از نخستین خنثی در این ابوعده ایالت مصر فرود آمد بود فرصت بست کرد و فرس طلب طبع بخت  
 و چند که توانست شد به عزم موی و تخریب خاطر او سخنانی پذیر گفت و همانان جمله رای عمرو عاص را بصلوب شمرند و سخن با او یکی کردند  
 پس موی بدل قوی کرد و با مسلم بن مخلد انصاری و موی بن خدیج الکندی دیگر شیعیان عثمان که در غربت با جانی داشتند و خاتمه غلبی  
 علیه السلام ختم بودند مکتوب کرد و ایشان را بنحو خواهی عثمان دعوت نمود و ایشان را با عانت خویش مطهر خاطر ساخت و از آن سوی چون نگاه  
 میشد کم از ایالت محمد بن ابی بکر در مصر منقضی شد و عثمان خنثی را در بلاد و صاص مصر فرمانروا ساخت رسولی بجزرتا کبیل داشت و موی بن  
 خدیج و شیعیان عثمان را مکتوب کرد که بی توانی تبریکت ما کوچ در مید و طاعت و متابعت ما بسبت خویش استوار کنید و اگر نه از غربت با او





### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سب

۴۰۴ علم و جور سر برده حشمت بر سر نو من قاجر و میقم و مسافر افراخته کرد پس بیخ معروفی آماده نکشت و هیچ منگری باز ایستاد نشد  
 ابن ابی الحدید در شرح این مکتوب می نویسد که علی علیه السلام در این کلمات شهادت قاطعه تصریح فرموده که عثمان عیسان کرد و تیار  
 بنکر نمود و قتل او واجب افتاد زیرا که مردم مصر بر او غضب کردند و از مصر مدینه شدند و او را احصار دادند و مقول ساختند و قتی که یزید  
 اهل مصر در راه خدا غضب کردند کثوف می افتد که عثمان را واجب العقل دانسته اکنون با سر تر جانی باز کردیم میفرماید بنده از بندگان خلیفه  
 بسوی شما کیسل داشتم که هنگام خوف و دهشت خواب بر بزم خویشین حرام داند و گاه بیم و هراس از دشمنان می برتابد و بر زبان قیام  
 از زبان ما سخت تر است و او اشتر نخعی مالک بن الحارث از قبیله مذحج است پس فراوان او را کوشش دارید و امر او را چون سخن سخن کند  
 مصلیح و مضاعف باشد زیرا که مالک شمشیری از شمشیرهای خد است شمشیر که تیرانی او کندی پذیرد و در بریدن دریدن مفرطی نکند  
 پس اگر فرمان کند که آنکس جهاد کند توانی مجتهد و اگر بفرماید که ساکن دار باشد بروی نگار کنید زیرا که او جز غیرمان من قدمی فریب  
 نکند و بهمانا من و در از بزرگوار خویشین اختیار کردم تا شمار یاری کند و دشمنان شمار اذیع دهد و السلام و هم این نامه را امیرالمؤمنین  
 بابل مصر کا شت اشتر نخعی سپرد **اَقْبَعْدُ فَاِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَمَقْتَبِنَا عَلَي الْمُرْتَلِينَ فَلَمَّا**

مکتوب  
 امیرالمؤمنین علیه السلام  
 حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام  
 امیرالمؤمنین علیه السلام

مَقْتَبِنَا زَعِ الْمُرْتَلُونَ الْاَظْرَمِنْ بَعْدِهِ فَوَاللهِ مَا كَانَ يَلْمَعُ رَوْحِي لَا يَحْطُرُ بِنَا لِيَنَّ الْعَرَبُ تَرْجِعُ هَذَا الْاَرْضَ بَعْدِي  
 عَنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا اَتَانَهُمْ مَحْوَةٌ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَا عَنِّي اِلَّا اِنْتِبَالُ النَّاسِ عَلَي فُلَانٍ بِمَا بَعُوهُ فَاَسْكُتُ بَيْنَهُ  
 حَتَّى تَأْتِي رَايَةَ النَّاسِ فَذَرَجَتْ عَنِ الْاِسْلَامِ مَدْعُونَ اِلَيَّ حَتَّى دِينِ مُحَمَّدٍ فَخَشِبْتَانِ لَمْ اَنْصُرِ الْاِسْلَامَ وَاَهْلَهُ  
 اَنْ اَرْتَفِعُ بِرُؤْيَا اَوْ هَذَا مَا لَكُنْ الْمَذْمُومَةَ عَلَيَّ اَعْظَمُ مِنْ قَوْلِكَ وَلَا يَكْفِيكَ اَللّٰهُ اِنَّمَا هِيَ مَنَاعُ اِنَامٍ فَلَا تَلْ تَزُولُ مِنْهَا  
 مَا تَلْ تَزُولُ الشَّرَابُ وَكَأَنَّ مَشْعُ الْعَنَابِ فَتَحْتَفِ فِي ذَلِكَ الْاَحْذَابِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَوَقَّوْ وَاطْمَانَ الْقَلْبُ  
 وَتَقْتَنَهُ مِغْفَرًا يَدُ خَدَا وَنَحْمَدُ اِبْرَسَالَتِ مَبُوتِ اَشْتَامِ دَمَا زَا اِزْبِرْمَانِي بِمِ دِهْدِ وَرَبْرْمِي اِنْ لَوَاهِ وَكَبْجَانِ بَشْدَا كَاهِ كِهْ سَبْرِي كِهْ  
 تَحْوِيلِ اَدْمِ سَلْمَانِ بَعْدِ رُؤْيِ دَرْمِ خِلَافَتِ مَنَارَعَتِ اَفْخَذُ مَسُوكُنْدُ بَا خَدَايِ مَخَاطِرْمِنْ رَا هُ كِهْ دَكْ قِبَالِ عَرَبِ بَعْدِ اَز رُؤْيِ خَدَا اَهْلِ بَيْتِ  
 اَوْرَا اَز اَمْرِ خِلَافَتِ مَوْعِ دِهْمْدِ اَيْنِ مَنَصِبِ كِهْ خَاصِ مَنِ بُو دَا زَمِنْ كِهْ رَا تَنْدِ وَا مِ رَا سِمْ نَدَا دَر عَضْبِ حَقِ مَنِ كِهْ اَقْحَامِ مَرْدَمِ بَرَفْلَانِ بَيْتِ  
 اِيْشَانِ بَا اَوْبَانِ اَبِي اَحْمَدِ كِهْ كُوِيْدِ فُلَانِ مَرْمُودِ وَا بُو كِهْ رَا خُو اَسْتَمِ اَيْنِ كَلْمِ اَوْرِ مَعَامِ تَحْقِيْرِ وَتَحْقِيْفِ دِهْمْدِ كِهْ كَسِيْ نِيدِ وَا زَا مِ اَوْرِ اَعْرَاضِ كِتَابِ جَانِ  
 مِ اَلْمَدِينِ مِشُورِ كِهْ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَز مَنِ مَكْتُوبِ بِيخِ اَسْتِ مَرْدَمِ مَصْرَ اِيْا كَا بَا نَدَكِ اَبُو كِهْ عَضْبِ حَقِ اَوْرِ دِ خِلَافَتِ اَوْتِرِ مَبَاطِلِ لَوْ بَا بَعْدِ اَبُو  
 مِغْفَرًا يَدِ كِهْ بَعْدِ زَبِيْعَتِ مَرْدَمِ بَا اَبُو كِهْ مَنِ دَسْتِ بَا زِدِ اَشْتَمِ وَا بُو اَبِيْعَتِ كِهْ دَمِ كَا كِهْ كِهْ مَرْدَمِ مَرْدِ شَدْنِ وَا زَا سَلَامِ سِرِّ رَا فَشْدِ وَا كِهْ دِهْ  
 دَعْوِيْ نِمْيِرِيْ كِهْ رُو دَا بِنَوْقِ كِهْ رَسِيْمِ كِهْ اَكْرَا سَلَامِ رَا نَصْرَتِ نَحْمِ دِيْنِ سَلَامِ مَوْعُ مَنِيْ كِهْ رُو دَا اَيْنِ مِصِيْبَتِ بَرْمَنِ مِصِيْبَتِ اَز عَضْبِ حَقِ مَنِ  
 چِه دَسْتِ مَعْوَفَتِ رُو دِيْ چِنْدِيْشِ فَيْتِ وَا غَفْرِيْ نَبِيْلِ مِشُودِ چَا كِهْ سَرْتِ نَبِيْلِ مِشُودِ وَا سَحَابِ كَفَا فِهْ مِ كِهْ دَسْتِ مَنِ مَنَصْرَتِ مَنِ بَر خُو اَسْتَمِ  
 تَا بَا طَلِ نَبِيْلِ شَدِ وِ دِيْنِ اَسْتَقْرَا يَافِ دَسْتِ كَعَا رَا زَا كَا رَا بَارِ سِتَا وَا عَلِيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز اَيْنِ كَلِمَاتِ كَاتِمِ پَانِخِ مِ كُوِيْدِ اَكْسِرِ اَكِهْ كِهْ بُو اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ  
 اِكِهْ رُو خِلَافَتِ اَبُو كِهْ وَا مَبَاطِلِ مِيْدِيْسْتِيْ حِرَا اِيْشَا زَا نَصْرَتِ مِ كِهْ رُو دِيْ چِه مِشُورِ قَتِ مَبُوتِ تَوَا كِهْ مِ كِهْ رُو دُو تَوْ شِعِيَانِ خَاصِ خُو اَسْتَمِ  
 مَانْدِ سَلْمَانِ وَا مَقْدَادِ وَا جَرَا اِيْشَا زَا وَا مِجَانِ اَز مَنِ مَاشْمُ رَا بَا لَشْكِرِ اِيْشَانِ بِيْجَنَكِ رُو دِ وَا اِيْرَانِ مِغْرَسْتَا دِيْ مِشْرِيْ كِهْ دَر كِتَابِ خَلْفَا رُو دِ كِهْ  
 دَر جَوَابِ مِغْفَرًا يَدِ خِلَافَتِ اِيْشَانِ بَرِ بَا طَلِ لَوْ دُو مَنِ اَز بِلِ كِهْ دِيْنِ سَلَامِ كِهْ جَا رَهْ اَز مِ اِنِ نَرُو دُو مَرْدَمِ طَرِيْقِ تَبِيْ كِهْ سِيْ كِهْ نِزَا اَجْرَمِ اِيْشَا زَا نَصْرَتِ  
 كِهْ رُو دِ كِهْ كِتَابِ عَمْدَانِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز بَرَايِ اَشْتَرِ نَخَعِيْ مِ كَامِيْ كِهْ اَوْرَا مَامُورِ بَا يَالَتِ مَرْفُودِ دَلِ اَشْتَمِ مِجَرِ  
 وَا حَضْرَتِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَشُوفِ لَوْ كِهْ اَشْتَرِ نَخَعِيْ حُكُومَتِ مَصْرِ خُو اَهْ كِهْ رُو دِ اَيْنِ مَكْتُوبِ مَبَا كِرَا اَز بَر اَنْ زُو شْتِ كِهْ مَسْلَمَانِ تَا قِيَامَتِ اَيْنِ شَدِ

عبدالله  
 امیرالمؤمنین علیه السلام  
 امیرالمؤمنین علیه السلام

### کتاب خراج از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

و حکمت را بکار بندند و مرسلاطین چهار در هر امارت و ایالت قانون بدست باشد که بدان قانون وضع زکوة و خراج بشود و هیچ ظلم  
 ستم را آماج نکرود اکنون من بنده آن مکتوب مبارک تحت تخت نبوسم و ترجمانی میکنم تا عارف عامی با اندازه فهم خویش بهره کثیر  
 بپیم الله الرحمن الرحیم هذا ما آتیه عبد الله علی بن ابی طالب مؤمنین مالک بن خاریث الاشرقی محمد بن ابی جعفر  
 و لا مضر جیابها و جها و عدوها و انسلاخ أهلها و عمارة بلادها امره بقوله الله و ایشار طاعنه  
 قاتلای ما امری فی کتاب من قرأه و سنیه الی لا یبعد احد الا یبایعها و لا یسفی الامع مجودها و اضا  
 و ان ینصر الله سبحانه ینصره و قلبه و لسانه فانما قد نکمل ینصر من نصره و اخر از من اعزّه و امره ان یکبر من ان  
 عند الشهوات و یترعها عند الجباب فان النفس امارة بالثوه الا ما یریم الله ثم اعلم ما مالک اذ قد وجهتک  
 الی بلاد قد جرت ذول ملک من عدل و جور و ان الناس ینظرون فی امورك فی مثل ما کنت تنظر فیهم من امور  
 الولاة فذلک و یقولون فیک ما کنت تقول فیهم و انما ینسدل علی الصالحین بما یخبر به الله لهم علی لسن  
 عبادیه قلب کن أحب الذخائر الیک ذخیره العمل الصالح فاملک هو الک و شیخ یسعیک بما لا یجیل لک فان  
 التسخیر بالنفس الانصاف فیها ایما احدث و کثرت یفر ما یدین عید است از امیر المومنین علی علیه السلام که بدان امر سفر ما  
 بن عمارت اشترخی را کابی که اور ایالت و امارت محروم و اخراج امکت را فراموش کند و بادشمانان من زرد جا دیرون شود و مردم  
 محکم بصلاخ آرد و بلاد و امصار آن را ضری رعارت فرماید و امور ساخت و در که از حد یکم کند و بر میره کاری من سازد و طاعت اور از بر  
 کاره اختیار کند و بد آنچه در کتاب که از فرایض سنن فرمان کرده گردن بند نماید بچکر دولت سعادت نبرد جز اینکه طریقه حسن  
 و سنن سپرد و بچکر شقی و بد بخت نشود جز اینکه فرایض سنن با ضایع و فرد که ارد و انکار کند و دیگر زبان کرد اورا که نصرت کند و  
 خدایا بست و دل از زبان خداوند بزرگ اسمی ضامن است نصرت آنکس را که دین او نصرت کند و ضامنست عتبت آنکس را که دوستان  
 او بچند دارد و دیگر فرمان کرد اورا که نفس شیر آدم کند و اورا از اتمام در بود و بسنن پس آنچه نفس انسانی بکارهای نویسیه فرمان  
 فرمان بود و جز طریق شورت و غضب نبرد الا که رحمت خداوند شامل حال بنده مستمند کرد و ان ای ملک دانسته باش که من ترا بسواد  
 روان اشتر که مردم آن بلاد قبل از تو حوادث کونا کون یده اند و در تحت فرمان سلاطین عمل و جور آمده اند و مورد مجرب شده اند ما  
 در کارهای تو بد انسان مکران میشوند که تو در کارهای دیگر ولات بکران میشدی از حق تو چنان سخن بکنند که تو در حق دیگران سخن بکردی ان ملک  
 دانسته باش که مرد صالح آنکس است که خداوند با نمانی مردم را در مجالس انضام افحال و کساد دارد و چنان نیست که مرد را  
 از تو سخن بخر کنند پس باید که بهترین تمایز بجهت های تو عمل صالح باشد پس بر بوی خویش مانر و باش و نصرت خویش را بر آنچه رویت  
 کار و امضای و نفس را از آنچه دوست دارد یا کرده شمار داد بد و بگو مید و نامستوده نیروی جواز کند ایم از این عهد نامست  
 میفرماید و اشیر قلبک الرحمة للرحمة و الحجة لهم و اللطف بهم و لا تكون علیهم سبعا ضلوا انکم اکلهم فانهم  
 صنفان اما اخ للنی الدین و ایشا نظیرک فی الخلق یفرط مناهم الزلل و تعرض لهم العیال و توفی علی ابدانهم فی  
 التمد و الخلفا فاعظیم من عفوک و صغیرک مثل الذم فحبت ان یعطیک الله من عفوہ و صفیہ فانک توفاهم و الی  
 الا امر علیک قوفک و الله قوف من و لا ک و قد استکفناک امرهم و ابتلاک بهم و لا ننصیب بفسک لرب الله فان  
 لا یدن ملک و ینمیہ و لا یحقک عن عفوہ و رحمتیه و لا یدن من عفوہ و لا یحقک عن عفوہ و لا یحقک عن عفوہ و لا یحقک عن عفوہ  
 عنها مندوحة و لا تقول انی مؤمن امر فاطع فان ذلك و غایر علیک منک الذین و تقرب من غیر و اذا

این کتاب در کتابخانه  
 حضرت امام علی علیه السلام  
 در کتابخانه جامع  
 مسجد جامع اصفهان  
 در کتابخانه  
 مسجد جامع اصفهان  
 در کتابخانه  
 مسجد جامع اصفهان

در کتابخانه  
 حضرت امام علی علیه السلام  
 در کتابخانه جامع  
 مسجد جامع اصفهان  
 در کتابخانه  
 مسجد جامع اصفهان  
 در کتابخانه  
 مسجد جامع اصفهان





### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سیمه

کس که با اشتراک بار بوده و در ندای عاصی شده روایت که صاحب تنز و کرد و در شمار خاصان باشد چه ایشان خوی ستمکاران  
 گرفته اند و اعانت ظلم و ستم کرده اند پس تبع باید از برای وزارت نیکوتر خلقی بدست کنی که با حصافت عقل و اصابت رای و فطرت  
 امر باشد و دشمن از عیبان و طغیان بری باشد و اهل ظلم و عصبانیت از اعانت کرده باشد اینگونه مردم بر تو حمل قید از ذوات تو نکند  
 و هر بانی آغازند و با بیکارگان کمتر الفت گیرند و نیز هر تو با مردم بیکارگان کمتر الفت گیرند و از اسرار تو با مردم بیکارگان خبر نماند  
 نه پند پس تخمین مردم را از بهر وزارت اختیار کنی در شمار خاصکان بدو در خلوت خویش جای ده و هر یک گویند تر و فاضلت  
 باشند در سخن حق و تو ایاری نمیدد چیزی که خداوند از بهر دوستیاش کرده میدد و قربت او را در نزد خود اقرب کن از دیگر کسان  
 گرفته تر میدارم از این عهد نامه است که میفرماید **وَالصِّدْقُ بِالْأَهْلِ الْوَدْعُ وَالصِّدْقُ عَلَى أَنْ لَا يَطْرُقَكَ وَلَا**  
**يُحْتَوَى بِبِاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأَطْرَافِ تُغْدِقُ الْقَهْوَةَ وَتُدْبِقُ مِنَ الْغَرَّةِ وَلَا تَكُونَنَّ الْخُسَيْنُ وَالْمَشِي وَعِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ**  
**سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْأَخْسَائِجِ الْأَخْسَائِجِ وَالْأَهْلِ الْأَهْلِ الْأَهْلِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ**  
**مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ مِيفْرًا مِيفْرًا بِأَسَابِغِ رَسْمِ الْوَدْعِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ وَالْأَهْلِ**  
 جمیل و در جای گزافه شاد خاطر نازند و آن نهر که کرده باشی بر تو بنده چه بسیاری شاد گشتند که موجب کبر و نخوت کرد و در  
 مردم را دستخوش کبر و عجب و پایی ست از جندی و خود پسند سازد و نیز باید که مردم نیکوکار را از بد کردار باز دانی و ایشان را یک  
 سخمه و سنجیده نفرمانی چنان حضرت استوده رعیت اهل حساس از احسان بگرداند و عادت مردم بکار را بگرداند و استوار دارد  
 پس هر که بجای خود شناس کرد در استوده را کینفر کن و مردم محسن را پادشاهش فرمای هم از این عهد نامه است که فرماید **وَاعْلَمْ أَنَّ**  
**لَيْسَ شَيْءٌ يَأْتِي الْحَسَنَ ظَنُّهُ وَالْبِرَّ عَيْبُهُ مِنْ إِخْسَائِهِ إِلَهُكُمْ وَتَخْتَفِيهِ الْمَوَانِي عَمَّا تَمُورُ لِيَسْتَكْرَاهِي أَيْتَهُمْ**  
**عَلَى لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ قَلْبٌ كُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْ يَجْمَعُ لَكَ بِهِ حَسَنُ الظَّنِّ بِرِعَّتِكَ فَإِنَّ حَسَنَ الظَّنِّ يَنْقَطِعُ**  
**عَنْكَ نَصْبًا طَوِيلًا وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ حَسَنَ ظَنُّكَ عِنْدَهُ وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمْ يَسَاءَ**  
**بِلَاذَلِكَ عِنْدَهُ وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَلَاحِ الْعَمَلِ بِمَا صُدُّوا هَذِهِ الْأُمَّةُ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَتْ عَلَيْهَا**  
**الرَّحْمَةُ وَالْأَمْرُ سُنَّةٌ تَضْرِبُ فِيهِ مِنْ مَضْرِبَاتِكَ الشَّرِّ فَتَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَاءَ الظَّنُّ عَلَيْكَ فَا**  
**نَقَضَتْ مِنْهَا وَأَكْثَرُ مَذَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَمُتَأَمِّنَةُ الْحُكْمَاءِ فِي تَثْبِيْتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِإِلَادِكَ وَإِنَا فَا تَهْتَفِئًا**  
 به الناس و فلک خلاصه معنی نیست که میفرماید هیچ احسانی از والی بر عیت بزرگتر از حسن ظن او نیست بر عیت نیست چه حسن  
 والی مشت بر عیت را بسک سازد و نیز کرامت خاطر والی با پر دازد و ضمیر جانین را پاک و صافی دارد پس نیست که هیچ کاری  
 کنی که صاحب حسن ظن باشی چه سو ظن ترا بخالات و در روز رحمت کند و هیچ فراید حسن ظن هیچ در از از تو بر کبر و خاطمه کس که بجز این  
 سنجیده شود و نیز از کس که کان تو در حق او نیکو باید کسی است که بر محک آن زایش تو پیش کند و در روز تو کس که کان تو در حق  
 آلوده باید کسی است که از که از آزمون تو آلوده بیرون آید لاجرم این سنت استوده را دست مانده زیرا که بزرگان این امت کار نیکوند  
 کرده اند و سبب تالیف قلوب و الفت جماعت شده اند و کار عیت را با صلاح آورده اند پس کاری بدست کن که زبان کند سخن که نشناید  
 پس از برای آن سخن که این سنت بنا بر جبری باشد و مردم و حیرت بر تو افتد با هر آن قانون از ادبیم شکستی و نیز از مخالفت و مجالست علماء و  
 حکما و بیشتر داری کن و بصوابه ایشان امور بلاد و اصهار خویش را استوار فرمائی کار چنان کن که مردم کار روید پیش از تو که  
 هم از این عهد نامه است که میفرماید **وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا يَغْنَى بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ**

از حضرت  
 عهد نامه  
 این عهد نامه است  
 این عهد نامه است  
 این عهد نامه است

از حضرت عهد  
 کتاب اهل خلیفان  
 این عهد نامه است  
 این عهد نامه است  
 این عهد نامه است

از حضرت عهد

### کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

فَمِنْهَا جُودُ اللَّهِ وَمِنْهَا كِتَابُ الْعَاقِبَةِ وَالْمَخَافَةُ وَمِنْهَا نِصَاةُ الْعَدْلِ وَمِنْهَا عَمَلُ الْإِنْسَانِ وَالرِّفْقُ وَمِنْهَا  
 أَهْلُ الْجَزِيرَةِ وَالخُرَاجُ مِنْ أَهْلِ الدِّينَةِ وَمُسْلِمَةُ الشَّامِ وَمِنْهَا الْبَحَارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى  
 مِنْ ذُرِّيَةِ الْحَاجِبَةِ وَالسُّكْنَةُ وَكُلُّ ذَلِكَ مَعَى اللَّهِ تَعَالَى تَمَامًا وَوَضَعَ عَلَى حِدِّهِ وَفَرَضَ فِي كِتَابِهِ أَوْسَنَ عَيْشَةٍ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَ مَحْفُوظَاتِ الْجُودِ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونِ الرَّعْبَةِ وَرَبِّنِ الْوَلَاةِ وَعِزِّ الدِّينِ  
 سُبُلِ الْأَمْنِ وَلَيْسَ تَعْوَمُ الرَّحْمَةُ إِلَّا بِهَاتِمِ ثُمَّ لَا قَوْمَ لِلْجُودِ إِلَّا بِمَا يَخْرُجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخُرَاجِ الَّذِينَ يَقْوُونَ بِهِ  
 جِهَادَ عَدُوِّهِمْ وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا أَصْلَحُوا وَيَكُونُونَ مِنْ وَرَاءِ حَاجِبِهِمْ ثُمَّ لَا قَوْمَ لِهَذَا الصِّنْفِ إِلَّا بِالصَّفِّ  
 الثَّلَاثِ مِنَ الْعُضَاةِ وَالنَّمَالِ وَالْكَتَابِ لِمَا يَجْعَلُونَ مِنَ الْعِبَادَةِ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَيُؤْمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خُرَاجِ  
 الْأُمُورِ وَعَوَائِمِهَا وَالْقَوْمَ لَمْ يَجْعَلِ إِلَّا بِالْبَحَارِ وَذُرِّيَةِ الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْمَعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَاغِبِهِمْ وَيَعْتَمِدُونَ  
 مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَيَسْكَنُونَ مِنْ الرِّقْقِ بِأَيْدِيهِمْ ثَمَّ لَا يَبْلُغُهُمْ رِيفٌ غَيْرُهُمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْخَلِجَةِ  
 وَالسُّكْنَةُ الَّذِينَ يَحْتَمُونَ بِرِغْمِهِمْ وَمَعُونَتِهِمْ فِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ وَلِكُلِّ عِلْمٍ الْوَالِحِ حَقُّ بَعْدَ مَا بَصُلِيهِ  
 مِينًا يَدُورُ اسْتِدْبَارُ كَيْفَ بَعَثَ بَطْنَهُ شَمْرَةَ شَدِيدًا مِنْ طَبَقَاتِ نَعْمَتِكَ وَرِصُولِ مَطَالِبِ وَرِصُولِ مَارِبِ خَيْرِهَا تَكْرِيماً  
 وَسَتْ نِيَابَتِهِ وَبِحَقِّ طَبَقَةِ رِطْبَةِ دِكْرِ سِيَارَتِهِ وَتَوَانِدِ بُوخْتِينَ شُكْرًا بِمَنْ خَدَّوهُ جَوَادًا بِأَعْدَابِ حِلْمَانِ سَرُورِ نَدَارَتِهِ وَدِكْرِ  
 نَوَيْسِنِ كَانِ أَوَارِهِ كَارَتِهِ وَدِكْرِ قَانِيَانِ بِنِ وَحَكْمَانِ حُدُودِ شَرْعِيَّتِهِ وَدِكْرِ كَرْدَانِ خِرْقَتِهِ إِذَا بَلَغَتْ دِكْرِ خُرُوجِ كَرْدَانِ  
 إِسْمَاعِيلَانَ وَدِكْرِ تَجْرَانِ وَرِيشِ وَرَانِ وَدِكْرِ اِبِلِ فَرُوقِ فَاقِ وَصَاحِبِ جَانِ حَلَبِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ  
 إِشَارَتِهِ سَمِي مَقْرُورِ شَمْرَةَ وَبِحَقِّ كِتَابِ خُدَّيْ سَنَتِ رُسُولِ الطَّبَقَاتِ رَاحَتِي مُعِينِ فَرِيضَةِ مَقْرُورِ اسْتِ شَرْحِ بِنِ رَتْمًا مَحْفُوظًا  
 هَمَانًا لَشُكْرِهِ جِصَارِي رِغْمِ انْزِمَانِ رِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ وَرِيفَتِ  
 بِدَسْتِ شُورِ وَشُكْرِ رَانِيهِ خَيْرِ حَاجِي كَيْفَ رِغْمِ بَرِخِرِ تَوَانِي نَمَانِ وَبِأَعْدَابِ جَاهِدِ تَوَانِدِ مَوْشِنِ بِاصْلَاحِ نِيَابَةِ وَحَاجِشِ بِنِ سَعَتِ  
 كَرُودِ وَبِحَقِّ قَوَامِ دَوَامِي بِنِ وَرِيشِ رَانِيَابِ شَدِّ الْإِبْصَافِ سِيمِ وَأَنْ حَكْمَانِ وَرِيشِ نَوَيْسِنِ كَانِ نَوَيْسِنِ كَانِ وَخُرُوجِ  
 اسْتِوَارِ سَارِزِ وَحَكْمَانِ فَرَانِ كَتَمِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ  
 خُوشِ ابوابِ سِجِّ وَشُرِي كَسَادِهِ دَارِزِ وَرِيشِ دَرِيمِ آوَرِزِ وَبِأَسْمَاءِ خُودِ نَبْرِي أَسْتِ سِجِّ سَوِي جِنْدِ بِدَسْتِ كَرْدِ كَرْدِ  
 نَوَانِدِ كَرِيسِ طَبَقَةِ فَرُودِ بِنِ كَرِيسِ فَرُوقِ فَاقِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ وَرِيشِ  
 سَعَتِ وَرِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ رِيشِ  
 جُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَوَلَامِكَ أَنْصَحَهُمْ حُبًّا وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِنْ نَبِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ لِيَسْتَفِخْ  
 إِلَى الْعُدْرِ وَبِرِيشِ بِالضَّعْفَاءِ وَيَبُوعُ عَلَى الْأَفْوَاحِ مِنَ الْأَبْيَرَةِ الْعَنْفِ ثُمَّ الْخُودِ يَذُوقُ الْأَعْيَابِ أَهْلُ  
 الْبُيُوتِ الضَّالِمَةِ وَالسَّوَابِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلُ الْبُحْرِ وَالْقَجَاعَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالشَّجَاعَةِ فَالْمَجَاعِ مِنَ الْكُرُوفِ  
 شَعْبِ مِنَ الرِّيفِ ثُمَّ نَعْتَدُ مِنَ أُمُورِهِمْ مَا يَنْقُذُ الْوَالِدَانَ مِنَ الْوَالِدِينَ وَالْبَنِينَ مِنَ الْبَنِينَ وَنَفْسِكَ شَيْءٌ فَوَيْسِدُ بِهِ  
 وَلَا تَحْفَرُونَ لَهَا مَا هَدَانَهُمْ بِهِ وَإِنْ قُلْ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَمْ يَبْدَلِ النَّصِيحَةَ لَكَ وَخَيْرَ الطَّرِيقِ وَلَا نَدَّ نَقْدُ  
 لَطِيْفًا مَوْرِيهِمْ أَنْوَاعًا عَلَيْهِمْ هَاتِمًا فَإِنَّ لَيْسَ مِنْ لَطِيْفِكَ مَوْضِعًا يَنْفَعُونَ بِهِ وَلَيْسَ مِنْ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعِينُونَ عَلَيْهِ  
 وَبِئْسَ الْكُرُوفُ وَرِيشِ جِنْدِكَ عِنْدَكَ مِنْ دَامَتِهِمْ فِي مَعُونَتِهِ وَأَفْضَلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جِنْدِهِ بِمَا يَسْتَعِينُونَ بِهِ وَبِئْسَ مَوْضِعًا

از خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 در کتاب خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 در کتاب خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 در کتاب خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 در کتاب خوارج امیرالمؤمنین علی علیه السلام

### جلد سیم از کتاب فیم ناسخ التواریخ و وقایع آقا لیم سید

و در این کتاب  
تاریخ و وقایع  
آقا لیم سید

من خلوف علیهم حتی یكون منهم قما واحد في جهاد العدو فان عطفك عليهم يعطف ملوهم عليك ولا يفتح  
 نصحتهم الا بظلمهم على لاول امورهم و فله استيغال ذولهم و ترك استيظاظ انقطاع مدد لهم ما فتح في  
 اما لهم وواصل من حسن الشاء عليهم و تقديده ما ابلى ذوا البلاء منهم فان كثرة الذكر بخير من الهم بهز  
 الشجاع و يجرئ الشاكل ايشاء الله ثم اعرف لكل امري منهم ما اولى ولا تقم بلاء امري الى غير ولا تقصر  
 به دون غايه بلاءه ولا بدعوتك شرف امري الى ان نعظم من بلاءه ما كان صبرا ولا صفة امري الى ان  
 تشصير من بلاءه ما كان عظيما و ازود الى الله و رسوله ما بصلتك من الخلوبك بشيه عطفك من الا  
 فقد قال الله سبحانه لغوم احب اشداهم با ائمتها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم  
 فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول قالوا الى الله الاخذ بكم كتابه و التاذا الى الرسول الاخذ  
 بسنة الجاهلية غير المبرقة بمنزلة ايمان لشكرى ابامارت ايات كزیده دار که اورا سجده باشی فانشو ما صورانی  
 و اورا چنان شناسی که از برای خدا و رسول از برای امام تو در شصت و پنج و در خوشتر داری بخند و پارسات و با کترین هم  
 باشد و در علم و بردباری از همه کس فرونی جوید و از آن مردم باشد که در شرم و عذر پذیر بود و پرچاگان افت کند و بزر برستان  
 جوید و از آن مردم باشد که بیوجی غلظت بخند و بدی بدخونی آیتن سازند و آنجا که واجب باشد سستی بکنند و زبانی تشیند و دیگر آنکه با مردم  
 حسب و خانوادگی نیکو و در دمانها پیوستگی که در ایشان از خوشتر از ایشان شمار گیر و همچنان مردم لیر و دلاورد  
 خدا و بدان جوید و برادر دست بارند که ایشان مجموعه گرم و کرامت و فرست معرفت و محارم اند پس کار ایشان چنان تفقد و تملطف  
 که پدران و مادران و کار فرزندان کنند و باید که بر تو سخت نیاید چیزی که بدان نیروی ایشان را و کوچک شماری حسانی را که کار ایشان  
 بدان ساخته خواهی اندک ندانی اگر چه اندک بود آن میل و ملاطفت و در حق ایشان و اداری این ملاطفت داعی بذل بند و عطف  
 و کاشف حسن ظن طهارت طوبیت است این عطای شکر فرخورد نباید شمرود و دیگر آنکه تقفات کوچکت در حق ایشان دست بازده  
 بدان ندیشه که بذل عطایای بزرگ خواهی فرمود چه ملاطفت که چکار موضعی است که بدان بودند شوند و عطایای بزرگ از تیر موسی است  
 که از آن بیسینیا نتوانند بود و بیاید بزرگترین سرداران تو کسی باشد که با لشکریان کار بوساست کند و در پشتوانی و اعانت و فصلح  
 عطیت بهوای نفس حاج را از مرجوح و فاضل از مقضول از پس نیکند و از عطایای خیر شکر را چندان مستغنی مبارک که غم نماند  
 و فرزندان خود را از بهر جهاد با دشمن دل یکی کتد و تمام رغبت مخالفت آغازند همانا مرد خاوت تو با ایشان بسای ایشان را تو  
 مردان کند و دست نایش که لشکریان کاهی نصیحت و این از لگوش دارند و بجار در آیند که از اول ایالات دست دارند و کجا میان باشند  
 دولت ایشان بر لشکر گزانی نهند و دست ایشان را منقطع نخواهند پس واجب میکند که در اسعاف اهل ایشان خوشتر داری بکنی و از بذل  
 مال مضایقت نفرمانی و همچنان ایشان را بجای نیکوستای بان سز که نموده اند و در کارهای سخت آزمایش شده اند ستایش میکن  
 چند کرده محاسن افعال ایشان قلب ایشان بجنباندم و مردم شجاع از برای جنک بروماند و هر میتی از چون خدا خواهد بسوی جهاد  
 باز آرد و همچنان در آحاد و افراد لشکر نگران باش و نیکت باز دان با آنکس که سز نموده و خوشتر از خطر را ننگنده و از محبت آن نمون  
 پاکیزه و صافی بر آید از ستایش او توانی جوی و سزای او در دیگر کس بندی و نیز خوشتر با و پای که اگر مرد در امکاتسی وضع و شمس تر فسی باشد  
 و سزای اندک نماید چشمش او ترا لیر کند که سز اندک او را بزرگ شماری و همچنان اگر مردی وضع و خا را به سزای بزرگ نماید بکلیستی  
 جاه و وقت ثروت سز بزرگ او را صغیر کنی و همچنان با بگردان بسوی خدا و رسول خدا آنچه از کارهای سخت بر تو کران افتد و مشتبه کرد





### جلد پنجم از کتاب دویم تاریخ و وقایع اقلیم سبعة

۱۲ کسی که نوازندانی کار فرمای چنانگونه محاباده استبداد از اقلان جو و حیانت شمرده میشود لاجرم از بهر ولایت و مهارت مردم آرموده و مجرب طلب کن که خداوند علم و جواد اهل خانوادگی شایسته و ستوده اند و در اسلام قدم ثابت و قدم محکم و منزلت دارند همانا اخلاق ایشان بنیکوتر و ساحت ایشان صافی تر و طبع ایشان در مال مردم کمتر است که روی دور اندیش و پیشین چون بنگونه مردم کار و از کار دار فرمای در بسط و جیبه اینجاست و فراخی روی ایشان مضایقت کنی تا نرومند و بی نیاز شوند و چشم در مال بریستان قرار نهند و نیز محبت برایشان تمام باشد تا اگر از فرمان تو سر برکنند و در امانت تو خیانت آغازند از برای ایشان جای سخن نماند و گاهی که عمال خویش را در بلاد و امصار کسب و داشتی بر هر یک از مردم و فاکتور استعکوی جا سوسان دیده بمانان بکار تا بداند ایشان از فرمان کرده از نگاهداشت امانت و دیانت و رعایت بهیت و مبادعت از اهل حیانت و خیانت ترا خبر باز دهند تا اگر کسی از ایشان از طریق حق سر برافه باشد و بر راه عصیان و طغیان بقیه باشد بر تو کشف اقدما و او را در مورد دعوت باز دار می کفر کرد و او را باز بر می در مضیق خدایان و خواریش و اغ جنابت و خیانت و قلاده ننگ عار بر گردن کنی تا بدین کردار شیخ شناخته شود و از محل رفع ساقط کرد و هم از این عهدنامه است که میفرماید و تَقْفُذْ أَمْرَ الْخُرَاجِ بِمَا بَصَلِحَ أَهْلُهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِيْنِ سِوَاهُمْ وَاصْلَاحَ لِيْنِ سِوَاهُمْ لِأَنَّ النَّاسَ كَمَا نَمَّ عِيَالٌ عَلَى الْخُرَاجِ أَهْلُهُ وَلَيْسَ كُنْ تَطْرُقُ فِي عِيَالِهِمْ لَأَرْضٍ أَنْ تَلْجُ مِنْ تَطْرُقُ فِي اسْتِجْلَابِ الْخُرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرُكُ إِلَّا بِالْإِيمَانِ وَمَنْ طَلَبَ الْخُرَاجَ بِغَيْرِ عَارِضَةٍ أَخْرَجَ الْبِلَادَ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَةَ وَسَيَمُوتُ أُمَّةٌ الْإِقْلِيْلَ فَإِنْ شَكَوْا نَقْلًا أَوْ عِلَّةً أَوْ نَطْلًا يَتْرَبُوا بِاللَّهِ أَوْ إِخَالَةً أَرْضِ نَعْمٍ هَلْ تَقْرَأُ أَوْ أَجْحَفِيْلًا عَطَشٌ خَفَّتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرَجُّوا أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْوَهُمْ وَلَا يَشْفَلَنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَهُ مِنَ الْمَوْتِ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَجُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عَارِضَةِ بِلَادِكَ وَتَرْبِيْنِ وَلَا يَبِيْكُ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حَسَنٌ تَنَاهَيْتُمْ وَتَجَمَّكَ بِاسْتِغْنَاةِ الْعَدِيْلِيْنِ مَعْنِيًا فَضَلُّ قَوْمِيْنِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَالِكَ لَمْ تُمْ وَالنَّيْبَةُ مِنْهُمْ بِمَا عَوَدَتْ لَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِيْفَتِكَ بِهِمْ فَوَقَّاحَتْ مِنْ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ إِخْلَاؤِهِ طَيْبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ التَّمَانَ مَحْمُولٌ بِالْحَقْلَةِ وَإِعْمَالُ بَلَدِكَ خُرَابٌ لَأَرْضٍ مِنْ لِعُوَازِ أَهْلِيْهَا وَإِنَّمَا يَجُودُ أَهْلُهَا لِأَشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَسَوْوَقَاتِهِمْ بِالْبَلَدِ وَفِيْلَهُ اسْتِغْنَاةُ بِلَادِهِمْ بِالْحَبِيْرِ مَسِيْرًا فِي مَخْرَجِ كِرَانَ بِشْرٍ وَخُرَجِ رَا

بازجوی بداند کار اهل خراج را بر اصلاح کند چه در اصلاح امور خراج و صلاحیت حال اهل خراج امور دیگر مردم بصلاح آید زیرا که دیگر مردم عیال خراج و اهل خراج لاجرم در ترفیه حال اهل خراج و آبادانی زمین زیاد است اهل خراج کار میکنند چنانچه خراج ببارت نفع میکنند و آنکس که طلب حسیب کند و ببارت زمین نبرد از بلاد خراب شود و عبادت ما بود کرد و او از مملکت خویش بفرستد نشود الا بحیثی اندک لاجرم اگر رعیت بتدریک تو شکایت آورد اصل خراج یا از آن ساقی ارضی از رسانی جبران سبب از انقطاع بارش سحاب و همچنان از ساقط شدن زمین از صلاحیت زراعت باسپری شدن زمین زرع طغیان سبب خشک شدن گیاه از رسانی مینا و کسب که حاصل ایشان از سبک کنی و نیمی از خراج فرو گذاری آنرا از این خویش ندانی چنانچه خراب است که تدر رعیت بوعیت میکند روی کن باز کرد و بیسوی تو گاهی که عمارت بلاد خویش کنی و مملکت خویش آبادان خواهی این بنجام همان خیره بسوی تو باز کرد و هم نام تو بنویسد بلند شود و مردمان ترا بسن تاساد کند و بعدل شیخ سپاس گذارند و بدان خیره که نذر ایشان گذاشتی و رفاه حال ایشان خواستی بفرموده و کسب عیال و رفق مدارای تو مطلق خاطر کردند اینوقت اگر ترا حاجت افتد و عملی کران بگردن ایشان فرو گذاری آن بارشاد و شاد خواری بند و برایشان سبب غلاید چه مملکت آبادان و مردمان نیرومند بمانا از زمین خراب بفرموده و بیسوی تو بخرد و دست

از حضرت علامه  
 در بیان این که در این کتاب  
 از تاریخ و وقایع اقلیم سبعة  
 در بیان این که در این کتاب  
 از تاریخ و وقایع اقلیم سبعة

### کتاب حواجج از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

۹۱۳

از حضرت محمد

از حضرت علی

جور را بد زمین اخلاب کنند و مردم را میگویند در ویش سازند و این ایام بیشتر میماند که ایسا ساز از عمل باز گیرند  
 پس خم مملکت نخورند و از اخذ مال رعیت نبر میزند و از اطوار روزگار عبرت بگیرند و هم از این عهد نامه است که میفرماید  
 ثُمَّ انظر في مال كفايتك فولي على امورك خيرا و اخصص سائلك الی تدخل فيها مكالمة و استراة و باجماعهم لوقوع  
 صلاح الاخلاق و من لا يظن الكرامة فجزى بها عابك في خايف لك بحضرة مالا و لا تفقر به الغفلة عن  
 ايراد مكاتبات عمالك و اصدار اجوابها على الصواب عنك و فيما تاخذ لك و يطعم منك و لا يصدق  
 عقدا اعتقده و لا يجر عن اطلاق ما عندك و لا يجهل مبلغ قدر نفسه في الامور فان الباهل يقدر  
 نفسه بكون يقدر غيره اجهل ثم لا يكن اختيارا لانا هم على امرنا و استقامتك و حسن الظن بنا  
 فان الرجال يتعرضون لغيرنا لولا ان يتخيمهم و حسن خدمتهم و ليس ذلك من النسيئة و الا ما ندر  
 شئ و لكن احبهم بما ولو اللصا بين تلك فاعلم احسبهم كان في العائذ انرا و اعرفهم بالامانة و  
 فان ذلك قليل على نصيبك لله و من وليت امره و اتصل لوليس كمال امر من امورك و اساميتهم لا يظن  
 كثيرها و لا يتسكك عليه كثيرها و مما كان في كتابك من حبيب فتابيت عنه الزينة بفرمايد پس آن در حال  
 نویسندگان خوش نکران شود بهتر برایشان از امور خویش و الی و الی کن پس مکار خویش را که حاویست بر امر مملکت و خویش  
 تدبیر است و کار دوست دشمن حاضر کسی باید که خداوند خلق نیکو باشد بزرگ و حکمرانی در ابعلا و فیروز و بنحو دستمان و طمان  
 پرواز تا کسی بر تو پوری کند و در نزد جماعت با تو مخالفت آغازند و با کسی باشد که تقصیر نکند و غفلت نوزد و آنچه عمال تو بر او میبندند  
 و او برایشان از جانب تو با نهم میکارند و آنچه از عمال ما خود میدادند از قبل تو عطا میفرماید و با بد ضعیف نکند حدیثی را که از جانب  
 تو میدند و پیمان را که از قبل تو استوار میکنند و باید عاجز نباشد در خل به بعضی و در حق رفیق و باید که بر منزلت و مکانت خود برسد  
 وزارت جاهل نباشد چه آنکه قدر خویش نداند بر قدر مردم چگونه دانا باشد ان ای اشرف وزارت خویش با حکم فرست خویش  
 و اعتماد خویش و حسن ظن خویش با کس بگذارد چه مردمان بگوینا کون صنعت و ضعیف است و ایام می آیند و تقدیم خدمات کونا کون  
 میکنند و والی را شیفته خویش میزند تا فخر والی شوند و حال آنکه در ایشان صدق و صفای نیست پس باید که مردم را در حسن  
 بنیزان امتحان سنجیده داری چنانکه مردم دانا قبل از تو کرده اند پس بهترین کس را اختیار کنی که در میان مردم با مانع و دست  
 شناخته باشد پس اینجمله دلیلت بر نصیحت کردنی از برای خود و از برای آنکس که ترا والی ساخته و از برای هر امری از امور خود  
 رئیس بکار تا کارهای بزرگ و امور فراوان در هم نیفتد و برترین غلبه بخوید و هر گاه در نویسندگان تو عیبی باید شود و تو را آن غفلت  
 بوزنی در نزد خداوند از جواب بارانی و هم از این عهد نامه است که میفرماید ثم استنوم بالنجار و ذوی الضناعات  
 قاورس بهم جبر المظلم منهم و المضطرب بماله و المرفوق بیدیه فانهم مواد المنافع و اسباب اللراحي و  
 جلاها من المتاعيد و المطايح في برك و ميرك و سفلك و جيلك و حبث لا بلتم الناس لو اصبها و لا يجرؤ  
 عليها فانهم سلم لانفاق بالحنه و صلح لا تخشى غايلته و تفقد امورهم بحضرتك و في حواشي بلادك و اعلم  
 مع ذلك ان في كثير منهم صنفا فاحشا و شحا حيا و انكار الذافع و تحكما في البلاغات و ذلك باحضرة  
 للعائذ و عقب على الولاة فامنع من الإخيار فان رسول الله منع منه و لم يكن البتبع بها ستملا  
 بما و این عدل و استغایر لا یخف بالبریعین من الباطع و الباطع من فارد و خرد بعد بنسبتك اياه فیکل و غالب

از حضرت محمد

از حضرت علی





### جلد سیم از کتاب فہم ناسخ التواریخ و وقایع اقبالیم سبہ

۵۱۵

دین خود فرایض خدا بر پای اری تقریضی که مخصوص خداوند است پس عطا کن در راه خداوند فریاضش تن خویش را در آن  
 و شبان و تقدیم وفا کن بچیزی که ترا حضرت خداوند تقریب و در حالتی که در تکمیل ادای فرایض صلی و نقضالی نزدیک  
 و مشاغل سلطانی موجب اختصار صلوة و دیگر فرایض شده باشد پس تقدیم فرایض خویشتر داری مکن اگر چند بدن ترا حجت  
 رسد و کاسته کرد و لکن کاهی که با جماعت نماز کنی چندان بدر از کس که مردمان بر میدهند که در میان جماعت مرد علی  
 باشند و توانائی در از کسبیدن نماز را ندارند و کسان باشند که حاجتمندند و کاری در پیش دارند و اگر در میروند یا نجا میشوند  
 کاهی که رسول خدای صلی الله علیه و آله را سفر من فرمودست و آنرا که مردم که با جماعت چگونه نماز کنم فرمود چنان نماز کن که در کتب  
 همیشه از توانائی بود و کن با لمومنین جیاد و با نومنان مهربان باش اینکلمه را برخی تحت حدیث استند و بیشتر از امیر المؤمنین علیه السلام  
 شمارند و هم از این عهد نامه است که فرماید **وَ اَتَا بَعْدَ هَذَا فَلَا تُطَوِّقُ الْاِحْتِجَابُكَ عَنِ دَعْوَتِكَ فَإِنَّ اَصْحَابَ الْوَلَاةِ مِنْ  
 الرَّعْبَةِ شَعْبَةٌ مِنَ الصَّبِیِّ وَ فِیْهِ عِلْمٌ بِالْاُمُورِ وَ الْاِحْتِجَابُ بِهَا مَقْطَعٌ عَنْهُمْ عِلْمٌ مَا اِحْتَجَبُوا دُونَهُ فَصُورُ عِنْدَهُمُ  
 الْكِبَرُ وَ تَعْلَمُ الصَّغِيرُ وَ تَفْجِعُ الْحَسَنُ وَ تَجَسُّسُ الْقَبِيحُ وَ اِلْتِجَابُ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ وَ اِنَّمَا الْوَالِي تَبْرَأُ لَا يَتَرَفَعُ تَوَارِثُ  
 عَنْهُ النَّاسُ بِه مِنْ اَلْاُمُورِ وَ لَيْسَتْ عَلَيَّ الْحَيْرَانُ بِعَرَفٍ بِه ضَرْبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَيْدِ اِنَّمَا اَنْتَ اَعْدُ  
 وَ جَلْبَنُ اِنَّمَا اَعْرَأُ مَحْتٌ تَفْتَكُ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ فَتَمَّ اِحْتِجَابُكَ مِنْ وَا حِبِّ حَقِّ نَعْتَبُهُ اَوْ فَعَلِ كَيْفِمْ لَسْتُمْ اَوْ مَبْنِي  
 بِالْمَنْعِ فَمَا اَسْرَعُ كَفَّ النَّاسُ عَنْ مَسْئَلَتِكَ اِذَا اَبَوْا مِنْ بَدَلِكَ مَعَ اَنْ اَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ لَكَ مَا لَا مَوْئِدَ  
 فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ مَقْطَعَةٍ اَوْ طَلَبِ اِنْصَافٍ مَقْطَعَةٍ مِمْرُ مَا يَدُ اَبَا بَدْرٍ اَنْجُو كَشَفَتْ اَهْمَا يَدْرُمُ كَهَلْوَتِ كَرِيْمٍ سَابِئٍ وَ دَرَبِ  
 رَعِيْتِ بَسْتَمَارُ وَ دَرَبَانُ بَرْدِ فِشَانِ چَه اِحْتِجَابِ اَلِ اَز رَعِيْتِ خَيْرِ مِدْ اِنْضِصْ صَدْرُ اَوْ دَخَلِ اَوْ تَبْرَأُ مَا يَكُ اَلِ عَالَمِ بِالْمَوْئِدِ  
 و از هم آنکه بدو عرض حال آوزد و استوالی کند و او جواب تواند باز داد و خویش را پوشیده میدرد و دیگر آنکه احتیاجت لیان بپسیدد  
 ایشان در استسجن چیز یا بیکه خویشتر از آن محبوب میدارد لاجرم کار رعیت آشفته میگردد و چند آنکه کوچک میمانند ظلم و ستم که  
 امری بزرگست چون بدست مردم زورمند جادی شود و بزرگ میمانند کارهای کوچک آنجا که بدست مردمی ضعیف کاهی ضعیف افتد  
 و بسا محاسن افعال که بر شستی شمرده شود و قبایح اعمال فیکوی سمر کرد و حق باطل آشفته شود همانا و الی مردی چون بیک مردمان است  
 چه داند آنچه را از وی پوشیده دارند و کار حق را اعلامی و تسانی نباشد که بدان سخن راست گویند دروغ زمان شناخته کرد و دانستی  
 تو مردی هستی که یکی از دو صفت را خوی کرده باشی یا بنا و تو سرشته بذل چو است و از بدل آنچه در قبضه قدرت هست مضایقت  
 کتبی اینوقت بر تو واجب نمیکند که خلوت کریز باشی و از عطای آنچه واجب است باز داری کار کرمان معطیان را فرود کنی  
 و اگر مردی بخیل باشی هم در حجاب نباید رفت زیرا که غشرب با صفت بخیل تمار شوئی مردمان است بسوی تو فرزند نهند پس در حجاب  
 مشو با اینکه بیشتر حجاج مردم باید نیز تو که آرد و شوی آنکه بر تو بخیل فرود آید و مردمان زود آرزو آرزو کریند باشد که از شرمی کتبی  
 آرد یا از عمل عدالت طلبند و هم از این عهد نامه است که فرماید **اِنَّ لِلْوَالِي غَاصَّةً وَ بَطَانَةً فَيَدْرُمُ اَسْبَابًا وَ نَطَاوُكُ  
 وَ فِیْهِ اِنْصَافٌ فَخَيْرٌ مَوْئِدٌ اَوْ اَنَّكَ يَطْلَعُ اَسْبَابِ نِكَ وَ لَا تَطْعَسُ لِاحِدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَاشِيَتِكَ خَطِيئَةٌ  
 فَلَا يَطْعَسُ مِنْكَ وَ اَعْيُنًا وَ عَقْدَةً نَصْرُ مِنْ يَلِيهَا مِنْ النَّاسِ فِي شَرِّ اَوْ عَمَلٍ مُشْرِكٍ بِمَجْلُوبٍ مَوْئِدٌ عَلَى غَيْرِهِمْ  
 فَيَكُونُ مَقْنَأُ ذَلِكَ لَأَمِّ دُونَكَ وَ عَيْبَةٌ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اَلْزِمِ الْحَقَّ مِنْ لِيْمَةٍ مِنَ الْقَرِيْبِ اَلْبَعِيدِ  
 وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مَحْتَسِبًا وَ اِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ فَرِيْقِكَ وَ خَوَاصِكَ جَسَدٌ وَ اَبْنُ عَاقِبَةٍ مَا يَبْقَى عَلَيْكَ مِنْهُ****

از فرات حدیث  
 در کتب  
 الفقهی  
 اسم الله

از فرات حدیث  
 الحاکم  
 در کتب  
 احادیث  
 نسبی





### کتاب خواجه از کتایب امیرالمومنین علی علیه السلام

یکتا بادی تو و تاخیر التلو و حتی نیکن تمسک فملاک الاخیار و لن نعلم ذلك من نفيك حتى نكش هو ملك يدي  
 للمعاد الي ربيك و الواجب عليك ان تذكر ما مضى من تقدمك من حكومتك عادله او منته فاضلمه او اذ  
 عن يتناصل الله عليه و اله او قرضه في كتاب الله فمقدمه بما شاهدت بما علمنا فيها و تجهد ليقيد  
 في اتباع ما عهدت اليك في عهدك هذا و استوثق به من الجحيم ليقين لكي لا تكون لك علة عند الله  
 نفيك الي هواها و السلام ميغرايد و پيرميز از خود رسي و خود پرستي و از اعتماد بغيره که ترا با نانيت باز دهد و بچوب و کبر اندازد  
 چند که دست داری مردمان ترا بسایند و در شای تو بمالند کند همانا شیطان زاده اشباک و اشراک خویش مسح جلی و کند ریاضات  
 محکم نداند که مردم را بجهت ستایش خویش باز دارد و چه بدین صفت محاسن ایشان تمامت محو کرد و پیرميز از اینکه با رعیت حساس  
 آلوده منت سازی و دیگر آنکه بیروی سلطنت بر رعیت فرودنی جونی سه دیگر آنکه مردمان را بوعده های نیکو آرزو مند کنی آنگاه وفا  
 وعده را بمساحه و ماطله باز پس افکنی زیرا که منت نهادن فضیلت احسان عطیت را بستر و بر مردم فرودنی جستن و عیب زیدن لطیفه  
 حق را از مرد باز گیرد و خلف عده خدای را و خلق را بجهت آورد و موجب خصومت گردد چه خدای فرماید بزرگتر است در نزد خدا خصومت  
 که بگویند و بخندد و میغرايد و پیرميز از شتاب زدن و عجلت در کارها چون با بنجام باشد و همچنان از فرو گذاشتن کارها چون بنجام آن باشد  
 و پیرميز از بلعج و اصلر چون سرشته نماید بگرد و همچنان استی توانی چون سرشته بآید پس هر کار از در موضع خود و هر  
 عمل در موقع خود تقریر نماید و پیرميز از آنکه خویشتر با مردمان بچنان ندانی و خود را از دیگران ممتاز و فخر شناسی و تیرس  
 از نماندیده انکاشتن چیزی که دیدم بدان نکرانست اقدام در انجام آن واجب چنانکه از تو باز گیرند و بدی حق باز دهند و زود  
 باشد که از امور آنچه را مستور میدری مکتوف فقد حقوق تمام رسیدگان از تو ما خود کرد و با ایشان تفویض شود ان ای استر  
 خویشتر با واپای و از حدت خشم و سورت غضب و سطوت سلطنت فرخ ز زبان بپذیرد استمان خویشتر داری کن خود را دستخوش  
 مبادرت و سرعت سلطت ساز تا نیزان خشم تو بتشنید و سلطان نفس خویش را نشی و آن کید کویسی که در خاطر داشتی با بنیگیب  
 فرو کند اشتی بزرگ پرشوریم بر انگیزش و یاد کردن روز معاد و ایستاده شدن پیشگاه رب العباد و بجا رة از مساحت صمبر  
 سزوار تا موجب هموم و رحمت خاطر نشود که هر اگر کفر کناره گرفتی بان ای شتر واجب میکند که در امر افراموشی کنی و حکومت  
 عادله را از پس کوشش بکنی و منت پندیر را دست باز ندی از احکام کتاب خدای گاه ای نسوی تر نهمی بر آن راه روی که من بفرم و آن طریق  
 پسری که من سپردم و بر این عهد نامه که من از بر تو نگار کردم و بجهت خویش بر تو استوار فرمودم بکمال جد و جهد فرگیری و تمام غنبت  
 پیروی کنی تا از پیروی نفس و جستن هوا بهانه بدست نباشد و این کلمات خاتمه این عهد نامه است که میفرماید و انا انشأ  
 الله تبارک و تعالی بعتد رحمتیه و عظیم قدرته علی اعطاء کل بعثه ان یوقیع فی اناک یما فیہ و رضاه من  
 الایامه علی العذر الواضح الیه و الی خلیفه مع حسن الشاه فی العباد و جمیل الایامه فی البیاد و تمام النعمه  
 و تضيف الکرامه و ان یختم اولک بالعتاده و الشهاده انا الیه راغبون و السلام علی رسول الله  
 صلوات الله علیه و اله و سلم کثیرا و الحمد لله رب العالمین میفرماید من سؤال میکنم از خداوند تبارک و تعالی بسبب رحمت  
 و کمال قدرت او که تا دست بخشش هر سالی آنچه سؤال کند که موفق بار در امر او را برای چیزی که خوشنودی او را دست در رحمت  
 و عبادت حق که اقامت عذر واضح در حضرت حق و نزدیک خلق است حاجت های نیکو در میان عباد او نارسندیده در امصا و بلا  
 و کمال محبت و فرودنی گرامت و ختم کند برای من تو سعادت شهادت چه با قرب خدای را غیب و حضرت او را طمانیم

خاتمه عهدنامه







# جلد سیم از کتاب دین ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبیه

مخفی این کتب بدو نرسد و قد یکنی موجد نکت من تفریح الاشرار الی غلک و ایله افضل ذلک استیطاء  
 لک فی الجهد ولا اذید باذالك فی الجهد لو نعت ما تحت بدک من سلطانک لو لبتک ما هو اشر علیک  
 معونة و اجبت الیک ولا یله ان الرجل الذی کنت و لینه امر مصر کان و جلادنا ما جماعا و علی عدو ناسد  
 نایما فی حقه الله فلقد استکمل ابا منه و لانی جامه و نحن عنه زاحون اولاه الله رضوانه و ضاعف الثواب  
 له ما یجر لعدوک و امین علی بصیرتک و شمر تجویب من خارتک و اذع الی سبیل ربک و اکبر الی استیغانه با  
 بکک ما اهلک و یبیک علی ما یبیک انشاء الله منغرایه که بن سید که ترا حزنی و ملالی فرود رفت از بهر آنکه ترا  
 از عمل باز کردم و مالک شتر را فرمان حکومت مصووم بهمانا من ایجا زکردم که ترا در قدیم خدمت قصیری رفقا در جهاد امور  
 قصوری افاده یا ترا تو انگریست نمت زیادت شده بلکه اگر ترا از این عمل باز کردم این سلطنت که در تحت فرمان اری  
 که رقم سلطنتی بز کردم و حکومتی عزیزتر عطا فرمودم تا حتمت تو زیادت شود و رحمت تو از کج کرد و او اندر آنکه من حکومت  
 مصر اختیار کردم مردی بود ما را اصح و راه نمایند و بر دشمنان باشد و سنج کند خدوند رحمت کناد و او را بهمانا روزگار  
 او سپری شد و دیدارم که راه پر گشت از خود خوشنودیم خدوند از خود خوشنودید و باجر و ثواب دارد و چندان کناد و اکنون انجمن سیران  
 شورائی مع دشمنان کار بر بصیرت میگرد در حرب کج که با تو زرم جویدستی ترا خنی مجوبی مرد ما ز راه حق دعوت کن از خدوند  
 فراوان نصرت بخواه تا ترا در اسان حاجات کافی باشد و در نزول تو دشمنی کند چون بن کتوب بمحمد بن ابی بکر رسیده سخت شد  
 و از اندیشه حرم و جبریت آزاد گشت و این کتاب را در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجا داشت الی عبد المیزان المؤمنین  
 علیه السلام من محمد بن ابی بکر سلام علیک فانی اخذ الیک امة الله لا اله الا هو اما بعد انتاهج الی  
 کتاب امیر المؤمنین و فهمته و عرف ما فیها و لیس احد من الناس اشد علی عبد امیر المؤمنین و لا ارف  
 لولیه منی و قد خرجت و عنک و امنت الناس الی من نصب لنا حروبا و اظهر لنا خلافا و انا من تبع امر امیر  
 المؤمنین و حافظه و لا یجی الله و فاهم به والله المستعان علی کل حال و السلام علی امیر المؤمنین و رحمة  
 الله و برکاته بعد از ستایش خدوند میگوید کتاب امیر المؤمنین علیه السلام را فرست کردم و بر آنچه فرمان کرده بود آگاه شدم بهمانا  
 بچکس از مردمان بر دشمنان امیر المؤمنین از من سخت کوش تر شد بدینست بر دوستان و از من هر بان تر و غمخوار تر نیست بر دوستان  
 خیمه بیرون زدم و لشکر بسیارستم و مردم را آسوده اوین ساختم الا انک کج با من از دو مقامت بیرون شد و طریق مخالفت گرفت  
 بهمانا من سرور اطاعت و متابعت امیر المؤمنین دارم و امر او را استوار میجویم و هشمالن مان در پای بر جایم و خدوند از او بر  
 یار و یاور میدنم اما از آنسوی بعد از شهادت شتر خنی مویذال قوی کرد و در قح مصر تصیر غم داد و عمر و بن العاص را با شمشیر زد  
 از ابطال رجال روانی است عمر و از شام خیمه بیرون زد و کوچ بر کوچ تا حوالی مصر رفت و در آن راضی لشکرگاه ساخت و چون  
 من تصیر و جماعتی از عثمانیه که در اراضی مصر جای داشتند بدو پیوستند اینوقت کتوبی بمحمد بن ابی بکر بدینگونه نوشت انا  
 بعد فتنه عتی بدیک با اخی فانی لا ایت ان یبیک منی ظفرو ان الناس هذیه البلاد و قد اجتمعوا علی  
 خلافتک و قد فوض امرک و قد مواعین الیاعیک و هم مسلمون کفنا الی اللغف حلفنا الی طین فانخرج منها الی الذلک  
 من الناصبین و السلام میگوید ای سپر را در من زین منگ کناری گیر و با من طریق مخالفت سپار و خون خویشین را ببرد  
 خواه زرا که من دست ندرم بدست من تباہ شوی بهمانا مردم این بلاد مخالفت و بغیرانی تو در بخین خون تباع تو مشقند و

کتوب امیر المؤمنین  
 بمحمد بن ابی بکر  
 بعد از شهادت شتر خنی  
 مویذال قوی  
 کرد و در قح مصر  
 تصیر غم داد و عمر و بن  
 العاص را با شمشیر زد  
 از ابطال رجال روانی  
 است عمر و از شام خیمه  
 بیرون زد و کوچ بر کوچ  
 تا حوالی مصر رفت و در  
 آن راضی لشکرگاه ساخت  
 و چون من تصیر و جماعتی  
 از عثمانیه که در اراضی  
 مصر جای داشتند بدو  
 پیوستند اینوقت کتوبی  
 بمحمد بن ابی بکر بدینگونه  
 نوشت

کتوب محمد بن ابی بکر  
 علی علیه السلام

غلام محمد عاصم  
 و کتوب بمحمد بن ابی بکر



ما چندین خراب لغه است

§ دیروز رسماً قرار شد مزدوران (بترسبرگ) دوستی از طرف خود منتخب کنند تا در مجلس شورایی که ذکرش در سیم ماه گذشته رفت و کپل و نمایندگی آنها باشند - مزدوران مجلس منفرد و درین باب چنین رای دادند تا وقتی که سه هزار نفر مملجات که از تاریخ بیست و دوم جنوری تاکنون بازام بلوا گرفتار شده رهاشوند باواس دولت ملتفت نخواهند شد. در این ضمن چند خواهشات دیگر هم کردند که قبل از انعقاد آن مجلس شورای بزرگ دولت باید قبول نماید اول آزادی مطبوعات - دوم اطمینان بحشیدن بملت از حال و جان و اماکن خود (۲۴ ذی حجه - ۲ مارچ)

§ خبر روزی از لندن خبر میدهد با آنکه لشکریان روس چند بار بر خصم حمله کردند و اپونیان با غایت دلیری سنگرهای مغرب (لاهو) را در میسر تبه (ناتنگ) منصرف شدند -

§ اغتشاش ریادی از نقاط مختلفه روس با کمال قوت مجددا نمودار است

§ دیروز هیئت که از طرف مملجات منتخب شده اند در (بترسبرگ) تشکیل مجلسی نموده و رای داده اند که اگر تلافی ماقات از نقصانات آنان نشود بلوای عمومی خواهد شد -

§ روز شنبه در (بترسبرگ) و (وارسا) و (مسکو) ابدیة اغتشاش عظیم میرفت چه آن روز اول سالیست که آزادی و غلامان داده شده

§ چهار ذغال از آلمان و دو کشتی سوارسات برای دستة جهازات (بالتیک) از بندر (سپید) گذشته اند  
§ جنرال (استاسل) به ملاقات امپراطور و اعلیٰ حضرت تبار تناول نمود

§ در [پاریس] اشاعت یافته که طاعون در [مدن] سرایت نموده و حکومت سومالی فرانسه در دفع و عدم سرایت آن منتهای جد و جهد را دردد  
(۲۵ ذی حجه - ۳ مارچ)

§ خبر روزی از [بیت سن] خبر می دهد که چهار صد نفر سواران ژاپنی بر [سن من تشک] حمله نموده و ده هزار لشکریان در طریق (کونیاتسن) موجود و میخواستند که مقام مذکور را بدین پناه تصرف شوند

که این مقام را روسها بنابر مصلحت خود بتازگی از میدان جنگ بی طرف قرار داده اند

§ حملات و حرکات میسرۀ اردوی ژاپون دال است بر اینکه (مارشل اوایاما) سپهالار کل اراده دارد میبضت و میسرۀ اردوی روس را یک مرتبه در هم پیچد و اثر قوت بازوی خود را در قلب لشکر روس اندازد

§ وقایع نگاران میدان جنگ می نویسند که حرکات مختلفه و حملات متعدده متفقۀ لشکریان ژاپون از هر جانب - معلوم میدارد که صد هزار قشون ژاپونی دریازده میل غربی مکن دیده شده که میسرۀ قشون روس رخ آورده اند - حملات شدیدۀ مپوله ژاپون با یکصد توپهای بزرگ از تبه (پوتیلوف) و (ناوگوراد) بر قلب لشکر روس اردوی روس را متحرک ساخته و اپونیان در میسرۀ اردوی روس شبانه منقضی المرام گردیده و فوائد بسیار حاصل نموده اند

§ افواهاست که لشکریان روس در کار آنتد که شهر مکن و پای تخت منجوریا را تخلیه نمایند  
- اخبارات داخله -

§ عرووات (کاکته) میخواستند که تنیت نامۀ خدمت لیدی (کردن) زوجه محترمه فرماظرهای هند پیش نمایند  
§ لارڈ (لمنگتن) حاکم بمبئی که دو روز در آسام مصروف شکار بودند روز بیست و هشتم فروری کاکته آمده و همان روز شام به بمبئی مراجعت فرمودند  
§ فرماظرهای هند از رأو صاحب (کج) بیست و هشتم ملاقات رسمی فرمودند

§ لارڈ کرن فرماظرهای هند برای ملاقات زوجه محترمه خودشان بیست و نهم رهسپار بجانب بمبئی شدند بیست و هفتم فروری ساعت یازده شب کارخانه (مون) در (سوری رود) محترقی و ساعت چهار خاموش گردید - تخمین نقصانات چهار صد هزار و پیه شده است

لارڈ کرن نائب السلطنه هند بیست و هشتم فروری به نمایندگی دولت چین ملاقی شدند

خطابه خیر مقدمی به زوجه محترمه نائب السلطنه هند (لیدی کرن) از جانب زنان هند پس از ورود در دارالحکومت تقدیم خواهد شد تا کنون این امر رسم نبود گویا ازین و بعد مراسم خواهد شد

# کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

میخواه و باک مدار اگر سپاه تو از لشکر دشمن کمتر باشد چه بسیار افتد که خداوند قادر قبل را منصور کند و کثیر را مقهور فرماید همانا  
 کتاب این دو فاجعه را که دو ستار مصیبت و طلبکار ضلالت و خاین حکومت و منکر شریعتند قرائت کردم این فاجران ناچار که  
 از طبیعت و خلقت خویش تشع جویند چنانکه پیشانی ایشان به روی خویش از خلقت خویش بر گرفته و راسته بدو  
 ایشان زیانی نرساند پس دعوت ایشان را چنانکه سزای ست اجابت کن اگر چند دعوت ترا چنانکه سزاوارند اجابت نکنند تو  
 بدان سخن که همی خواهی استیابی چون امیرالمؤمنین علیه السلام این مکتوب بنکاشت عبد بن قعین که حامل کتابم بن ابی بکر  
 بود پیش خ است و او را سپرد و فرمان کرد تا بدم عجل و شتاب باز مصر شود و جواب مکتوب محمد برساند آنگاه فرمان کرد در راه  
 در مسجد جامع فرام شد پس منبر صعود و او را پس خدایا سپاس و ستایش بگفت در رسول آورد و دست او را نگاه فرمود آقا  
 بعد لهذا صریح محمد بن ابی بکر و ایوانکم من اهل مصر فذسار اللهم ابن التابغه عدو الله وعدوه  
 من والاه و ولی من عاد الله فلا یكون اهل الضلال الی باطلهم و الزکون الی السبل الطاغوتی اسد  
 اجما اعلم باطلهم منکم علی حقیقتکم کما انکم بهم و قد بددکم و لخوانکم بالضرر فاجعلوا لالمواساة  
 و النصیر عبدا لله ان مصر اعظم من الشام خیرا و خیرا و اهلا فلا تلعبوا علی مصر فان بقاء مصر فی ایدیکم  
 عن لکم و کتب لهدی که اخرجوا الی البحر غیر لیتوانی هناك کلنا عدا انشاء الله فرمود ای جماعت اینک عبد بن  
 قعین است که از قبل محمد بن ابی بکر و از جانب برادران شما از اهل مصر برای استغاثت ستاد بود اینجا شافقه همانا عمرو بن  
 که خدی را دشمن است و دشمن است کسی که خدی را دوست دارد و دوست دارد کسی که خدی را دشمن دارد با لشکری جز از جانب  
 مصر با خبری که ده هزار است که اهل ضلالت و غایت و عبده اضم و طاعتت بر باطل خویش استوار تر و پایدار تر باشد تا شما  
 بر حق خویش و برادران خود را دست باز دارید تا با پایمال هلاک و دمار باشند هم اکنون شتاب کنید و بندگان خدی را بفرست  
 فراتید و بدانید که مصر در سود و سکندر از شام عظیم تر است پس تا کنید که بر مصر دست یابند زیرا که مصر چند که در تحت فرمان  
 شماست موجب عزت شماست و ذلت دشمن شما لاجرم فردا بجایه بجز در ارض حربه حاضر شوید تا ساخته سفر مسکو دید و روزی  
 با مدوان امیرالمؤمنین علیه السلام بر زمین حربه آمد و تا نیمه روز بود مردم که روز از سفر مصر روانی و تراخی جسته و گریخته شدند  
 لاجرم امیرالمؤمنین علیه السلام با شهر مراجعت فرمود و اشراف قبایل و سر بندگان سپاه را طلب فرمودند و ایشان بخام شام  
 تا ب قصر که سزای امیرالمؤمنین علیه السلام بود حاضر شدند علی علیه السلام اجازت کرد تا در آمدند و از پای نشستند و آنحضرت بخت  
 نکین و خیرین بود فقال الحمد لله على ما قطع من امر و قد دون فقل انبلا لکم ايها الفجرة الی لا تطیع اذا امرنا  
 ولا نجيب اذا دعوتها الا انا لغيركم ما قاتلنا من نصرکم و الجهاد علی حقیکم الموت خیر من الدل فهدو  
 الدنيا لغير الحق و الله ان جائت الموت و لها یبقي فلیتقربن بیتی و یتنکم لجدتی لخصیکم فالایا الادیبین حقیکم  
 الارجح تعظیمکم الا لسمعون بعدوکم بنیض بلادکم و کون الغارة علیکم اولس عجبا ان معویة بدعو  
 الجفاه الطغاة فتبعونه علی غیر عطاء و لامعویة فچیونہ فی السنة المرو و المرتین و الثلث الی الخ  
 و بعد شاءتم اما ادعواکم و انتم اولی النهی و تبعته الناس فتلکون و تقیرون عنی و تعصون و تمالکون  
 علی فرمود سپاس خاص او داشت که امر مستور قصار را بست و در شمار ساخت و صحبت شما ممنون داشت ای جماعتی که فرمان  
 مرا اطاعت میفرمایید و دعوت مرا اجابت میکنید شما را این توانی و تراخی نمیبرید که بنصرت من جهاد و طلب حق انتظار بریدم که

خطبه علی السلام در مجلس  
 مردم برای اعانت محمد  
 ابوبکر  
 این خطبه را در مجلس  
 اعانت محمد بن ابی بکر  
 فرمود

کلمات امیرالمؤمنین علیه  
 السلام در شکایت شما  
 اصحاب  
 این خطبه را در مجلس  
 اعانت محمد بن ابی بکر  
 فرمود

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع آفایم سببه

از آن زندگی بهتر است که جز در راه حق برین دلت باید بود سوگند با خدای اگر مرکب بر من بر آید در میان من شهادتی افکنده منند  
 مرا که از صحت شما کمال گرا هستم ارم آیا شمارا دینی نیست که در دفع دشمن جنین در آید امر و خواستی در نهاد شما نیست که شمارا  
 بخشم آورد مگر نمیشنوید که دشمن شما از بلاد شما بکاست و نهیب غارت در مملکت شما بکند آیا شکستی نیست که صوبه جماعتی از تو  
 خار مایه شام را در هم آورد و بی اینکه عطائی کند و خوشتر اعانتی نماید امر اورا اطاعت کند و دعوت اورا اجابت نماید و در سال  
 یکبار و دو باره و سه باره بهر چه فرمان بد فرمان پذیر باشد و من شمارا میخوانم و حال آنکه شما صاحبان مزد و شناختگان نمید  
 بر طریق عیسان من میروید و از من کناره میکشید و مخالفت میکنید چون امیر المومنین علیه السلام سخن بدینجا آورد مالک بن کعب  
 الازجعی بای خاست و عرض کرد یا امیر المومنین مردم را با من روان کن تا بجانب مصر کوچم و هم همانا اجر و ثواب جز با قدم  
 کارهای سخت و صعوبت نشود پس روی مردم آورد و گفت ای جماعت از خدای برتر سید و امام خویش را فرمان پذیر باشد و دعوت  
 اورا اجابت کند و باد دشمنان دین طریق جهاد سپردید دیگر باره گفت یا امیر المومنین اینک من حاضر کم کوچ میدهم پس علی علیه السلام  
 علام خویش سعد بن ابی وقاص را فرمود تا مردم را از آنجا دوری کرد که با مالک بن کعب بجانب مصر کوچ دهد مردمان از سفر مصر گراستی تمام بود  
 یکجا به پیش قدم سپری شد تا در ظاهر کوفه دو هزار تن بر مالک بن کعب انجمن گشت پس امیر المومنین علیه السلام بشکرگامایشان  
 و بر آنجماعت نظاره کرد و فرمود طریق مصر پیش درید و روان شوید لکن شما این قوم را دیدار نخواهید کرد اما کار ایشان بخیر شود  
 پس مالک بن کعب با آنجماعت روان شد تا از آنسوی چون کتب امیر المومنین علیه السلام محمد بن ابی بکر رسید در زمان فرمانداری  
 باجماعتی که اورا فرمان پذیر بودند حاضر شدند پس برای خاست و این خطبه قرأت کرد **وَأَشْخِي عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ آمَنَّا**  
**بَعْدُ بِمَا عَاشَرَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَهَكُونَ الْحُرْمَةَ وَيَعْشُونَ أَرْضَ الصَّلَاةِ فَلْيَنْصَبُوا لَكُمْ الْهَدَاةَ**  
**فَسَادُوا إِلَيْكُمْ بِالْجَنُودِ مِنْ أَرَادَ الْجَنَّةَ وَالْمَعْرُوفَ فَلْيَخْرُجْ إِلَى هُوَ لَا وَفَلْيَأْهِنُوا فِي اللَّهِ إِنَّهُ يُوَارِيكُمْ اللَّهُ**  
**مَعَ رِكَائِمِهِمْ فَيُثِرُوا مِنْ بَيْتِ مَعْنَهُ مِنْ كَيْدَةٍ ثُمَّ قَلَبَ مَعَهُ الْقَوْمَ بَعْدَ نِسْأَسِمْ سَائِسِمْ خَدَاؤُهُ كَفَتْ أَيْمَاتُ**  
 مسلمانان بدینکه عمر و بن العاص و سپاه او که تنگ حرمت اسلام کرده اند و در ضلالت و غیایت فرو شده اند ضمنی نیز از شهرها استوار  
 ساختند و بالشکری جز از بجانب شما ناختند آنکس که بهشت خدای را خواهد و آمرزشش اورا بطلدند بیخ نشان بیرون شود و ایشان  
 در راه خدا جهاد کنند هم اکنون کنا تیرین شهر و آنکس که از آل کنده اورا اجابت کرده بیرون شود چون سخن برای آورد مسلمانان ساخته  
 جنگ شدند و دو هزار تن از ابطال جبال کنا تیرین شهر بیرون شدند و محمد تیر باد و هزار تن مرد لشکری بجای ماند از قهای او می بود  
 و کنا تیرین برفت و از آنسوی عمر و بن العاص چون این بدانست پذیره جنگ کنا تیرین از لشکر بیرون فرستاد و کنا تیرین چون  
 شیر شریزه برایشان تاخت جماعتی را با بسف و سنان از اسب در انداخت و آنکس که زنده ماند بهریت شد و از جنگ بگری  
 تافت و عخان زمان تا نزد عمر و بن العاص شتافت عمر برای جنگ کنا تیرین چند فرج از پس کید مکر روان داد و همگان بعضی گشتند  
 بعضی شگسته شدند و بهر تیرسیان بمر و عاص پیوستند عمر چون این بدید کس بموتیرین خدیج فرستاد و او از لشکر گاه خویش را بفرستاد  
 از لشکر جنین کرد و با عمر پیوسته شد و هر دو لشکر بیکدیگر گنا تیرین کردند کنا تیرین چون این بدید از اسب پیاده شد و گفت  
**وَمَا كَانَ لِغَيْبِ لَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَمَا بَأْتُوا جَلَدًا بِحِمْصِ نَفْسِي أَمْرِكُمْ فَرَأَيْتُمْ أَنَا أَنْتُمْ أَوْ رَأَيْتُمْ مَعْلُومًا وَاجْلِي مَعَكُمْ**  
 و لشکر خود را فرمان کرد و پیاده شدند و شمشیر بکشیدند پس کنا تیرین چون شیر دیوانه از چپ و راست همی زد و همی گشت و مردم او تیر در  
 جان بر گرفتند و مردم او از چند آنکس کنا تیرین شمشیر شد و مردم او تیر شگسته شد و مجروح و مطروح افتادند چون عمر و عاص از کار

خطبه محمد بن ابی بکر

### کتاب خوارج از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

کنند پیرداختن آنکس که محمد بن ابی بکر کرد سپاه محمد چون شهادت گنازه و قتل مردم او را بدانستند سخت بر سر سیدند و از گروه محمد  
 پیرکنند محمد چون این بدید ناچار از پیش روی لشکر دشمن بازپس شد و گشتند از این گوی بدان گوی می رفت تا خویشتران را بگریزاند  
 افتد و درین وقت بنی امیه بن العاص همی شباقت با غنطاط در آمد و مویه بن خدیج و طلب محمد میرفت تا گاه در قارقه طریق منته  
 باز خورد و بار پارس کرد که بچکس غنکران بر شاکه شت گشته نکه شت بکین از ایشان گفت من در این جزیه عبور دادم نمی برادرین  
 نشسته دیدم مویه بن خدیج گفت بنی مویه و زبیب الکعبه اوست آد قسم خدای کعبه پس داخل شدند و آن خرابه و محمد را ما خود  
 بر آوردند محمد سخت تشنه بود چنانکه سیم میرفت که از عطش جان به پس او را در فسطاط نزدیک عمرو بن العاص کسان کسان همی  
 برادرش عبد الرحمن بن ابی بکر که در پیش عمرو بن العاص نیست چون این بدانت بهجت و گفت لا والله که نمیکند ارم برادر است  
 بگردن بسته مقبول سازند و با عمرو بن العاص گفت کن بفرست مویه بن خدیج را فرمان کن تا دست از قتل او کشیده بگرد و او را  
 بمن سپارد عمرو بن العاص مویه بن خدیج را پیام داد که محمد باسلامت بازگذازم مویه در جواب گفت مگر گناهی بر من نیست که من نبود  
 که در میدان مقاتلت کشته گشت و بچکس سید که او گیت و از کجاست بهیات که من محمد را بگذارم ساقی زنده بماند چیت شما  
 که از کافران نیکو میگویند و برانت میجویند این وقت محمد گفت مرا شربتی آب بید مویه بن خدیج گفت خدایم از مرا سیرب گنا ذکر  
 من ترا قهره از آب بچشانم نه شما آمانید که آب بر روی عثمان سیتید و او را روزه دار و محرم بکشتن نگاه خداوند او را رحمت  
 مخوم ستایب کرد سوگند با خدای ای پسر ابوبکر ترا شنه میکشم تا خداوند ترا از شراب جنم که جیم و غیلین است ستایب کند  
 محمد گفت ای پسر زن بیو دین شایب این خستیا نه ترا و نه عثمان تراست خداوند دوستان خود را سیرب میدرد و دشمنان ترا شنه  
 میکند و از آن دشمنان و اقران ست و دوستان ست سوگند با خدای اگر مرا ساختی کار بود و شمشیر من با من بود ترا این  
 مایه جنت و جبارت بدست نمید مویه گفت سید آبا تو چه صنعت پیش خواهم داشت ترا در شکم این چهار مرده جای میدهم و ترا  
 در منم محمد گفت اگر چنین کنی شکستی نباشد شما دوستان خدای را فراوان از اینگونه کرد کرده اید سوگند با خدای که برین روش  
 که این روش را که تو مرا بدان بیم میدهی خداوند بر من برود و سلام کند چنانکه برابر ایم خلیل کرد و بر شما دوستان شما چنان کند  
 که بر منم و دوستان منم و در روزی رسید میرود که خداوند ترا و امام ترا مویه بن ابی سفیان و اینمورا که عمرو بن العاص است  
 آتش جنم بسوزاند مویه بن خدیج گفت ای پسر ابوبکر من ترا از در ظلم دستم بگیرم بلکه بجزن عثمان بن عفان خواهم کشت محمد  
 تو گیتی از عثمان چند کوفی عثمان مردی بود که کار بجز و دستم کرد و فرمان خدای احکام کتاب خدای را دیگر گونه ساخت و کافر  
 شد چنانکه خداوند فرماید **مَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا انزَلْنَا عَلَيْهِ السُّورَةَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** و **اُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** چون عثمان کافر و ظالم و فاسق شد پس با اعمال او برابر او بر شمریم و فرمان دادیم که خویشتران از خلافت خلیفند  
 از ما پذیرفت لاجرم کشت ادر آنکس که کشت مویه بن خدیج را چون با قامت محبت او جای سخن نماند و با مناظره و مجادله  
 او پای نداشت شکم کشت و پیش شد کردن او را با تیغ بزد و جسد او را در شکم چهار مرده جای داد و آتش در نزد پاک بخت  
 حدیث کرده اند که چون ایخیر بعایشه رسید بهامالی بگریست در قوت هر نماز بر مویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و مویه  
 بن خدیج لعن فرستاد و از پس قتل محمد بر دمت تمام چند که زنده باشد گوشت کباب بخورد و پسر محمد که قاسم نام داشت و  
 عیال او را بسری خویش آورد و با خویشتران همی داشت در خبر است که وقتی مادر محمد اسارت عیال او را بسری ابوبکر بود یکیش در خواب  
 که ابوبکر سر ویش خود را احتساب کرده و جانم سفید پوشیده با مدوان عایشه از خواب خویش گری دار عایشه بگریست و گفت

شهادت محمد بن ابی بکر بر عایشه



### جلد سیم از کتاب دو نیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبیه

خضاب ابو بکر خون دست و سلب سفید کفن دست همانا پدر من کشته خواهد شد اینوقت رسول خدای در آمد و عایشه را کزنا دید و از قصه آگهی یافت فرمود ابو بکر کشته نشود و لکن سها بنت عیسی فرزند می آورد که محمد نام دارد و خداوند او را بر کافران و منافقان بخاصت و محاربت بیکار و کونید محمد بن صدیق علیه اللغه همواره علی علیه السلام را بنا ستوده یا و میکرد و کتب می نمود در زمان خلافت مویه بکر و زور سجد مینه امام حسن علیه السلام او را دیدار کرد و فرمود ای مویه شنیده ام که امیر المؤمنین را سب میکنی اگر او را در روز قیامت بر منی اگر چه چکان نمیکم که بینی هر سیدی بینی که ساقهای مبارکش از جامه عریانست و بروی امثال تو نیزند و از جوض کوش میزند به انسان که شتران غریب را از مور و میزند و میرانند اکنون با سر سخن آیم چون مالک بن کعب با دو هزار تن مرد لشکری از کوفه بجانب خوزستان بر گرفت و بیخ منزل بر آمد حاج بن خزیه الاضمار از مصر رسید و او را گفت من حاضر بودم و قتل محمد و حرق او را دیدار کردم و از جانب دیگر عبد الرحمن المیتبک از جو اسیس و عیون علی علیه السلام بود از شام بصره امیر المؤمنین شتافت و عرض کرد که از شام بیرون نشدم تا گاهی که از عمر بن العاص شربت آوردند و قتل محمد بن ابی بکر و نیز عرض کرد که مردم شام را هر چه خیر شاد کام ندیدم که از قتل محمد شاد شدند فقال علی امان ان خرتنا علی فلیله علی قدر سنو و هم به لابل برتند اخضا فافرمود حزن در قتل محمد با نذاره سرور ایشان است بلکه حزن با دو چندان سرور ایشان است آنگاه کس فرستاد و مالک بن کعب را باز خواند تا بجانب کوفه مراجعت کرد و در مصیبت محمد سخت غمزه و محزون بود و خند نخه حزن و اندوه از دیدار مبارکش پدیدار بود پس میان جماعت بیاحتیاسی با خاست این خطبه قرانت کرد و فحید الله و آشی علیه ثم قال

اَلَا وَاِنَّ مِصْرَ فِدَا فِئْتَحَمَهَا الْقَهْرُ اَوْلِيَا وَاَلْجُورُ وَالظُّلْمُ اَلَّذِيْنَ صَدَّقَتْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَتَبَوَّءَ الْاِسْلَامَ عِوَابًا اَلَا وَاِنَّ مُحَمَّدًا بِنَبِيٍّ كَرِيْمًا مَّرْسُومًا مَعْلُومًا وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ

بَعْدَ الْجَزَاءِ وَبِغَضِّ شَكْلِ الْفَاجِرِ وَبِحُبِّ سَمْتِ الْمُؤْمِنِ وَاِنَّ وَاَللّٰهُ مَا اَلْوَمُ بِنَفْسِهِ عَلٰى بَقْصِيرٍ وَلَا تَعْرِ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ وَاِنَّ مِصْرَ لَمِثْرُومٌ

مُسْتَقْبَلًا قَلْبًا لَمِثْرُومٌ بِي فَوْكًا وَلَا نَطِيعُونَ لِيْ اَمْرًا حَتّٰى نَضِيْرَ الْاُمُوْرَ اِلَى عَوَاقِبِ الْمَسَاوِءِ وَاَنْتُمْ الْقَوْمُ لَابِدْرِكَ بَكُمُ الْاَشَارُ وَلَا يَنْقُصُ بَكُمُ الْاَوَاْمَارُ وَاَنْتُمْ اِلَى غِيَاثِ الْخَوَانِكُمْ مُنْذِرُ بَضِيْعٍ وَخَشِيْنٍ لِيْنَكُمْ فَجَزْءُ جَزْءِ الْجَمَلِ الْاَشْرُ وَاَنْتُمْ تَسَافِلُ مِنْ لَابِيْئَةِ كَهْ فِي الْجِهَادِ وَلَا رَاى لِيْ فِي اَكْتِسَابِ الْاَجْرِ ثُمَّ خَرَجَ اِلَى مَعِيْنِكُمْ جُنُودًا مِّنْ اَسْبَابِ جَنَّةٍ

گامتا انسانون الى الموت وهم ينظرون فاقف لكم بعد از حمد و ستایش خداوند فرمود ایها الناس بدانید که فاجران و ظالمان نظر حق بجستند و اسلام را پشت پای رودند مملکت مصر را بکشوند و محمد بن ابی بکر را که خداوند او را رحمت کند و کشته سازد سو کند با خدای محمد انگریز بود که همواره چشم رضا بر انتظار قضا داشت و کار کرد و از خویش را همه میاداش روز جزا کرد و جزا دشمن داشت و نومنا زاد و ستار بود و اجراء در حضرت خداوند موجود و مشهود است قسم با خدای که هر چه شستن را در امر او بود شامت و شاعت نمیدانم چه مختصر بوده ام و عجز می داشته ام و بر شداید عرب بنیام در آفام بمقابلت و انایم همانا شمارا باو بلند با ستانت طلب کردم و با ستغناشت خدا و او دم سخن مرا گوش ندادید و امر مرا اطاعت نکردید چندانکه خامت امور بود خامت انجامید شما انمردم نیستید که پهای مهدی شما نخواستی تو انمردم بر آرزو دست یافت چه من شمارا دعوت کردم برزدان خویش انصرت کبینه مدت پنجاه و اند شب که شما در باسخ بانگ خویش اندر کلو چون شتر در من دستبغمم بگردانید و گرانی کردید چون کسی هرگز اینک جهاد ندارد و در طلب جبر و ثواب نیاشد آنگاه عدوی شمرده مضطرب مانوان فراموشید

خطبه امیر المؤمنین شادت محمد بن ابی بکر

خطبه امیر المؤمنین شادت محمد بن ابی بکر

خطبه امیر المؤمنین شادت محمد بن ابی بکر

### کتاب خوارزم کتب امیر المومنین علی علیه السلام

چنانکه گشوی مری که رانده میشود و در روی مری که نکرانید بزرگ خبری که مرا از شماست چون سخن بدینجا رسید با تمام خردی اندک  
 بسرای خویش شتافت اکنون نسب محمد بن ابی بکر را از سوی مادر و قربت او را در حضرت امیر المومنین علیه السلام رقم نم  
 کشف باد که هند و خرق بن حارث بن حاطه بن جریره بن حمیر نخستین در بسرای حارث بن حارث بن حاطه بن جریره بن حمیر  
 بن عامر بن صعصعه بود و از وی دختران آورد نخستین لیا بکبری که زوجه عباس بن عبد المطلب بود و نام افضل گشت  
 و از عباس شش فرزند آورد نخستین فضل که پدر و مادر بنام او کنیت یافت پس عباس را ابو افضل و مادرش را ام افضل گشت  
 و نیم عبدالله که معروف است به اسم قثم چهارم معبد پنجم عبد الرحمن ششم و قتری آورد که ام حبیب نام داشت دختر  
 و نیم هندیمونه زوجه رسول خداست که شرح حالش در کتاب رسول خدا مرقوم شد و حضرت سیم لیا بکبری بود در اسلام لیا بکبری  
 سندی در دست نیست و او مادر خالد بن لید است چهارم عصا پنجم ششم بن لید این شش دختر را هند از حارث بن حارث  
 آورد و بعد از حارث بجباله کج عیس بن سعد بن حارث بن تیم بن کعب بن لکث بن قحاده بن عامر بن حویته بن زید بن لکث بن  
 نصر بن بکر بن خثیمه در آمد و از وی نوزده دختر آورد نخستین اسما زوجه جعفر بن ابیطالب که با جعفر بکبک شجرت نمود و در حبشه از جعفر پسر  
 آورد و اول عبدالله و نیم عون سه دیگر محمد نام داشت که در بنگام فتح خیر خا که شرح مرقوم شد در خدمت جعفر عبد بن شد و بعد  
 شهادت جعفر ابوبکر بن ابی قحاده او را تزویج کرد و در حجه الوداع محمد از وی متولد شد عایشه او را محمد نام گذاشت و ابو العاصم  
 کنیت داد آنگاه که محمد بن رشد و بلوغ رسید وزن گرفت و پسر آورد پسر او قاسم نام نهادند با بچه بعد از وفات ابوبکر  
 اسما را امیر المومنین علیه السلام تزویج بست و از علی علیه السلام پسری آورد که کنیت نام داشت اما دختر و نیم عیس سلیمی نام داشت  
 و او در بسرای حمزه بن عبد المطلب بود و از حمزه و قتری آورد که امام ما میسر شد و بعد از شهادت حمزه او را شد او بن اسما  
 تزویج کرد و از وی دو پسر آورد یکی عبدالله و آن بکر عبد الرحمن و دختر سیم عیس سلامه نام داشت و او در بسرای عبدالله کنیت  
 ختمی بود اکنون بر سر سخن بودیم محمد بن ابی بکر امیر المومنین علی علیه السلام و در خدمت آنحضرت تربیت یافت و در  
 او تربیت دیدار و زاهد بود برایت مردم ششیمی که سید جعفر صادق علیه السلام میرساند گویند محمد بن حضرت امیر المومنین  
 السلام آمد و قال لا یمیر المومنین یومئذ من الايام ما یسطرک ابا ینک فقال او ما ینک قال و یسطرک و قال  
 اشهد انک امام مفضل طاعتک و ان ابی فی النار عرض کرد با امیر المومنین دست فراده تا با تو بیعت کنم  
 کر بیعت کردی دست بشو پس محمد تجدید بیعت کرد و گفت شهادت میدهم که تو امام مفضل الطاهر و پیر من ابوبکر که خبر  
 حق تو کرد در آتش جهنم است با بچه محمد را در حضرت امیر المومنین علیه السلام محلی منع بود چنانکه میفرماید محمد ابی من ظلمت  
 آنچه بگریختی محمد بیعت از پشت ابی بکر آمده است و محمد جوانی دورس بوده در کار حرب ضرب نیک مجرب نبود و انوقت  
 که شبید شد بیعت و بیعت سال افزون داشت از اینجاست که امیر المومنین علیه السلام میفرماید و کذا دنت فویته  
 میسر هاشم بن عبده و لو و لینه انا ما داخل لهد العرصة و لا انهم تمام الفرصة بلا یمجد ضد  
 ثکان الی حنیفا و کان بی دینا میفرماید همی خواستم که حکومت مصر را بامردی چون ما ششم بن عبده مسلم دارم چاکر او را نام  
 دوام میدان جنگ را از برای ایشان خالی نمیکند است فرصت بست ایشان نمیداد آنجا میفرماید بلکه ما ششم بن عبده را  
 بستودم و مع کردم از هر نکویش محمد نیست زیرا که محمد حبیب است دست خدا و رسول است و مورد نکویش و دم تواند بود  
 و پسر خزانه در بیعت است و او را در کار مصر تقصیر توانی نبود بلکه عجزنا رسائی نبرد مندی بود و ما ششم که لقب بر قال بود پسر عبده

ذکر نسبی بن ابوبکر  
 از جانب مادر



# کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۲۰۱  
کتب امیرالمؤمنین علیه السلام  
عن ابوبکر و عمر

میخواهم که آن کتب را از برنسید و بر شیبان قریب کنید و از آنچه حق مرا ضایع کرده اند باز نمایند و اعوان و انصار من باشند این  
 کتب بر لب شیان فرستاد و من عبد الله علی بن ابی طالب مؤمنین الی قرآن کتابی هذامن المؤمنین و المسلمین السلام علیکم  
 فانی وجد انکم الله الیه لا اله الا هو اما بعد فان الله بعث محمدًا نذیرا للعالمین آمینا علی التضرع و التضرع  
 علی هذه الامتداد و انتم معاشر العرب یومئذ علی شترین و شتر دارین چون علی عجله و حسن و جناد لکم و شوق  
 مشورتی فی البلاد و شربون الماء للنیف و ما کلون الطعام الجیب و ما نکلون و ما نکلون اوله ذکره  
 لقطعون از حاکمکم و ما کلون اموالکم بیکم بالباطل سبلکم خالفه و الاضنام فیکم منصوبه و لا یؤمن اکثرکم  
 بالله الا و هم مشرکون فمن الله علیکم محمدی ببعثه الیکم رسولا من انفسکم و قال فیما انزل من کتابه هو الذی  
 بعث فی المؤمنین رسولا منهنم ینزلو علیهم الایاتیه و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل فی  
 ضلال مبین و قال قد جاءکم رسول من انفسکم عز علیه ما عنتم و حق علیکم بالمومنین رؤف رحیم و قال  
 لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم و قال انک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم پس سائس یزدان پاک میفرماید که خداوند محمد را بدین صفت رسول فرستاد تا مردمان را برساند و یقین ایمان  
 و شمای اجماعت عرب در بدترین بیخوشی و ناخوشترین داری بودید و خوبگاه شمار سنجیدگی درشت و خازنهای شوق و خازنهای ترس  
 بود و شما در فراز و فرود در ارض آب خبیث میآشامید و طعامها را کوار میخورید و خون کیدگیر را میخوردید و فرزندان خویش را میکشید  
 و قطع صلح رحم میکردید و اموال کیدگیر را بنهب و غارت میبردید و مساکر قرین میمالکت میداشتید و محمود شامتهای شما بود و با خدا  
 ایمان نیاد و دید الا انکم غیر مشرک بودید پس خداوند بر رسالت محمد بر شما منت نهاد و او را ابوی شما فرستاد چنانکه در کتاب کریم  
 میفرماید پس میری ز نوح شما و شما و شما و شما تا آیات خویش را بر شما مکتوب سازد و شما را پاک و پاکیزه کند و قرآن حکمت بیاموزد  
 و در چند جای قرآن مجید این نعمت بزرگ و عطیعت عظیم را مذکره فرموده هم از این کتب است که میفرماید فکان الرسول الیکم  
 من انفسکم لیس انکم قلمکم و الحکمه و الفرائض و السنه و امرکم بصله اقوامکم و حقن دماکم  
 و صلاح ذیالبین و ان تؤدوا الامانات الی اهلها و ان تؤقوا بالعهد و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها  
 و امرکم ان تعاطفوا و بنازوا و بناشروا و بناذلوا و ترحموا و تهاکم عن التناهی و النظام و اللباس و  
 التباغی و التماذی و عن شرب الخمر و حیث الکباب ان تفض المیزان و تقدم الیکم فیما نالی علیکم ان لا تزوروا ولا تلحقوا  
 و لا تأکلوا اموال البناهی ان تؤدوا الامانات الی اهلها و لا تشوا فی الارض مفسدین و لا تشدوا ان  
 الله لا یحب المتشدین فکل خیر یصل الی الجنة و یباعد من النار امرکم به و کل شری فلت الی النار و یباعد من الجنة  
 فها کعبته فلما استکمل مدنه من الذبایر فاه الله الیه سعید اجمدا فها لها صیبه خصیة الاقرین و  
 عتب المسلمین ما اصبوا قبلها بمثلها و ان یعابوا بعدها اخفها میفرماید پس رسول خدا بشری بود مانند شما و با  
 و لسان شما بر شما آمد و قرآن حکمت بیاموزت و بفرایض و سنن آموز کاری کرد و شما را نامور داشت بجای خود و خیر شما را  
 و ناریختم خونهای بیایق و اصلاح ذات البین و ادای الامانات و بقای عمود و شکستن سپاهها و سوگند ما و نیز شما را امر فرمود که با مردمان  
 طریق و ربانی و مخلوق سپردید و از بر و بدل مضایقت بکنید و ابواب شفقت و رحمت مسدود مدارید و همچنان شمارا مستی داد  
 از نوب و غارت و از ظلم و حسد و بی حرمت و شرب حرام و کم آوردن کیل و میزان همچنان شمارا بحکم قرآن نبی فرمود که زنا نکنید و با خود

از فقرات کتب علی علیه السلام در حق خلفا

شماره

### جلد سیم از کتاب دویم تاریخ تواریخ و وقایع اقبالیم سیم

و سوال تمام را ما خود مدارید و امانات را با ما مشربساید و فساد و تباهی در ارض می کنید و ستمکاره باشید که خداوند  
 ستمکاران را دوست ندارد و چون بر این عمل روید با جنت نزدیک شوید و از آتش دورمانید و چون از این طریق راه بگردانید  
 از پشت خدای دورمانید و با او نزاع نزدیک شوید پس گاهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این سخن فانی بگردید و بسری بگفتند  
 شماقت صحبت ما و تمام مسلمین بزرگ شد چنانکه ما تنه آن ازین مش کس شیند ازین سخن پر خوارید و دیدیم هم ازین مکتوبت که بنویسید  
 فَلَمَّا مَضَىٰ تَبْيِئِهِ تَنَازَعِ الْمَسْلُومُونَ الْأُمُورَ مِنْ بَعْدِهِ قَوْلًا لَمْ يَكُنْ يَلْمِيهِمْ وَلَا يَحْذَرُ عَطَايَ الْغَرَبِ  
 لَعَلَّ يَمُودَ الْأُمُورِ بَعْدَهُ عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَمْرَ لِقَوْلِهِ عَنِ مَنْ بَعْدَهُ قَوْلًا عَنِ الْأَنْبِيَاءِ النَّاسِ عَلَىٰ أَبِي بَكْرٍ  
 وَإِنْ جَاءَ الْإِمَامُ بِبَابِ بَعْدِهِ فَاتَّكَتْ بِهِ وَرَأَيْتُ أَبِي أَحْسَنَ مَقَامٍ مُحَمَّدٌ وَمَوْلَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَقَامِ النَّاسِ مِنْ  
 قَوْلِ الْأُمُورِ بَعْدَهُ فَلَيْتَ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّىٰ رَأَيْتُ رُجُوعَهُ مِنَ النَّاسِ بَعْدَهُ عَنِ الْأَسْلَامِ فَذَعْنُ إِلَىٰ عَنِ أَبِي بَكْرٍ  
 وَمَوْلَاهُ مُحَمَّدٌ فَحَسِبْتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأَسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَىٰ فِيهِ ثَمًّا وَهَذَا مَا كَوْنُ الْمَنَابِتِ بِمَا عَلَىٰ أَكْثَرِ مَنْ قَوْلِهِ  
 وَلَا يَدْرِي أُمُورٌ كَمَا أَلَىٰ إِنَّمَا هِيَ مَنَاعُ آيَاتِهِ فَلَا تَلْمِمْ بِرُؤُوسِهَا كَمَا بَرَزُوا الشَّرَابَ وَكَأَنَّ بِنَفْسِ النَّحَابِ فَحَسِبْتُ عِنْدَ ذَلِكَ  
 إِلَىٰ أَبِي بَكْرٍ قِيَامَتُهُ وَفَضَلَتْ فِيكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّىٰ ذَاعَ الْبَاطِلُ وَذَهَبَ وَكَانَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِ وَكَوْنُ الْكَلِمَةِ  
 قَوْلِي أَبُو بَكْرٍ لَمْ يَكُنْ يَلْمِيهِمْ وَلَا يَحْذَرُ عَطَايَ الْغَرَبِ قَوْلًا عَنِ الْأَنْبِيَاءِ النَّاسِ عَلَىٰ أَبِي بَكْرٍ  
 بناهید ما بفرمایید چون رسول خدا بسری بگردید و در این سخن پسرند و در خلاف سخن بجالت افتند و ستمکاره  
 خدای هرگز گمان نیکو مردم و بجای طر من او نیکو گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگردانید و دست باز دارد و در سیم  
 جز مقام و از مقام مردم بر او بگردانید او بیعت کنند و دست باز داشتند و با او بیعت نکردم چه مقام محمد را جز من نمیست و گمان  
 است با جز من نیست است این بود تا گاهی که بگردانید مردمان محل این از گردن فرو کرد است و در این سخن خدا را برداشتند و هم  
 همی گفتند که این بین خدای مجوس و منی کرد و دولت محمد از خاطر ما سترده شود این وقت برسیدم که اگر اسلام را نصرت نمیکنید  
 خراب شود و این مصیبت افزون آن بود که حق را محسوب کرد و چه مدت این سلطنت می میان شمار روزی چند میسر نیست  
 زیرا که سرب سحاب را مانند که روزی این و مرتفع شود لاجرم نزدیک او بگردانیدم و با او بیعت کردم و در دفع این احداث او را نصرت  
 فرمودم و باطل را ازین بزدم اگر چند روزی کاوان نبود پس او بگردانیدم و در سلطنت خویش استیلا یافت و بسید و تشدید یافت خویش  
 خویش برداخت و در کاره طریق اقتصاد است و من سخن او را گوش داشتیم در امریکه خدای را اطاعت همی کرد و ما طاعت آن بود  
 حَدَّثَ بِهِ حَدَّثَ وَأَنَا حَتَّىٰ أَنْ بَرَدَ إِلَىٰ الْأُمُورِ الَّذِينَ بَا بَعَثَهُ مِنْهُ طَعْمٌ مُسْتَبْعِنٌ وَلَا يَلْبَسُ مِنْهُ بَأْسٌ مِنْ لَأَجْرٍ  
 وَلَوْلَا خَاصَّةٌ مَا كَانَ بَيْتُهُ وَمِنْ عَمْرِو لَطَنَتْ أَنَّهُ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي فَلَمَّا اخْتَصَرَ بَعْثَ إِلَىٰ عَمْرِو فَوَلَّاهُ فَمَتَمَعْنَا وَالْحَمْدُ  
 وَنَاصِحًا وَقَوْلِي عَمْرٍو لَمْ يَكُنْ يَلْمِيهِمْ وَلَا يَحْذَرُ عَطَايَ الْغَرَبِ قَوْلًا عَنِ الْأَنْبِيَاءِ النَّاسِ عَلَىٰ أَبِي بَكْرٍ  
 پس بداند شما یعنی خبیثی سواد سینه ما کا نوا و ولایه احدی است که هر هفته من هم ولایه علیهم فكانوا اجتمعوا  
 عِنْدَ وَغَايَةِ الرَّسُولِ لِحَاجَةِ أَبِي بَكْرٍ وَأَخُولَ بَا مَسْرُورٍ لِي أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَحْسَنُ مِنْكُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَمَا كَانَ خِيَامًا مِنْ  
 بَعْرِ الْقُرْآنِ وَبَعْرِ الشُّعْرَةِ وَبَدِينِ بَدِينِ الْحَيِّ حَتَّىٰ الْقَوْمِ إِنْ أَنَا وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الْأُمُورِ  
 نَصِيبٌ مَا بَعَثُوا فَاجْتَمَعُوا إِيَّاهَا وَاجْتَمَعُوا فِيهَا فَصَرَفُوا الْوَلَايَةَ إِلَىٰ عُمَانَ وَأَخْرَجُوا مِنْهَا رَجَاءً أَنْ يَبْنُو لَهَا وَ  
 بَنَدُوا لَهَا إِذْ بَشَرُوا أَنْ يَبْنُو لَهَا مِنْ قَبْلِي ثُمَّ مَا لَوْ هَلَمْ فَبَانِعٌ وَالْإِبْرَاهِيمَ نَا وَفَبَانِعٌ فَسَبَّكَهَا وَتَبَّكَ

از حضرت کتب  
علی در حق خلفا

از حضرت کتب  
علی در حق خلفا

### کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

فَخَلِبَا قَتَالَ فَاثْلَمَهُمْ يَا ابْنَ اَبِي طَالِبٍ اِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْاَمْرِ لَجَبِيضٌ فَقُلْتُ اِنَّهُمْ اَخْرَجُوْنِي وَابْعَدُوْا لِيْنَا اَخْرَجُوْنِي  
 اَنَا الَّذِي طَلَبْتُ نَزَابِي وَوَحْيِي الَّذِي جِيئَنِي بِاللّٰهِ وَرَسُوْلُهُ اَوْلِيَ اَمْرِي اَمْ اَنْتُمْ اِيْذَنْتُمْ وَاَنْتُمْ وَاَنْتُمْ وَاَنْتُمْ  
 وَبَيْنَهُمْ مَبْلُغُوْا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ مِيْثِرًا بِطَعْنِ نِسْتَمُ وَكَانِي اَسْتَوْرِدُ اَسْتَمُ كَمَا فِي رُوْزِ كَارِ اَبُو بَكْرٍ سِيْرِي  
 امر خلافت را با من باز گذارد و وزیر ما یوس نشایست بود همانا اگر ابوبکر را با عمر بن الخطاب خاصه این هر دو خلافت نبودگان میرفت  
 که حق مرا از من دریغ نداشت و سلب خلافت را از من سلب نیکو مکن مگر با امر مانع افتاد پس گاهی که خواست در اعراب جهان  
 گوید عمر بن الخطاب را حاضر ساخت و ایالت امر را بر او گذاشت و ما با چار طریق طاعت و متابعت سپردیم و او را سیرتی نیکو گوئی  
 میمون بود گاهی که مدتش بگراید و خواست از جهان جایی برود از در انجا طر میرفت بعد از خود مرا از حق خویش محروم نخواهد و خلافت را از من  
 بدیگر کس و اندارد و این نه چنان بود زیرا که مرا از شش تن بگین بشمار گرفت و کار بشوری نیکو و این جماعت از خلافت من کس را نخواستند  
 داشتند با اینکه هنگام وفات رسول خدای صلی الله علیه و آله با ابوبکر که پیش آنکس ایشان بود از در احتجاج بیرون شدم و کفتم می  
 جماعت قریش با اهل بیت رسول خدایم و بدین امر از شما سزاوارتریم چه در میان است آنکس که اسرار قرآن بدانند و احکام سنت  
 شریعت بشناسد و بدین حق مدین باشد این کلمات را شنیده انکا شنیده چه بیم داشتند که چون نیکو را بر من فرود آید چند گانه  
 باشند ایشان را بره و نصیب بدست نشود لاجرم همگان بدست و سمدستان شدند و امر خلافت را بر عثمان است کردند و از  
 حق خویش دریغ دادند تا این سلطنت را در میان خود دست بدست دهند آنکاه مرا گفتند با عثمان بیعت کنی اگر نه با تو منا عت افاریم  
 و قال ایسم تا من تا چار با کمال گرا هست بیعت کردم و اجر این ظلم دستم از خدای خواستم پس بگین از ایشان گفت ای پسر ابوطالب  
 و طلب نخواست عجب حریفی بوده کفتم شما را اینجا راز من جریض بود و در زیر چه من سیرت خویش میخواهم و حق خود را که خداه رسولان  
 بر من مقرر داشته اند سبطم و شبالی آنکه صاحب حق باشد مرا از حق خویش دریغ دادید و میان من حق من جاجر و جمالی شد پس  
 من بریده زبان و بهوت شد چندان را بختی بدست نماند لکن بر ظلم بیاید چه خداوند ظالما ترا هدایت کند هم از این طاعت  
 که میفرماید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَعْدُّ بِكَ عَلٰی قَوْمٍ فَاَنْتُمْ قَطْوَانٌ حَتّٰی اَکْثَرُوْا اَنَا فِیْ وَصْعٍ وَاَنْتُمْ مِّنْهُ لَمَّا اَجْمَعُوْا عَلٰی مَنَازِعَتِیْ  
 کُنْتُ اَوَّلَ یَوْمٍ فَمَنْ سَلَبُوْنِیْ مِنْهُمَ فَا لَوْ اَلَا اَنْ فِی الْحِیْ اَنْ نَّاحِدٌ وَا فِی الْحِیْ اَنْ تُنْقِیَ فَا صِرْ کَذَا اَوْ مَنَّا سِفَا وَا سِفَا  
 فَظَلَمْتُ فَا دَا لَیْسَ مَعَهُ زَافِدٌ وَا لَآذَابٌ وَا لَآ نَاصِرٌ وَا لَآ مَسَاعِدٌ وَا لَآ اَهْلٌ یُّبَدِّیْ فَضَلَّتْ بِهَمَّ عَنِ الْمَنِيْهِ فَا عَضَبْتُ عَلٰی الْفَدَا  
 وَجَرَعْتُ رِیْقِیْ عَلَی الشَّجْرِ وَصَبَرْتُ مِنْ کَلِمِ الْفَرِیْضِ عَلٰی اَمْرِ مِنَ الْعَلَمِ وَا لَمْ لِ الْقَلْبِیْنَ مِنْ جِرِّ الشَّفَا حَتّٰی اِذَا اَنْتُمْ عَلٰی عُمَانَ  
 اَبْنَمُوْهُ فَسَلَمُوْهُ ثُمَّ جَمَعُوْنِیْ لِبَا اَبُو بَیْطُومٍ فَا بَیْتُ عَلَیْکُمْ وَا مَسَّکُمْ بِرِیْحٍ فَا زَعَمُوْنِیْ وَرَا ضَمُوْنِیْ وَبَطَمُوْنِیْ فَکَفَّمُوْا  
 وَمَدَدُوْهُمَا فَضَبَّضُوْا وَا زَعَمُوْنِیْ عَلٰی حَتّٰی ظَنَنْتُ اَنْ بَعْضَکُمْ فَا بِلَ بَعْضَکُمْ اَوْ اَنْتُمْ فَا لَیْسَ فَا بِلَ اَبْنَا لَاجِدُ خَبْرٌ وَا  
 تَرَفُّعٌ اِلَیَّکُمْ بَا بِنَا لَافْتِرُوْنَ وَا لَآ تَخْلِفُ کَلِمَاتُکُمْ فَا بَعَثْتُکُمْ وَا دَعَوْتُ النَّاسَ اِلَیَّ حَتّٰی مَنَّ بِاَبِی طَالِبٍ عَلَیْکُمْ وَا مَنَّ اِلَیَّ  
 کَمَا اَرَاکُمْ وَا تَرَكْتُهٗ قَبَا بَعْنِیْ فَمِنْ بَا بَعْنِیْ طَلْحَةُ وَا الزُّبَیْرُ وَا لَوْ اَبَا مَآ اَکْرَهْتُمَا کَمَا لَمْ اَکْرَهُ غَیْرَهُمَا فَمَا لَبِثَا اِلَّا نَهْرًا  
 حَتّٰی یَلْبَسُوْا اَنْهَآءَ خِوَابِیْنَ مِنْکُمْ مُّوَجِّحِيْنَ اِلَیَّ الْبَصُوْرَةَ فِیْ جَنِيْشٍ مَا مَنَنْتُمْ بِجَلِّ اِلَّا فَا اَعْطَانِیْ الطَّاعَةَ وَتَخَلَّی بَا لَسْبَعِیْ  
 فَفَدَّرَ مَا عَلٰی طَالِبِیْ وَا حُرَّانِیْ بِنَبِّیْ هَالِیْ عَلٰی اَهْلِ مِصْرَةَ الَّذِیْنَ کَلِمَاتُ عَلٰی تَبَعِیْ وَطَاعَتِیْ فَسَنُّوْا کَلِمَاتِیْ وَا سَنُّوْا اَعْمَالِیْ  
 ثُمَّ وَبُوْا عَلٰی شِیْخِیْ مِنَ الْمَسِيْلِيْنَ فَصَلُّوْا طَائِفَةً مِنْهُمْ عُدْرًا وَا طَائِفَةً صَبْرًا وَا طَائِفَةً غَضَبًا وَا لَیْسَ فَا سَبُّوْا  
 وَصَرُّوْا اِلَیَّ حَتّٰی لَقُوا اللّٰهَ صَادِقِيْنَ قَوْلِیْ لَوْ لَمْ یُصِیْبُوْا مِنْهُمْ اِلَّا رَجُلًا وَا حِدًا مُّعْتَدِيْنَ لِقَائِهِ لَحَلَّ بِیْهِ قَتْلُ

از فقرات کتب  
علی در حق خلفاء

# جلد سیم از کتاب دویم نامح التواریخ و وقایع اقالیم سبعه

ذَلِكَ الْجَيْشِ بِأَنْبَرِهِ قَدْ دَخَلَ مَا لَكُمْ مَدَنًا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرًا مِنَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْكُمْ وَقَدْ آذَانُ اللَّهِ  
 مِنْهُمْ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مِثْرًا مَّا يَدْعُونَ بَارِي مَرَايَا كُنْ دَرِكْفَر مَشِيشْ چو ایشان خوشاوندی من بریدند و قطع رحم کرد  
 و کاس آرزوی مرا که سرشار بود و دوا نه افکندند و قمرت مرا که محلی نفع و سلطنتی عظیم بود که چاک شمرند و خلافت را که حق من بود و من  
 هر کس بد ان منصب سزاوار بودم از من باز گرفتند و لغت تو اند بود که تو دارای این منصب باشی و نیز اگر از تو باز گیرند و دیگر کس تصد  
 شود و ظلمی نخواهد بود اکنون صبر کن اگر چند اند و من باک باشی اگر نه از در افسوس و درین جان در سر میکار کن و مراد این است کام دوستی  
 و پشتوانی نبود که بر نیروی او دفع دشمن توانم کرد و الا چند تن اهل بیت من و من درین داشتم که ایشان از اهلان هر کس باز دهم لاجرم از این  
 اندوه که حق مراتبها ساختند و امت رسول لکراه نمودند ما چار دل برنجیب بنادم بد انسان که کشتی ملک چشم بر رخا فرود خولیم و اکتان  
 با غصه کلو گیر در کشم و کشم خویش را فرود خورم اگر چند کام ما تخر از حنظل و در کار کاری ترا خیر بود تا کاهسی که شما از اطاعت عثمان  
 بکشید و او را بکشید پس بر من درآمدید تا با من بیعت کنید و من با مردم و رضایندم و شما از در منا رعت و مدافعت سر و شین  
 و همی دست من بکشید و من باز کشیدم و در پایان امر چنان افتحام و از در حاکم نمودید که مرا کمان بیفت که بعضی بعضی را خواست  
 و اگر نه مرا پامیل قضا خواهد ساخت این وقت گفتید با ما بیعت کن که ما از در جهان خبر ترا از بر این امر شناسیم و خبر متابعت  
 رضایندم و از حضرت تو پرانده نشویم و اختلاف کلمه باید بکنیم پس من با شما بیعت کردم و مردم را با بیعت خویش عوت نمودم و در  
 با تمام رغبت با من بیعت کردند پذیرفته و آنکه که با کرد ما هموار حکم و همچنان طوطی وزیر با تمام رغبت با من بیعت کردند و اگر بیعت مرا کرده  
 داشتند ایشان را بشایگان عوت کردم و حکم نفرمودم چنانکه جز ایشان آنکس که بیعت مرا خواست متابعت مرا نخواست او را نیازند  
 و آنچه ساختیم پس روزی چند بنگدشت که طوطی وزیر بیعت کردند و عهد مرا بستند و طریق نگرفتند و از آنجا با لشکر استنک بصره کردند  
 و با ایشان مروی کوچ داد الا آنکه در خیر طاعت بیعت من بود پس بصره درآمدند و عامل مرا و خازن بیت مرا خود شدند و تشب آرا  
 و اختلاف کلمه در میان با وید کردند پس شیعیان من حمله نمودند و جماعتی را از در خدمت بکشند و کرد و بیعت کردن بسته با تنگ  
 و بعضی که خشنودی خدایتان بکشند و جهاد کردند هم شهبه شدند سوگند با خدی کریش لشکر بکن از مسلمانان را عدا شهبه شمش خون  
 ایشان بر من حلال بود و حال آنکه آنرا که مقول ساختند افزون از آن لشکر بودند که بر ایشان تا خند پس خاوند ایشان را کفر کرد و مردم را  
 قربت نهد و حضرت نخدمت از این مکتوبت که فرماید نم این نظرت بنی امیه اهل الشام فاذا اعراب لغزوا اهل طنج جفا  
 طناه اجمعون من کل اوبی عن کان یبعثی ان یؤدبوا و یولوا علیه و یوخذ علی یدیه لیسوا من المهاجرین ولا اناسا  
 ولا النابین فیرتد الیهیم قد عوانتم الی الطاعیه و الجماعه فابوا الایمانا و فرافا و نقضوا و یجوه المسلمین یتظلمون  
 بالنبیل و یجرونهم بالریاح فهناک یحدث الیهیم بالمسلمین فطالهم فلنا عظم السیاح و وجدوا الی ام الجرج و  
 المصاحف بدعوتکم الی ما فیها فانبأکم انهم لیسوا بایهل دین ولا قران و انهم دفترها عددوا و مکیده و خدایه  
 فوهنا وضعنا فامضوا الی حکمکم و منا لکم فایبکم علی و قلتم اهل منهم فان اجابوا الی طایف الکتاب طامسوا الی ما  
 نحر علیهم من الحق وان ابوا کان اعظم نجیبا علیهم فطیبت منهم و کففت عنهم اذ و یقیم و ایبکم و کان الصلح بینکم  
 و بینهم علی رجلین نجیبان ما اخی القران و یحسبان ما امان القران فاختلف دایما و تفرق حکمها و تبد احکم  
 القران و قالنا ما فی الکتاب فقیها الله الشداد و دلائها فی الصلاه فقید حکمنا فکانا اهلک مفراید پس در کار مردم  
 شام نکران شد که از قبایل عرب مردم جانی و طاعی که سر او را بر تنید بودند فرام شدند و دست او در حال آنکه باز

از حضرت کرب  
 علی علیه السلام  
 من خلفا







### کتاب خوارج از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

کشف افکار کنید اینده که شما با طلعا و فرزندان طلعا و انانکه ازیم شمشیر مسلمانان گرفته قال میدید مکر کنید که شما با آن  
 جماعت که در صدر اسلام بار رسول خدای محاربت آغاز کردند و خدای را دشمن داشتند و احکام قرآن و شریعت را پشت پای زدند و  
 انواع بدعت و دوایی در دین آوردند و حکمی خراب کردند و طلب دنیا فرمودند و زمین را میبندید که نگاه نمیکنید که عمر و بن عباس  
 دین خود را بدینای مویز فروختند و بیعت خویش را با بشرط عطای مصر که بسنور در تحت فرمان مویز نبودستوار نمودند شما را  
 آنگی میدیدم که دست این بیعت که دین بر سر دنیا نهاد از منافع تنی ماند و امانت و دیانت این مشرکی تباهی گرفت چه نصرت گرفتگی  
 که امیران مسلمانان را بحد بیعت با خود داشت همانا از این قوم که بر مویز کرد آمدند چون بید بن عقیبه که بسی شراب باره بود که در روز  
 عثمان حد شرب خواره زدند چنانکه در کتاب عثمان شرح رفت و دیگر مردم چون مروان حکم و اشمال او که بدل ایمان نیاروندید  
 جماعت امروز قایدان قوم و سرسنگان قبیلند و بسیار کنایا ذکر کردیم که از این جماعت نامموار تر و زشت کردار ترند و در دست  
 دارند که بر شما فرما زو کردند و در میان شما کبر و کفر و فساد و فجور آشکار سازند و بهوای نفس کار کنند و با این تو اکل و تجاوز اکل شمار  
 از این جماعت نیکو تر و بره راست تر و کیر تر چه طلعا و قهار و قرآن خوانان شب نده داران در میان شما جایی از نبرد نیستند  
 مباحثید اگر مردم سفید و شیر با شما منازعت آغازند و مخرج ایند امارت ایالت شما را خاص مردم روزا خویش سازند  
 از این مکتوبت که فرماید **فَأَسْمِعُوا قَوْلِي هَذَا كَمَا أَنَّ اللَّهَ إِذَا قُلْتُ وَأَطِيعُوا أَمْرِي إِذَا أَمَرْتُ فَإِنَّ قَوْلَهُ لَنْ أَطْعَمُوَنِي فَلَا  
 لِقَؤُونَ وَإِنْ عَصَيْتُمُوَنِي لَا تَرْشِدُونَ خذوا للرب أهبتها وأعدوا لها عذتها وأججوا إليها فذئبت ناهها  
 وعلا سناها وجرده لكم فيها الفاسقون كي بعد بولعباد الله ويطغوا نور الله الأئمة ليس أولياء الشيطان  
 من أهل القبيح والكفر والنجاء بآوله بالجهد في عهدهم وصلواتهم وبالليلهم من أولياء الله أهل البر والرهان  
 والإحسان بالجهد في عهدهم وطاعتهم ومناصحة إمامهم أي الله لو لعنتهم فزادهم ملا الأرض ما بالبت ولا  
 استوحشت واتي من صلواتهم التي هم فيها والهدم الذم من عبته لعل ثقتهم وبقية وبقين وبقية و  
 اتي إلى الله في المشاف وحين ثوابه المستطير ولكن أسفا بغيري وخرانهم في أن يلى أمر هذه الأئمة شفاهها  
 وبقارها فهدوا مال الله ذولا وعباد الله خيلا والفا سقين جزبا وأنم الله لولا ذلك لما أكثرنا بكم  
 وخرنكم ولو كنكم إذا ونبهم حتى الفاهم بفسه متى تم في الإمامهم فوالله أي الحق والليلها  
 لبت فائزوا إخوانا وثيلا لا يهاهدوا بأموالكم وأنتم كعد في سبيل الله ذلكم خير لكم إن كنتم  
 كفايون ولا تشاروا إلى الأرض فغيرها بالحق فبؤوا بالذليل وكن بيبكم الأخراب ان أعا الحرب لفظان  
 آردن من نام که دریم عنه و من صغف آردم و من ذك الجهاد في الله كان كالمقبون المقهرين اللهم اجننا وانا  
 على الهدى وهدنا وانا هم في الدنيا واجيل الآخرة لنا و لهم خير من الأول و السلام ميفرماید کوش در یکفان  
 مرا کاهی که سخن کردم و اطاعت کنید مرا کاهی که فرمان کردم سو کند با خدای که فرمان پذیر من باشد و سخوش خناله و غویب  
 سخا مید کشت و اگر چه بیوفای کنید رش خویش نخواهد بلیف من که جماعت ساخته مقاتلت و مبارزت شود و اعدا جنگ و جلا  
 کند مگر نمی بینید که آنگی حرب فروخته کشت و لوسی خاصیت افزا شد و مردم با سق متفق و موافق شدند که بندکان خدای  
 عذاب کنند و نور خدای را بنیاستند لکن بنوا در نیست که دوستان شیطان که طمع باره و اهل کیدت و ستمکار و اندر ضلالت و غویب خویش  
 از رویای خدایند که اهل عبادت و زاهدند پیشی گیرند و مردم مطیع و مواضع را که در طاعت نروان اطاعت رسول ملازم است امام**

از فقرات مکتوبت  
عبد السلام در حق خدا

در این مکتوبت  
در حق خدا